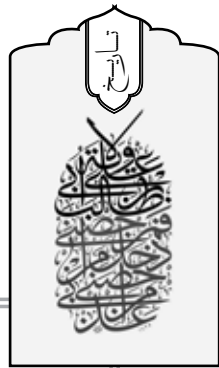
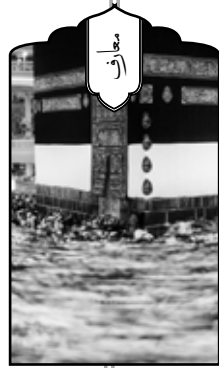




- ۱۲ وقایع ماه ذی الحجة الحرام  
 ۲۱ تاریخ مکه



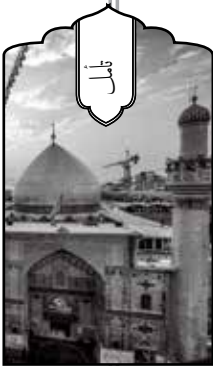
- ۲۸ اسرار پر رمز و راز اعمال حج  
 ۴۶ جایگاه علی (ع) در میان اصحاب  
 ۵۲ نقد دیدگاه‌های اهل سنت درباره حدیث غدیر  
 ۶۱ مبانی اخلاقی در صحیفه سجادیه





۸۴

چهل حدیث غدیر



۱۰۴

پرسش و پاسخ

## مسئله غدیر، مسئله انسان است، و فریاد غدیر فریاد انسان

متن زیر تلخیصی از کتاب «بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی» نوشته استاد محمدرضا حکیمی درباره واقعه غدیر است.

### شرح آن واقعه...

در میان راه مکه و مدینه، محلی است به نام جحفه در این محل، غدیر خم جای دارد. چون این آبگیر به شکل خم رنگرزان بوده است، و برخی قبایل صحرايي گاه در آن جامه‌های رنگ کرده خویش را می‌شسته‌اند، آن را «غدیر خم» نامیده‌اند. (غدیر یعنی آبگیر، گودال در بیابان که آب باران در آن گرد آید).

پیامبر اکرم (ص) در سال دهم هجری، به قصد انجام دادن اعمال حج، از مدینه به مکه سفر کرد. سفر پیامبر (ص) پیشتر به اطلاع مسلمانان نواحی مختلف رسیده بود. از این رو، جماعت‌ها و گروه‌های بسیاری برای اینکه اعمال حج را در حضور پیامبر (ص) انجام دهند، و آداب و مناسک حج را از خود پیامبر (ص) بیاموزند، به مکه آمدند، و همراه پیامبر (ص) حج گزار شدند.

پس از پایان اعمال حج و سخنرانی‌های چندی که پیامبر(ص) در مکه ایراد کرد، کاروان‌ها عازم بازگشت به مدینه شدند. اکنون نیز جماعت‌های بسیاری با پیامبر(ص) بودند. همه آمدند تا به صحرای کوهستانی جحفه رسیدند در کنار غدیر خم.

در این محل، جبرئیل فرشته وحی بر پیامبر(ص) نازل شد، و بر او فرو خواند: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، والله یعصمک من الناس. ای رسول خدا! دستوری که خدا برای تو فرستاده است، به مردم برسان. اگر نه، تبلیغ رسالت نکرده‌ای! خدا خود تو را از شر مردم نگاه خواهد داشت.

با توجه به اینکه آن ایام، ماه‌های آخر عمر پیامبر(ص) بود (زیرا در حدود ۷۰ روز پس از واقعه غدیر رحلت کرد) و فرستاده خدا همه احکام الهی را تبلیغ کرده بود، معلوم است که این آیه مربوط به مسئله جانشینی است. این بود که پیامبر(ص)، پس از نزول آیه بالا در صحرای غدیر، درنگ کرد. و پس از ادای نماز ظهر، دستور داد منبری از جهاز (پالان) شتران ساختند. آنگاه فرمود تا همه آن جمعیت انبوه گرد آمدند. مورخان اهل سنت نوشته‌اند، در آن روز ۱۲۰۰۰۰ نفر در پای آن منبر حضور داشتند.

پیامبر در میان آن جمعیت انبوه و بزرگ، بر آن منبر بالا رفت و درباره نزدیک شدن مرگ خود که پیشتر نیز در مکه بدان اشاره کرده بود سخن گفت. آنگاه وحی و دستور خداوند را درباره تعیین جانشین ذکر فرمود. و باز به مردم یاد آوری کرد که او پیامبر(ص) خدا بوده است، و احکام خدا همه را ابلاغ کرده است، و اکنون می‌خواهد آخرین مسئله مهم دینی را بگوید. آن‌گاه علی بن ابیطالب را پیش خود خواند. نخست او را در کنار خود نگه داشت. سپس دست او را گرفت و بلند کرد. و در چنان شرایطی، از روی منبر، با حضور آن جمعیت، و با آن وضعیت حساس، (که در وسط راه و در میان دشت و سنگ و کوه، و در هوایی بسیار گرم، کاروان‌ها را متوقف ساخته بود) پس از خواندن آیاتی از قرآن و ذکر سخنانی مربوط به رسالت و جانشینی، و نزدیک شدن مرگ خویش، با صدای بلند فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» هر کس من مولا و سرپرست و پیشوای او بودم،

سپس این علی مولا و سرپرست و پیشوای اوست .  
 آنگاه دعا کرد در حق آنان که علی (ع) را یاری کنند، و نفرین فرمود آنان را  
 که او را ترک گویند، و بی یاور گذارند .

پس از اینکه مراسم تعیین علی بن ابیطالب، برای جانشینی و خلافت،  
 به وسیله پیامبر (ص) پایان یافت، و دین اسلام از نظر ادامه رهبری نیز کامل  
 شد، و چگونگی سرپرستی امت پس از پیامبر (ص) روشن گشت، این آیه  
 فرود آمد:

«الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»  
 امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت (نعمت معنوی و هدایت) را بر  
 شما تمام ساختم، و اسلام را برای شما برگزیدم تا دینتان باشد.  
 در این جا مردمان آمدند، و با علی (ع) بیعت کردند، و او را مولای خویش  
 خواندند. یعنی دست او را فشردند و مقام او را پذیرفتند. باین همه  
 پیامبر (ص)، برای اینکه مقام او را در مسلمانان کاملا روشن کند فرمود: او را  
 امیرالمومنین بنامید.

برخی از مورخان نوشته اند که پیامبر (ص)، سه شبانه روز، در سرزمین  
 غدیر ماند تا همه بتوانند با علی (ع) بیعت کنند.

### صدها دانشمند از این واقعه یاد کرده اند

این بود خلاصه ای از واقعه غدیر، واقعه ای که از مسلم ترین مسائل  
 تاریخ اسلام است، و صدها دانشمند از آن یاد کرده اند، مانند ابوریحان  
 بیرونی، و خواجه نصیرالدین طوسی. فیلسوف معروف، فارابی نیز بر همین  
 اساس، به تحلیل فلسفه امامت پرداخته است. ابن سینا نیز به موضوع  
 نص (حدیث صریح غدیر)، در کتاب شفا، اهمیت داده است، و آن را بهترین  
 راه برای تعیین جانشین دانسته است، همین طور بسیاری دیگر از علمای  
 بزرگ شیعه. گذشته از علمای بزرگ شیعه - که همه موثقتند و حجت - ده ها  
 و ده ها دانشمند، و محدث، و مورخ، و مفسر از اهل سنت نیز، حدیث غدیر  
 و واقعه آن را نقل کرده اند، مانند طبری و ابن اثیر و احمد حنبل.  
 و در این عصر، یکی از دانشمندان بزرگ ما، روحانی گرانقدر، حضرت علامه

امینی، در کتاب عظیمی که به نام غدیر بیش از ۳۶۰ سند از کتاب‌های معتبر عالمان سنت گرد آورد. تاکنون ۱۱ جلد از این کتاب به چاپ رسیده است.

### سخنان پیامبر(ص) درباره جانشینی، پیش از غدیر

در اینجا باید یاد آوری کنیم که سخنان پیامبر(ص) درباره حضرت علی(ع) و امامت و خلافت او، و اینکه جانشین پیامبر(ص) فقط و فقط اوست، منحصر به حدیث و واقعه غدیر نیست. سخنان پیامبر(ص) در این باره بسیار است. از آن جمله است واقعه سال سوم بعثت، که خلاصه‌ایی از آن را می‌آوریم: پیامبر اکرم تا سه سال پس از مبعوث شدن به پیامبری، دعوت خویش را علنی و عمومی نمی‌ساخت، و مردمان را اندک اندک و نهانی به اسلام فرا می‌خواند.

در سال سوم بعثت، مأمور شد که عشیره خویش را، آشکارا، به دین اسلام بخواند. در این هنگام، علی(ع) را مأمور کرد تا چهل تن از سران و افراد قبیله قریش را به مهمانی دعوت کند. در این محفل، پیامبر(ص)، درباره رسالت خویش از جانب خدا، سخنانی ایراد کرد، آنگاه فرمود: کیست که از امروز به یاری من بشتابد، و در تبلیغ رسالت به من کمک رساند، تا پس از من، خلیفه و جانشین من باشد؟

هیچ کس به این سخنان پاسخ نداد، جز علی(ع)، که به پا خاست گفت: من، ای پیامبر(ص) خدا، تو را در این راه، یاری می‌کنم.

پیامبر اکرم در خواست همکاری خویش را، در آن جمع، سه بار تکرار کرد، و در هر سه بار کسی پاسخ موافق نداد، مگر علی(ع). اینجا بود که، در نوبت سوم پیامبر(ص) رو به علی(ع) کرد و فرمود: تو پس از من وصی و خلیفه و جانشین من خواهی بود.

دیگر از مواردی که پیامبر(ص)، به این مسئله پرداخته و آن را روشن ساخته است، حدیث معروف و مشهوری است که علمای سنی و شیعه، در ده‌ها، بلکه صدها، کتاب روایت کرده‌اند.

حدیث این است: من دو شیء گرانقدر در میان شما باقی می‌گذارم،

کتاب خدا (قرآن) و خاندان خودم (یعنی علی (ع) و دیگر امامانی که اولاد پیامبرند). شما مسلمانان هنگامی به گمراهی نخواهید افتاد، که به این دو چنگ درزنید، و از این دو با هم پیروی کنید.

بنابراین، این مسئله روشن بود که جانشین پیامبر (ص) نیز مانند خود پیامبر (ص) باید به امر خدا و از جانب خدا معلوم گردد. آیاتی از قرآن کریم نیز مردم را به این امر توجه داده بود، از جمله آیه ۳۶ از سوره احزاب. چنان که پیامبر (ص) نیز، از نخستین روزهای اعلام رسالت، مردمان را به این امر توجه داد، یعنی در واقعه بنی عامر بن صعصعه. واقعه این بود: هنگامی که پیامبر (ص)، دین اسلام را بر قبیلۀ عرضه کرد و از آنان خواست که مسلمان شوند، رئیس قبیلۀ گفت: اگر ما از تو پیروی کردیم، تو پیروزگشتی و دین تو پا بر جای شد، آیا پس از خود کار را به ما وا می‌گذاری؟

پیامبر فرمود: «ان الامر لله یضعه حیث یشاء» کار دین به دست خدا است، به دست من نیست. او خود در هر جا بخواهد قرار می‌دهد، و به هر کس بخواهد می‌سپارد.

از نظر عقل نیز چنین است. چگونه می‌شود پیامبری از جانب خدا بیاید، سپس امت و دین خود را رها کند، تا مردمان بیایند و در آن تصرف کنند. در این صورت از دین چه خواهد ماند؟ و همین است که عاقبت کار به جایی می‌رسد که یزید بن معاویه، و متوکل عباسی خلیفه رسول الله باشند! دین یک نظام الاهی است. پس باید همه چیز آن الاهی باشند. و همین گونه هم بود. از این رو پیامبر (ص) بارها و بارها، در خلال تبلیغ و یاد دادن دیگر احکام دین، مسئله جانشینی را نیز مطرح می‌کرد، و همواره علی (ع) را جانشین خود معرفی می‌فرمود. و از این جمله بود «واقعه غدیر» که شرح مختصر آن گذشت.

### چرا حضرت علی (ع) برای جانشینی برگزیده شد؟

اکنون ببینیم علی (ع) که بود و چه فضائلی داشت که از جانب خدا برای جانشینی پیامبر (ص) و رهبری مسلمانان برگزیده شد؟  
علی (ع) همان کسی بود که از خرد سالی در دامان محمد پرورش یافت



و از میان مردان، پیش از همه دعوت پیامبر(ص) را پذیرفت، و اسلام آورد. خواجه نصیر الدین طوسی می‌گوید: علی(ع) داناتر از همگان بود. حدسی نیرومند داشت. همیشه همراه رسول خدا(ص) بود. از همه بخشنده تر بود. پس از پیامبر(ص)، پارساتر و عابدتر و فرزانه ترین مردم بود. ایمانش بر همه مقدم سخنش از همه فصیح تر، و رأیش از همه درست تر بود. به حفظ کتاب خدا و اجرای احکام آن از همه بیشتر توجه داشت. توماس کارلایل، مروح و متفکر انگلیسی می‌گوید: علی(ع) جوانمردی بلند قدر و بزرگ نفس بود. از چشمهٔ وجدانش مهر و نیکی سیل آسا سرازیر می‌گشت. در دلش شعله‌های دلوری و پهلوانی زبانه می‌کشید. شجاع تر از شیر زیان بود، اما شجاعتی آمیخته با مهربانی.

بولس سلامه، حقوقدان مسیحی بیرونی می‌گوید: علی(ع) در قضاوت، تبعیض نمی‌نهاد. آنچه را بایست به مردم بدهد به طور مساوی می‌داد. میان ارباب و بنده فرق نمی‌گذاشت. وضع رقت بار فقیران و یتیمان چنان در او اثر می‌کرد که حالت غریبی به خود می‌گرفت. او به چشم می‌دید که مردم، درد و رنج زندگی را مانند هماهنگی شعر حس می‌کنند.

آری، علی(ع) به رایگان و بی جا برگزیده خدا نبود. و بر پایه این‌ها و این واقعیت‌ها بود که شیعه پس از درگذشت پیامبر(ص)، همان راهی را سپرد که پیامبر(ص) تعیین کرده بود، یعنی: علی(ع) را رهبر اسلام، امام امت و پیشوای خلق، و مجری قرآن، پناه عدالت، و تکیه‌گاه واقعی قانون، و دژ استوار حقوق خلق‌ها و توده‌ها، و خلاصه، خلیفه بلا فصل و جانشین راستین پیامبر(ص) و رهبر شعارهای قرآن شناخت، و همواره به محتوای غدیر- که مبتنی بود بر دستور خدا - عمل کرد، تا به اسلام و پیامبر(ص) و احکام اسلام وفادار باشد، و چیزی از خود در دین پدید نیاورده باشد، بلکه گام به گام پا جای پای پیامبر(ص) گذاشته باشد، و به دستورات او رفتار کرده باشد.

### مسئله غدیر، مسئله انسان است

غدیر، واقعه‌ای نیست که تنها جنبه تاریخی داشته باشد، و به

عنوان یک مسئله گذشته درباره آن سخن گفته شود. بلکه به جز جنبه تاریخی آن و همچنین جنبه دینی و اسلامی و اعتقادی بسیار مهم آن، هر مسلمانی مکلف است در این بابت، حق را بشناسد و به آن معتقد باشد، بجزاین‌ها همه، مضمون و مقصود از واقعه غدیر در هر لحظه از زندگی جامعه اسلامی بلکه در هر جامعه دیگری مصداق و مورد دارد. جوهر اصلی واقعه غدیر و سخنان پیامبر(ص) در آن روز، تعیین شکل صحیح رهبری است، و سرپرستی و مولویت اهل حق، و لزوم ایمان داشتن به حکومت پیشوای عادل، و بیعت کردن با چنین پیشوایی، و اطاعت کردن از چنین حکومتی (یعنی: حکومتی همسان و همانند آنچه علی(ع) - در نزدیک به ۵ سال دوره خلافت خود- جامعه عمل پوشاند)، و سرپیچی و مخالفت با هر حکومت غیر اسلامی، و نظام ستمگر که حقوق مردم را رعایت نکند، و جانب محرومان را نگیرد. محتوای امامت و غدیر این است.

از این رو حماسه غدیر، چونان مشعلی جاودان سوز، در ذهن‌ها و زمان‌ها و عصرها و نسل‌ها همیشه زنده است، و جوهر سیال آن در کالبد جامعه‌ها همیشه جاری است. گفت و گو و تأکید بر مسئله غدیر، و تجدید بحث در این باره، چیزی نیست جز تأکید بر احقاق حق، و نشر عدالت، و مبارزه با ستم و جهل. این است که مسئله غدیر، مسئله انسان است، و فریاد غدیر فریاد انسان. و این حقیقت، زنده است، و دفاع و یادآوری آن وظیفه است، تا روزی که زندگی باشد و انسان و روز.

ت  
ت

وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
مَنْ يَشَاءُ  
وَمَا يَخْتَارُ  
إِلَّا السَّاجِدِينَ  
الْمُتَّقِينَ  
الَّذِينَ إِذَا  
دُعُوا إِلَى اللَّهِ  
وَالرَّسُولِ  
قَالُوا سَمِعْنَا  
وَأَطَعْنَا  
أُولَئِكَ  
سَيَرْحَمُهُمُ  
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ  
يَرْحَمُ  
الْمُتَّقِينَ

## وقایع ماه ذی الحجة الحرام

ماه ذی الحجة آخرین ماه سال هجری قمری است و ماهی است بسیار پربرکت. بزرگان دین هنگامی که این ماه وارد می‌شد، اهمیت خاصی بویژه در دهه اول این ماه به عبادت می‌دادند. در بعضی از روایات آمده است، شب‌های دهگانه‌ای که قرآن در سوره «الفجر و لیل عشر» به آن سوگند یاد کرده است، شب‌های دهه اول این ماه شریف است و این سوگند به خاطر عظمت آن است.

ماه ذی الحجة از ماه‌های شریفه است و از برای دهه اول آن فضیلت بسیار است. و در شب‌های این دهه مابین مغرب و عشا دو رکعت نماز است، در هر رکعت حمد و توحید و آیه «وواعدنا موسی...» [۱]. و در روزهای دهه، تهلیلات علویه [۲] و پنج دعای عیسویه [۳] و «اللهم هذه الأيام» صادقیه... [۴] وارد است و روزه نه روز اول فضیلت بسیار دارد. [۵]

### روز اول

روزه [۶] و نماز حضرت فاطمه [۷] علیها السلام و نمازی دیگر [۸] دارد. و هر که از ظالمی بترسد در این روز بگوید: «حسبی حسبی حسبی من سؤالی علمک بحالی»، تا کفایت ظالم از او بشود. [۹]

و در سنه ۹ رسول خدا(ص) ابوبکر را با آیات برائت به مگه فرستاد. پس از آن به امر خدا امیر المؤمنین(ع) را فرستاد پی آن کار [و] ابوبکر را از اداء آن عزل فرمود. [۱۰] ابن ابی الحدید خطاب به ابوبکر کرده، گفته است:

تَنَحَّ عَنِ الْعُلَیَا یَسْحَبُ ذُبُولَهَا [۱۱]  
هَمَامٌ تَرْدَى بِالْعُلَى وَتَأَزَّرًا  
فَتَى لَمْ یَعْرِقْ فِیهِ نَبِیُّمُ بْنُ مَرَّةٍ  
وَلَا عَبْدَ الْأَلَاتِ الْخَبِیْثَةَ اعْصَرًا  
وَلَا كَانَ مَعْرُوضًا غَدَاةً بَرَاءَةً  
وَلَا عِن صَلَاةٍ أُمَّ فِیْهَا مُؤَخَّرًا [۱۲]

و در این روز وفات یزید بن الولید، [۱۳] معروف به ناقص شبیه به عمر بن عبدالعزیز در سلوک با رعیت. [۱۴]

و سنه ۵۸۶ ولادت شیخ ادیب متبخر عبدالحمید، معروف به ابن ابی الحدید، [۱۵] صاحب شرح نهج البلاغه و قوائد سبع در مدح امیر المؤمنین(ع) که این سه شعر مذکور از یکی از آن قوائد است و او در میان علمای سنی شبیه به عمر بن عبدالعزیز است در خلفای امویہ.

## روز چهارم

روز زینت است که غلبه کرد حضرت موسی بر ساحران. [۱۶]

## روز پنجم

وفات حضرت جواد(ع) به قولی. [۱۷]

## روز ششم

تزویج حضرت فاطمه(س) با شاه ولایت، علی(ع)، بنا به روایتی. [۱۸]  
و سنه ۱۵۸ وفات منصور دوانیقی، بخیل بی رحم فتاک سفاک. [۱۹]

## روز هفتم:

سنه ۱۱۴ شهادت حضرت باقر(ع). [۲۰]

و در سنه ۱۷۹ وارد نمودند حضرت موسی بن جعفر (ع) را به بصره و مدّت یک سال در آن جا محبوس بود. [۲۱] آن گاه حضرت را به بغداد بردند و حبس نمودند. و در این روز سنه ۱۰۶ وفات طاووس یمانی. [۲۲] و سنه ۴۶۳ وفات خطیب بغدادی. [۲۳]

### روز هشتم

روز ترویج است.

و در این روز سنه ۶۰ ابن زیاد، هانی را گرفت و مسلم خروج کرد [۲۴] و کوفیان بنای نفاق و تفریق نهادند، تا در اوّل شب سی نفر از آن ها باقی ماند و بعد از نماز مسلم و بیرون آمدنش از مسجد دیگر کسی با او باقی نماند. و در همان روز عمرو بن سعید بن العاص از شام با جمعی بسیار به بهانه حج به مکه آمدند و از جانب یزید مأمور بودند که امام حسین (ع) را به هر حالی که باشد دستگیر کنند یا به قتل برسانند. لاجرم آن جناب حج را به عمره عدول نمود و از مکه متوجه عراق گردید.

### شب نهم

از لیالی شریفه است و شب توبه و انابه و مناجات با قاضی الحاجات است [۲۵] و چند دعا در آن وارد است [۲۶] و زیارت کربلا در آن فضیلت دارد. [۲۷] و در این شب سنه ۶۸۹ وفات یحیی ابن سعید حلّی، پسر عمّ محقق. [۲۸] و سنه ۱۲۴۶ وفات جناب آقا سید محمد باقر قزوینی، پسر خواهر بحر العلوم، [۲۹] صاحب مقامات عالیّه و کرامات باهره.

### روز نهم

روز عرفه است. غسل کند [۳۰] و زیارت امام حسین (ع) نماید [۳۱] و بعد از نماز عصر دو رکعت نماز در زیر آسمان به جا آورد و اعتراف کند به گناهان خود [۳۲] آن گاه مشغول شود به خواندن دعای [۴۷] صحیفه [۳۳] و دعاهای عرفه، [۳۴] خصوص دعای سیدالشهداء [۳۵] (ع). و تا بتواند مشغول به دعا باشد که بهترین اعمال این روز است.

و در سنه ۵۳۸ وفات زمخشری؛ [۳۶] او را جار الله گویند به جهت مجاورت او بیت الله الحرام را. شب دهم از آن چهار شبی است که احیای آن‌ها سنت است [۳۷] و زیارت امام حسین [۳۸] (ع) و دعای «یا دائم الفضل» را در آن بخوانند. [۳۹] و در سنه ۵۴۸ وفات امین الاسلام شیخ اجل ابوعلی طبرسی، [۴۰] صاحب مجمع البیان، درسبزواری و در قبرستان قتلگاه ارض اقدس به خاک رفت.

### روز دهم

عید قربان است و در آن غسل [۴۱] و نماز عید و دعاهایی وارد است [۴۲] که از جمله دعای ندبه [۴۳] و دعای ۴۸ صحیفه است [۴۴] و بعد از نماز ظهر شروع می‌شود به خواندن تکبیرات تا پانزده نماز در منا و در عقب ده نماز در غیر منی. [۴۵] و قربانی در آن سنت مؤکد است. [۴۶] و در سنه ۳۲۸ وفات ابن انباری، [۴۷] گویند: سیزده صندوق کتاب محفوظات او بوده. [۴۸]

### روز یازدهم

اول ایام تشریق است که سه روز بعد از عید باشد. و در سنه ۲۰۷ وفات واقدی، [۴۹] قاضی بغداد، صاحب مغازی. ابن ندیم گفته که او شیعه بوده و تقیه می‌نموده. [۵۰]

### روز دوازدهم

سنه ۱۳۶ وفات سفاح، اول خلفای بنی عباس. [۵۱]

### شب چهاردهم

واقعه شق القمر در مکه به اعجاز رسول خدا (ص). [۵۲]

### روز چهاردهم

سنه ۳۱۷ قرامطه حجاج مکه را بکشتند و جامه کعبه را ربودند و

خانه‌های مکه را غارت کردند و حَجْر را بکندند و به هجر بردند. [۵۳] و در مجمع البحرین در لغت قرمطه قضیه غریبی از شیخ بهائی نقل کرده. [۵۴] و در سنه ۳۵۶ وفات ابوالفرج اصفهانی، صاحب آغانی و مقاتل الطالبین. [۵۵]

### روز پانزدهم

سنه ۳۴ محاصره کردن اصحاب دور خانه عثمان را. [۵۶]  
و در سنه ۲۱۲ ولادت حضرت هادی (ع). [۵۷]

### روز هفدهم

سنه ۴۸۸ وفات حمیدی؛ [۵۸] و این وردی سنه ۷۴۹: [۵۹] و شمنی سنه ۸۷۱، [۶۰] که هر سه از علماء بزرگ جمهورند.

### روز هجدهم

روز عید غدیر و اشرف و اعظم عیدها است. چه آن روزی است که حضرت رسول (ص) امیر المؤمنین (ع) را منصوب کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَى مَوْلَاً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

و شایسته است که در این روز شریف روزه بداری که کفاره شصت سال گناه است [۶۱] و غسل کنی [۶۲] و هر کجا که باشی سعی کنی که خود را به قبر امیر المؤمنین (ع) برسانی و زیارت آن جناب کنی [۶۳] و پیش از زوال، نیم ساعت دو رکعت نماز کنی، در هر رکعت بعد از حمد توحید و قدر و آیه الکرسی را هر یک ده مرتبه بخوانی. [۶۴] و زیارت امین الله و دعاها بسیار که از جمله دعای ندبه است [۶۵] در این روز وارد است.

و مستحب در این روز پوشیدن جامه نیکو و زینت کردن و شاد نمودن شیعیان و تهنیت گفتن، ایشان را و زیارت ایشان و تبسم بر روی ایشان و افطار دادن روزه داران و اطعام مؤمنان و بسیار فرستادن صلوات، الی غیر ذلک. [۶۶] و در سنه ۳۵ اصحاب به خانه عثمان ریختند و خونس بریختند و جنازه اش تا سه روز غیر مدفون بماند. آخر الامر او را در مقبره جهودان دفن کردند. [۶۷]



و در سنه ۶۷۲ وفات سلطان المحققین و برهان الموحدین، خواجه نصیر الدین طوسی. [۶۸]  
و [وفات] مقتدای شیعه، شیخ اجل، محقق کرکی، [۶۹] معروف به محقق ثانی؛ تاریخ وفاتش «مقتدای شیعه» سنه ۹۴۰، و تاریخ وفات پسرش شیخ اجل، شیخ عبدالعالی سنه ۹۹۳ «ابن مقتدای شیعه».

### روز بیست و سوم<sup>[۷۰]</sup>

سنه ۲۳۳ وفات یحیی بن معین. [۷۱] و او همان است که هزار هزار درهم و پنجاه هزار درهم از پدر ارث برد و تمام را صرف حدیث کرد. [۷۲]  
مانند شیخ عیاشی در امامیه که تمام ترکه پدرش را که سیصد هزار اشرفی باشد انفاق بر علم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد از علما و محدثین مملو بود. [۷۳]

### روز بیست و چهارم

روز مباحله [۷۴] و روز خاتم بخشی است [۷۵] و غسل [۷۶] و روزه [۷۷] و دعاها و نمازها وارد است که از جمله نمازی است؛ مثل نماز روز غدیر. [۷۸]  
و در سنه ۲۳۲ وفات واثق بالله عباسی. [۷۹]

### روز بیست و پنجم

سنه ۲۳ زخم زدن ابولؤلؤ عمر را. [۸۰]

### روز بیست و هفتم

سنه ۱۳۲ مقتل مروان حمار، [۸۱] آخر خلفای بنی امیه و انقراض دولتشان.  
و در سنه ۲۱۲ ولادت حضرت هادی (ع) به روایت شیخین. [۸۲]

### روز بیست و هشتم

سنه ۶۳ واقعه حرّه که قتل و غارت اهل مدینه باشد به امر یزید. [۸۳]  
و سنه ۲۸۵ وفات مبرّد، [۸۴] و شبلی. [۸۵]

## روز بیست و نهم

سنه ۲۳ وفات عمر. [۸۶]

## روزی ام

آخر سال عرب است و دو رکعت نماز و دعایی که وارد است. [۸۷]

و سنه ۲۰۶ وفات نضر بن شمیل نحوی. [۸۸]

و سنه ۶۰۰ وفات ابن اثیر صاحب جامع الأصول. [۸۹]

## پی نوشت ها

- [۱] روایت از امام صادق علیه السلام است: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵-۳۶، فصل ۵.
- [۲] رك: ثواب الأعمال، ص ۷۲؛ مزار ابن مشهدی، ص ۴۴۱-۴۴۲؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۷-۴۸، باب ۳، فصل ۶.
- [۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۶-۴۷، باب ۳، فصل ۶.
- [۴] مصباح المتهجد، ص ۶۷۲، ح ۷۳۴؛ مزار ابن مشهدی، ص ۴۴۳.
- [۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۸-۴۹، باب ۳، فصل ۷.
- [۶] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۷، باب ۳، فصل ۶.
- [۷] مصباح المتهجد، ص ۶۷۱.
- [۸] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۴۹، باب ۳، فصل ۸.
- [۹] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۰، باب ۳، فصل ۹.
- [۱۰] مصباح کفعمی ج ۲ ص ۶۰۰ فصل ۴۲ بحار الانوار ج ۳۵ ص ۳۰۳
- [۱۱] مصدر ذیلها بدل ذیولها.
- [۱۲] القوائد ص ۳۰ قصیده دوم در مکه.
- [۱۳] وفيات الأعیان، ج ۷، ص ۱۱۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۹.
- [۱۴] کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۹۱؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۸ نیز رك: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۷۵، ش ۱۷۰.
- [۱۵] روزات الجنات، ج ۵، ص ۲۱، ش ۴۳۱.

- [١٦] توضيح المقاصد، ص ٢٩.
- [١٧] دلائل الإمامة، ص ٣٩٥.
- [١٨] زاد المعاد، ص ٢٤٠-٢٤١.
- [١٩] كامل ابن اثير، ج ٦، ص ١٧.
- [٢٠] الدروس، ج ٢، ص ١٥؛ توضيح المقاصد، ص ٢٩-٣٠.
- [٢١] عيون أخبار الرضا رحمه الله، ج ١، ص ٨٢، باب ٧، ح ١٠.
- [٢٢] وفيات الأعيان، ج ٢، ص ٥٠٩، ش ٣٠٦؛ روضات الجنات، ج ٤، ص ١٤١، ش ٣٦٣.
- [٢٣] سير أعلام النبلاء، ج ١٨، ص ٢٨٧، ش ١٣٧، «الخطيب». تولد او ٣٩٢ بوده است.
- [٢٤] مساز الشيعه، ص ٣٦.
- [٢٥] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٤٩-٥٠، باب ٣، فصل ١١.
- [٢٦] رك: مصباح المتهجد، ص ٢٦٩-٢٧٠ و اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٥٠-٥٥، باب ٣، فصل ١٢.
- [٢٧] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٥٦، باب ٣، فصل ١٣.
- [٢٨] روضات الجنات، ج ٨، ص ١٩٩، ش ٧٤٧.
- [٢٩] خاتمة المستدرک، ج ٢، ص ١٣١.
- [٣٠] توضيح المقاصد، ص ٣٠.
- [٣١] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٥٦، باب ٣، فصل ١٣ و ص ٦١-٦٧، باب ٣، فصل ١٧ و فصل ١٨.
- [٣٢] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٦٧، باب ٣، فصل ١٩.
- [٣٣] نيزرك: اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٨٧-١٠٢، باب ٣.
- [٣٤] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٧٠-١٨٨، باب ٣، فصل ٢٢.
- [٣٥] زاد المعاد، ص ٢٦٠-٣١٩.
- [٣٦] سير أعلام النبلاء، ج ٢٠، ص ١٥٤، ش ٩١، «الزمخشري». تولد او رجب ٤٦٧ است.
- [٣٧] مصباح المتهجد، ص ٦٤٨؛ اقبال الأعمال، ج ٢، ص ١٨٩، باب ٤، فصل ١.
- [٣٨] اقبال الأعمال ج ٢ ص ١٩٠، باب ٤ فصل ٣
- [٣٩] مصباح كفعمي ج ٢ ص ٧٥١ فصل
- [٤٠] روضات الجنات ج ٥ ص ٣٥٩ ش ٥٤٤
- [٤١] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ١٩٣، باب ٤، فصل ٥؛ زاد المعاد، ص ٣١٩.
- [٤٢] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٢٠٢-٢٠٤، باب ٤، فصل ٧.
- [٤٣] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٢٣٣، باب ٤، فصل ٧.
- [٤٤] صحيفه سجديه، ص ١٨٦-١٩٤.
- [٤٥] المقنع، ص ١٥٠؛ مصباح المتهجد، ص ٦٦٢.
- [٤٦] اقبال الأعمال، ج ٢، ص ٢٣٣، باب ٤، فصل ٨.
- [٤٧] وفيات الأعيان، ج ٤، ص ٣٤٢، ش ٦٤٢.
- [٤٨] رك: تذكرة الحفاظ، ج ٣، ص ٨٤٢-٨٤٣؛ روضات الجنات، ج ٧، ص ٣٠٩، ش ٦٤٩.
- [٤٩] تهذيب الكمال مزى، ج ٢٦، ص ١٩٢-١٩٣، ش ٥٥٠١.
- [٥٠] فهرست ابن نديم، ص ١١١.
- [٥١] تاريخ مدينة دمشق، ج ٣٢، ص ٢٧٦، ش ٣٥٢٢ و ج ٦٧، ص ٣٠، ش ٨٦٣٩.
- [٥٢] تفسير قمي، ج ٢، ص ٣٤٠-٣٤١؛ مجمع البحرين، ج ٢، ص ٥٢٩؛ بحار الأنوار، ج ١٧، ص ٣٥١-٣٥٦؛ تفسير نور الثقلين، ج ٥، ص ١٧٥.
- [٥٣] رك: كامل ابن اثير، ج ٨، ص ٢٠٧-٢٠٨.
- [٥٤] مجمع البحرين، ج ٣، ص ٤٩٣-٤٩٤؛ خاتمة المستدرک، ج ٣، ص ٢٨١.
- [٥٥] رك: روضات الجنات، ج ٥، ص ٢٢٠-٢٢٦، ش ٤٩٠.

- [۵۶] مساز الشیعه، ص ۳۸.
- [۵۷] کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ ارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۹۷.
- [۵۸] سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۲۶، ش ۶۳، «الحمیدی».
- [۵۹] بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۱۸۹، ش ۱۸۵۸. سال وفاتش ۷۴۹ است.
- [۶۰] بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۳۲۱، ش ۷۳۹. سیوطی وفات او را سال ۸۷۲ گفته است. تولدش رمضان ۸۰۱ بوده است.
- [۶۱] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷، باب ۵، فصل ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۹۸.
- [۶۲] المقنعه، ص ۲۰۴، باب ۲۰؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۸۰، باب ۵، فصل ۱۵.
- [۶۳] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۵، باب ۵، فصل ۱۳ و ص ۳۰۶-۳۰۷، باب ۵، فصل ۱۶.
- [۶۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۸۲، باب ۵، فصل ۱۵.
- [۶۵] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۳۳، باب ۴، فصل ۷.
- [۶۶] رکن: اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۶۱، باب ۵، فصل ۶.
- [۶۷] مساز الشیعه، ص ۴۰.
- [۶۸] روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۱۲، ش ۵۸۸.
- [۶۹] روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۲، ش ۴۱۴.
- [۷۰] وفات مرحوم حاجی شیخ عباس قمی (مؤلف) روز ۲۳ ذی حجة الحرام سنه ۱۳۵۹ در نجف اشرف، محل دفن در ایوان کتابخانه آن حضرت پهلووی قبر مرحوم حاجی میرزا حسین نوری رحمة الله علیه. [علماء معاصرین، ص ۱۸۴] (شهاب الدین الحسنی النجفی)
- [۷۱] وفيات الأعیان، ج ۶، ص ۱۴۲، ش ۷۹۱، «الحافظ ابن معین». برخی وفات او را ۷ روز مانده از ذی القعد گفته اند.
- [۷۲] وفيات الأعیان، ج ۶، ص ۱۳۹، ش ۷۹۱، «الحافظ ابن معین».
- [۷۳] رجال نجاشی، ص ۳۵۰-۳۵۱، ش ۹۴۴، «محمد بن مسعود».
- [۷۴] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴، باب ۶، فصل ۵.
- [۷۵] العدد القویة، ص ۳۰۸.
- [۷۶] مصباح کفعمی، ج ۲، ص ۷۹۸، فصل ۴۸.
- [۷۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴، باب ۶، فصل ۵.
- [۷۸] زاد المعاد، ص ۳۵۲.
- [۷۹] تاریخ الإسلام، ج ۱۷، ص ۳۸۵، «هارون الواثق بالله».
- [۸۰] مؤلف در وقایع الأيام روز بیست و ششم ذکر کرده است.
- [۸۱] کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲۴.
- [۸۲] مساز الشیعه، ص ۴۲؛ مصباح المتهجد، ص ۷۶۷.
- [۸۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.
- [۸۴] رکن: تاریخ الإسلام، ج ۲۱، ص ۲۹۹-۳۰۱؛ بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۳، ش ۵۰۳؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۸۳-۲۸۵، ش ۶۴۲.
- [۸۵] تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۹۸، ش ۷۷۰۸، «ابو بکر، الشبلی الصوفی».
- [۸۶] رکن: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۶.
- [۸۷] اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۸۰، باب ۹.
- [۸۸] وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۴۰۴، ش ۷۶۴، «النضربن شمیل».
- [۸۹] کامل ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۲۸۸.
- .....
- منبع: یازده رساله، محدث قمی؛ عباس

## تاریخ مکه

### موقعیت مکه و نقش آن در رشد اسلام

رسالت پیامبر(ص) در شهر مکه آغاز شد، شهر مکه، برای ابلاغ و گسترش اسلام از زمینه‌ای برخوردار بود که مناطق دیگر جهان از آن بی بهره یا کم بهره بودند. ویژگی‌های این منطقه از جهات مختلفی می‌توانست در تکامل و رشد اسلام در میان مردم مؤثر باشد.

نخستین مسأله، تقدس کعبه نزد اعراب بود. کعبه‌ای که حضرت ابراهیم(ع) بنا کرد، از قرن‌ها قبل از بعثت، به عنوان خانه و معبدی محترم مورد توجه همگان قرار داشته و تقدس خاصی به مکه می‌بخشید، این تقدس تا جایی بود که در پناه و پرتو کعبه، مکه شهر امن و امان تلقی می‌شد. از کتب تاریخی به دست می‌آید که کعبه نزد اکثر ملل جهان از قدیم الایام مورد احترام بوده است، ایرانیان صائبی مذهب و آشوریان، کعبه را یکی از خانه‌های هفتگانه و معظم جهان می‌پنداشتند و چون کعبه بسیار قدیمی بود برخی آن را خانه «زحل» می‌دانستند.

ایرانیان معتقد بودند روح «هرمز» در کعبه حلول کرده و گاه برخی به زیارت آن می‌آمدند. یهودیان برای کعبه احترام قائل بودند و خدای را

در آنجا بر اساس دین ابراهیم عبادت می کردند. در کعبه تصویر ابراهیم و اسماعیل (ع) وجود داشت در حالی که در دست آن ها تیرهایی (ازلام) دیده می شد، همچنین تصویر مریم و حضرت مسیح (ع) در آنجا بوده و این نشان دهنده آن است که مسیحیان نیز همچون یهودیان به کعبه احترام می گذاشتند. زمخشری حکایتی در باب نامگذاری زمزم نقل کرده که ضمن آن از آمدن بابک بن ساسان به مکه یاد شده است. حکایت مزبور را با اندکی تفاوت مسعودی و حموی نیز نقل کرده اند. (۱) اعراب نیز که کعبه را خانه خدا و ساخته دست حضرت ابراهیم (ع) می دانستند، برای آن احترام خاصی قائل بودند و از هر سو برای حج به مکه می آمدند. این سنت از دین ابراهیم (ع) در میان آنان باقی مانده بود. احترام هندیان نسبت به کعبه، بویژه «حجر الاسود» نیز نقل شده است. (۲)

دومین مسأله آن که مکه یک مرکز تجاری بود و افزون بر آن که مکان اهل تجارت بودند، (۳) و هر سال دو مرتبه راهی مناطق شامات و یمن و حبشه برای تجارت می شدند، خود مکه نیز محل رفت و آمد کاروان هایی بود که از شما به جنوب یا از غرب به شرق می رفتند، از این رو مکه محل رفت و آمد بسیاری از تجار آن روزگار بود.

سومین مسأله آن که مکه حرم تلقی می شد. وقتی ابراهیم (ع) به این منطقه لم یزرع (۴) آمد، اقدام به بنای خانه ای نمود (۵) که «بیت الله الحرام» نام گرفت. ابراهیم (ع) پس از ساختن کعبه دعا کرد تا خدا مکه را شهری امن قرار دهد (۶)، خداوند دعای او را مستجاب فرمود و آنجا را «حرم امن» قرار داد (۷) چنان که خود نیز به این شهر قسم یاد می کند. (۸) علاوه بر حرمت مکه، ماه های حرام عاملی بود تا قبایل در ماه های مزبور به راحتی و با اطمینان از عدم حمله قبایل دیگر، بتوانند به مکه و بازارهای اطراف آن بروند. (۹)

چهارمین مسأله موقعیت جغرافیائی مکه نسبت به جهان آن روز بود. این شهر در میان ایران و روم در شرق و غرب، وضعیت میانه ای داشت و بویژه بعدها در گسترش دعوت اسلامی در هر دو سوی جهان نقش مهمی داشت. (۱۰) ویژگی های گفته شده برای شهر مکه، سبب شد تا هم از لحاظ «خبری» و

هم از جهت «عملی» این شهر نقش مهمی را در گسترش نهضت ایفا کند. روشن است که تکلیف پیامبر (ص) ابلاغ اسلام به مردم بود (۱۱)، و گسترش خبری اسلام از این نقطه به سراسر جهان و مناطق دور افتاده جزیره العرب، خود عمل به این وظیفه مهم بود. امن بودن شهر مکه که عرب به پیروی از ابراهیم (ع) آن را پذیرفته و مراعات می‌کرد سهمی قابل توجه در کار نشر دعوت اسلامی داشت. در این جا به نمونه‌هایی از این تأثیر اشاره می‌کنیم:

از آنجا که اعراب در ایام حج، از سراسر جزیره العرب به مکه می‌آمدند، رسول خدا (ص) از این فرصت استفاده می‌کرد، با رؤسای قبایل مختلف تماس می‌گرفت و آنان را به اسلام دعوت می‌فرمود، او در میان قبایل رفته و اسلام را به آنان عرضه می‌داشت، ابولهب نیز بدنبال او حرکت می‌کرد و می‌کوشید تلاش پیامبر (ص) را خنثی سازد. پیامبر (ص) در همین رابطه قبایل «بنی صعصعه»، «بنی حنیفه»، «کنده» و «کلب» را ملاقات و آنان را به اسلام فراخواند. (۱۲) در یکی از همین ملاقات‌ها بود که رسول خدا (ص) گروهی از یمنی‌ها را نیز به اسلام دعوت کرد. (۱۳) زمینه‌گروش مردم یشرب به اسلام نیز در همین تماسهای موسم حج فراهم شد، گروهی از یشربیان در مراسم حج با پیامبر (ص) آشنا شدند و دعوت او را شنیدند، آن‌ها ابتدا شش نفر بودند، در پیمان «عقبه اولی» ۱۲ نفر شدند، و سال بعد هفتاد و اندی مسلمان مدنی در موسم حج با پیامبر (ص) ملاقات کردند. (۱۴)

تأثیر این تماسها در نشر اسلام از وحشت قریش در موسم حج به دست می‌آید. آنان قبل از شروع مراسم جلساتی ترتیب داده و برای جلوگیری از دعوت اسلام به مشورت و تبادل نظر می‌پرداختند، یکی می‌گفت بهتر است بگوییم محمد (ص) دیوانه است! دیگری می‌گفت بگوییم شاعر است! دیگری می‌گفت می‌گوییم ساحر است و...! (۱۵)

از «کعب بن مالک» نقل شده که پیامبر (ص) پس از سه سال دعوت مخفی، تبلیغ خود را علنی کرد، و در ایام حج به دنبال حجاج به خانه‌هایشان می‌رفت و آنان را به اسلام دعوت می‌فرمود، بعد از مدتی از قبایل آنان پرسش می‌کرد و قبیله قبیله به سراغ آنان می‌رفت. (۱۶) زمانی در ایام حج، بازارهای معروف «عکاظ» و «مجنه» و «ذی المجاز» برپا

می شد، پیامبر(ص) به این بازارها می آمد و مردم را به اسلام فرا می خواند (۱۷) گیب با ارائه تصویری از شهر مکه تأثیر آن را در موفقیت رسول خدا(ص) بیان می کند: «مکه در زمان او ده کوره ای خواب آلود و دور از هیاهوی جهان نبود. شهری تجاری پرازدحام ثروتمندی بود. تقریباً مرکزیت بازرگانی میان اقیانوس هند و مدیترانه را به خود اختصاص داده بود... شهروندان مکه در حالی که نوعی سادگی بومی عربی را در آداب و رسوم و نهادهای خود حفظ کرده بودند، اطلاعات وسیع از مردم و شهرهای مختلف در روابط بازرگانی و سیاسی خود با قبایل عرب و مقامات رومی به دست آورده بودند. این تجارب قوای فکری و عقلی رهبرانشان و همچنین سجایای اخلاقی ایشان یعنی دوران‌دیشی و خویشتنداری را که در مردم عربستان به ندرت وجود داشت تقویت و تحریک کرده بود. توفیق اخلاقی ای که از این راه مکیان نسبت به افراد قبایل حاصل کرده بودند باز بوسیله عاملی دیگر تقویت شده بود و آن عبارت بود از داشتن تعدادی از معابد و اماکن مقدس در شهر مکه و اطراف آن. تأثیر این زمینه استثنایی را در سراسر زندگی محمد(ص) می توان باز یافت. اگر بخواهیم درباره این موضوع از جنبه صرف بشری بحث کنیم باید بگوییم که رمز توفیق یافتن محمد(ص) در مکی بودن آن حضرت بود. اما مکه در برابر فروغ سعادت از ظلمت نکبت نیز بهره داشت. این تاریکی، عبارت بود از مفاسد خاص یک جامعه ثروتمند بازرگانی، وجود نهایت فقر از یک سو و غایت توانگری از سوی دیگر. (۱۸)

این سخن اخیر نشانی از وجود موانع عمده بر سر راه رسالت رسول خدا(ص) بود.



## پی نوشتها

۱. ربیع الابرار، ج ۱، ص ۲۲۴، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۶۵، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۰
  ۲. تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۴۲۰، المیزان، ج ۳، ص ۳۹۸
  ۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۵
  ۴. ابراهیم، ۳۷
  ۵. بقره، ۱۲۷
  ۶. ابراهیم، ۲۵، بقره، ۱۲۶
  ۷. عنکبوت، ۶۷
  ۸. التین، ۴
  ۹. سنن النسائی، ج ۲، ص ۳۲۳، مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۸، ۳۶۱ و نک: الصحیح من السیرة النبوی (ص)، ج ۳، ص ۳۰۸
  ۱۰. فقه السیرة، ص ۳۰، به نقل از: الصحیح من سیرة النبوی (ص)، ج ۱، ص ۱۶۶
  ۱۱. آل عمران، ۲۰، مائده، ۹۲ و ۹۹، نحل، ۳۵ و ۸۲، نور، ۵۴، عنکبوت، ۱۸، بیس، ۱۷، تغابن، ۱۲
  ۱۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۹ ۲۳۸
  ۱۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۶۷، المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۳۳۶
  ۱۴. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۹، وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۲۲
  ۱۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۳، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۸، السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۲۷۱۲۷۰، عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۹۱
  ۱۶. حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۸۱ ۶۵
  ۱۷. حیاة الصحابه، صص ۸۱۰، السیرة النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۲، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۶
  ۱۸. اسلام، بررسی تاریخی، ص ۴۴۳
- .....
- منبع: تاریخ سیاسی اسلام سیره رسول خدا (ص)، جعفریان، رسول



معارف



## اسرار پررمز و راز اعمال حج

همان طور که تمام عبادت‌ها دارای اعمال ظاهری و اسرار باطنی است، حج نیز چنین است. اعمال ظاهری آن مناسکی است که حاجی باید در ایامی خاص به جا آورد و در هر یک از آن‌ها اسراری نهفته است. مراسم حج در حقیقت مروری سمبولیک بر مبارزات حضرت ابراهیم (ع) و منزلگاه‌های مختلف توحید، سلوک عرفانی و اخلاص در بندگی است. اگر مسلمانان هنگام انجام دادن مناسک حج به روح و اسرار آن واقف باشند و نیز به جنبه‌های نمادین آن توجه کنند، می‌توانند درس‌های تربیتی ارزنده‌ای در زمینه‌های خداشناسی، پیامبرشناسی و انسان‌شناسی از آن فراگیرند.

### احرام

اعمال حج با احرام بستن در یکی از میقات‌ها شروع می‌شود. در آنجا مسلمانان لباس معمولی خود را که نشانه‌ای فرهنگ ملی و قومی آن‌هاست، از تن بیرون می‌آورند و لباس مخصوص به تن می‌کنند. با پوشیدن این لباس، بسیاری از کارها بر شخص محرم حرام می‌شود. پوشیدن لباس یک‌رنگ و یک‌دست می‌تواند موجب تحکیم وحدت میان

مسلمانان شود.

مسلمانان با نژادها، زبان‌ها و ملیت‌های گوناگون از کشورهای مختلف برای انجام دادن مناسک حج در مکه گرد هم می‌آیند و با پوشیدن لباسی یک‌رنگ، اتحاد و همبستگی خود را ثابت می‌کنند.

نکته دیگر آنکه لباس احرام شبیه کفن است و حکمت آن شاید این باشد که انسان هنگام محرم شدن به روز قیامت و جهان آخرت بیندیشد و توجه او به امور دنیوی معطوف نشود و نیز متوجه این امر باشد که در روز رستاخیز با این شکل و حالت وارد محشر می‌شود و در پیشگاه خداوند متعال قرار می‌گیرد.

حاجیان هنگام پوشیدن لباس احرام، لبیک می‌گویند؛ یعنی خالصانه ابراز می‌دارند که خدایا با دعوت تو به زیارت خانه ات شتافتم و با تمام وجود به سوی تو آمدم، از تعلقات دنیوی دل بریدم و از صمیم قلب به تو روی آوردم.

لبیک گفتن برای اهل دل خیلی مشکل است. نقل کرده‌اند که امام سجاد (ع) هنگام لبیک گفتن زبانش بند می‌آمد. به ایشان عرض می‌کردند: «ای فرزند رسول خدا! لباس احرام پوشیدید، پس لبیک و سعیدیک بگویید!» امام (ع) می‌فرمودند: «از آن بیم دارم که خداوند خطاب کند که لا لبیک و لا سعیدیک، ما تو را دعوت نکرده بودیم، برای چه آمدی؟»

اگر انسان بخواهد خداوند او را به خانه‌اش دعوت کند و هنگام لبیک گفتن به او خوش آمد بگوید، باید صفات رذیله را از دل خود خارج و فضیلت‌ها را جایگزین آن کند. خداوند انسان فاسق، ظالم، بد اخلاق و پر خاشگر را به خانه‌اش دعوت نمی‌کند و اگر چنین کسی عمل مستحبی را بدون داشتن تقوا و اخلاص انجام دهد، از او نمی‌پذیرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«انما يتقبل الله من المتقين.» [۱]

همانا خداوند فقط از تقوایبندگان می‌پذیرد.

با گفتن لبیک، از نظر فقهی برخی از امور بر حاجی حرام می‌شود، ولی از نظر اخلاقی و عرفانی تمام دلبستگی‌های دنیوی بر او حرام می‌شود و

حاجی باید توجه خود را صرفاً متوجه ذات باری تعالی بکند. لیبیک گفتن هنگام احرام و در آغاز اعمال حج، مانند گفتن تکبیرة الاحرام در ابتدای نماز است. از نظر فقهی با گفتن تکبیرة الاحرام در نماز، کارهایی مانند صحبت کردن، به اطراف نگاه کردن، خوردن، آشامیدن و غیره بر انسان حرام می‌شود. از نظر اخلاقی نیز وقتی مسلمان تکبیر می‌گوید، توجه به کارهای دنیایی بر او حرام می‌شود و شخص باید با حضور قلب کامل، خود را در محضر خداوند احساس کند و به غیر او توجهی نداشته باشد. در حج نیز چنین است. وقتی مسلمان لباس احرام می‌پوشد و لیبیک می‌گوید، اموری مانند نگاه کردن در آینه، کشتن حیوانات، استعمال بوی خوش و غیره بر او حرام می‌شود. از نظر علمای اخلاق نیز انسان با لیبیک گفتن در پیشگاه ربوبی قرار می‌گیرد و توجه به غیر حق بر او حرام می‌شود.

انسان باید در تمام اعمال حج حضور قلب داشته باشد؛ یعنی از هنگام بستن احرام تا پایان مراسم حج، خود را در محضر پروردگار عالم احساس کند. از نظر علمای اخلاق، حضور قلب در تمام عبادتها شرطی اساسی است و همه اعمال عبادی را باید با قصد تقرب و خلوص انجام داد، در حج نیز انسان با داشتن حضور قلب می‌تواند به خداوند متعال تقرب جوید و چنانچه در اعمال حج حضور قلب نباشد، مورد قبول خداوند قرار نمی‌گیرد. البته، از نظر فقهی کسی که مناسک حج را درست انجام دهد، حج او صحیح است و موجب رفع تکلیف از او می‌شود.

علمای اخلاق عقیده دارند، همان طور که در نمازگاهی یک دهم، گاهی ثلث و گاهی نصف آن قبول می‌شود؛ یعنی همان مقداری که با حضور قلب انجام می‌شود، در حج نیز بخش‌هایی از آن که با حضور قلب انجام شده باشد، مورد قبول خداوند قرار می‌گیرد. ممکن است از یک حاجی فقط احرام او و از حاجی دیگر طواف، نماز و سعی او پذیرفته شود.

گفتن لیبیک در فاصله بین میقات تا شهر مکه مستحب است، علت این امر شاید این باشد که توجه حاجی به خداوند لحظه‌ای قطع نشود و پیوسته ذکر خدا را بر لب داشته باشد تا نور الهی بر دل او بتابد. دل مؤمن به منزله عرش الهی و خانه اوست، همان طور که در خانه انسان جز

خانواده‌اش و بستگان نمی‌توانند وارد شوند و افراد غریبه و نامحرم اجازه ورود به خانه او را ندارند، دل مسلمان هم در زمان احرام باید چنین باشد و غیر خدا در آن راه نیابد.

حضور قلب و توجه به خداوند در اعمال حج یکی از الطاف بزرگ الهی است. هنگامی که کسی توفیق می‌یابد خانه خدا را زیارت کند، خانواده، خویشان و دوستان خود را در زمان احرام فراموش می‌کند. مادری که به فرزند خود بسیار علاقه مند است، در هنگام انجام دادن مناسک حج، به خصوص در حال احرام، فرزند خود را فراموش می‌کند و توجه او به طور کامل به این فریضه دینی معطوف می‌شود.

داشتن حضور قلب هنگام انجام دادن اعمال حج از الطاف بزرگ الهی است و اگر کسی بتواند از این لطف خداوند بهره برداری کند و اعمال حج را با توجه کامل به خداوند انجام دهد، به سرّ حج دست یافته است.

## طواف و نماز آن

دومین عمل در حج، طواف است. مسلمانان بعد از احرام بستن در یکی از میقات‌ها به سوی مکه حرکت می‌کنند و پس از رسیدن به مسجد الحرام و زیارت کعبه مقدس به طواف خانه خدا می‌پردازند. طواف به معنی گردیدن به دور خانه خداست؛ طواف هفت بار انجام می‌شود و از نقطه‌ای مشخص (مقابل حجر الاسود) شروع و به همان نقطه نیز ختم می‌شود. از نظر فقهی، طواف این است که حاجیان باید در جهت معینی و در محدوده مشخصی به دور خانه خدا حرکت کنند و در هنگام انجام دادن طواف به اطراف، به خصوص پشت سر خود نگاه نکنند. اما از نظر اخلاقی، طواف فداکردن همه چیز برای خداست؛ طواف کننده با زبان حال و با تار و پود وجود خود می‌گوید: «خدایا من آمده‌ام تا خود را و همه دلبستگی‌ها، دارایی‌ها و عزیزترین نزدیکان خود را در راه تو فدا کنم تا به قرب تو نایل شوم.» یکی از اسرار طواف این است که انسان بتواند از جان و مال خود در راه خداوند بگذرد، ولی اگر کسی در طواف چنین احساسی نداشته باشد، طواف او ارزش حقیقی ندارد و او فقط طوافی ظاهری به جا آورده است.

البته، اگر حاجی مناسک حج را مطابق نظر فقها انجام دهد، طواف او صحیح است.

شاید حکمت آنکه طواف هفت بار باید انجام شود این است که فرصت مناسبی برای حج کننده است که اگر در دور اول نتوانست خود را در محضر ربوبی احساس کند و همه چیز را فدای او نماید، در دورهای بعدی جبران کند و سرانجام در دور هفتم طواف، حاجی احساس کند که فقط خداوند در دل او جای دارد و از اعمال وجود به سوی حق تعالی توجه کند.

طواف نزد خداوند ثواب بسیاری دارد. امام صادق (ع) فرمودند: «اگر کسی یک هفته در مکه هر روز طواف به جا آورد، خداوند شش هزار حسنه به او عنایت می فرماید و شش هزار گناه او را می آمرزد.»

بعد از طواف، دو رکعت نماز طواف در پشت مقام ابراهیم (ع) خوانده می شود. طواف حقیقی آن است که انسان پس از انجام دادن آن، آمادگی عروج به محضر ربوبی را پیدا کرده باشد و نماز طواف به منزله مرکب عروج او به عرش الهی است. پیامبر (ص) فرمودند: «الصلاة معراج المؤمن» [۲]: یعنی نماز سبب عروج مؤمن است.

متأسفانه عده ای در حج، هدف اصلی از انجام دادن اعمال را فراموش کرده اند و به ظواهر احکام آن تمسک می جویند. مثلاً هنگام احرام بستن به درست بودن تلفظ لبیک بیش از حد توجه می کنند و برای آنکه این الفاظ را درست ادا کنند، به معنای آن توجهی ندارند. توجه افراطی به ظواهر احکام فقهی موجب ایجاد وسواس در بعضی از حاجیان می شود. در طواف نیز وقتی نگرانی حاجی در این است که شانه او به اطراف منحرف و از محدوده معینی خارج نشود، دیگر محلی برای توجه او به معنا و اسرار طواف باقی نمی گذارد. چه نیکوست همان طور که در اعمال حج به مسائل فقهی توجه می کنیم، به اسرار اعمال و نکات اخلاقی و عرفانی آن نیز توجه کنیم تا این اعمال باعث تحول معنوی در وجود ما باشد.

چه خوب است که فقهای ما شرایط کنونی را در نظر بگیرند و با توجه به جمعیت حج گزار، به ویژه در ایام حج واجب، فتاوی خود را به نحوی بیان کنند که حجاج به زحمت نیفتند و در شرایط ازدحام بتوانند در محدوده



وسیع‌تری طواف کنند و هر کجای مسجد که مقدور بود، نماز طواف را به جا آورند.

### سعی صفا و مروه

بعد از طواف و نماز آن، سعی بین صفا و مروه است. صفا و مروه دو کوه کوچک در مکه است که در ضلع شرقی مسجد الحرام، در سمتی که در خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم است، قرار دارد. این دو کوه با فاصله حدود ۴۲۰ متر در مقابل هم قرار گرفته‌اند و اکنون فاصله میان آن دو به صورت سالن بزرگ سرپوشیده درآمده است. حاجیان حرکت خود را از کوه صفا شروع می‌کنند و به سوی کوه مروه می‌روند، این حرکت هفت بار انجام می‌شود و در مروه به پایان می‌رسد.

سعی صفا و مروه یادآور خاطره‌ای است که در آن گذشت، ایثار، فداکاری، تلاش و عشق وجود دارد. حضرت ابراهیم (ع) در ایام پیری صاحب فرزندی به نام اسماعیل شد و به فرمان خداوند فرزند و مادرش، هاجر، را به مکه برد که در آن زمان بیابانی خشک و بی آب و علف بود. حضرت ابراهیم (ع) هنگام خارج شدن از مکه فرمودند:

«ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون.» [۳]

ای پروردگار ما! برخی از فرزندانم را در وادی‌ای بی هیچ کشته‌ای، نزدیک خانه گرامی تو جای دادم، ای پروردگار ما! تا نماز بگزارند. دل‌های مردمان را چنان کن که هوای آن‌ها کند و از هر ثمره‌ای روزیشان ده، باشد که سپاس گزارند.

حضرت ابراهیم (ع) با این دعا از مکه بیرون رفت و هاجر و اسماعیل در آن بیابان ماندند. طولی نکشید که آب و غذای آن‌ها تمام شد، اسماعیل از تشنگی و گرسنگی بیتابی می‌کرد، مادرش با اضطراب به جستجوی آب برخاست. او ابتدا به سوی کوه صفا آمد، در آنجا اثری از آب ندید، سرابی از کوه مروه نظر او را به خود جلب کرد، به گمان آب به سوی آن کوه شتافت،

اما آنجا نیز آبی نیافت. دوباره به کوه صفا نگاه کرد، سراب را در آنجا دید و به سوی آن بازگشت. بدین ترتیب، هاجر هفت بار فاصله کوه صفا و مروه را به امید پیدا کردن آب طی کرد، ولی اثری از آب پیدا نکرد. سپس با اضطراب و ناراحتی به سوی فرزند خود بازگشت، ناگهان متوجه شد که از زیر پای کودک چشمه‌ای فوران کرد. این چشمه مقدس که به پاس سعی خالصانه هاجر در آن سرزمین بی آب و علف از زمین جوشید به نام «زمزم» معروف گردید.

سعی صفا و مروه یادآور گذشت و فداکاری حضرت ابراهیم (ع) و همسرش هاجر و نیز الهام بخش سعی و تلاش برای زندگی و نشانه امیدواری به حق تعالی است. انسان می‌تواند در سعی صفا و مروه از خداوند بخواهد که گذشت و فداکاری به او عنایت کند. یکی از اسرار سعی صفا و مروه این است که با خداوند عهد ببندیم که در گفتار و کردار خود صداقت و در زندگی حسن خلق داشته باشیم. به عهد خود وفا و قانون مواسات را بر زندگی خود حکم فرما کنیم. از سعی صفا و مروه می‌توان درسهای امیدواری، تلاش و فداکاری در راه محبوب را آموخت.

### تقصیر

هنگامی که سعی صفا و مروه به پایان رسید، حاجیان در کوه مروه تقصیر می‌کنند. تقصیر از نظر فقهی آن است که حاجی از سر و صورت خود موایی بچیند یا ناخنی از انگشتان خود بگیرد. با این کار حاجیان از احرام خارج می‌شوند و کارهایی که در مدت احرام بر آن‌ها حرام بود، برایشان حلال می‌شود.

تقصیر از نظر عرفانی و اخلاقی تأکید بر دو بعدی بودن انسان است؛ یعنی در حالی که انسان روح خود را تعالی می‌بخشد، باید به جسم خود نیز توجه داشته باشد. یکی از معانی تقصیر این است که حاجی به خداوند می‌گوید: «خدایا به مطلوب و مقصود خود رسیدم و اکنون به سوی دنیا و مردم بر می‌گردم، زیرا مسلمان همان گونه که باید رابطه‌اش را با خداوند محکم کند، با مردم نیز باید رابطه‌ای استوار داشته باشد.» مسلمان در حالی که به آخرت توجه

می‌کند، باید متوجه دنیای خود نیز باشد. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَاتَّبِعْ فِي مَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا.» [۴]

و از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، سرای آخرت را جویا باش و بهره ات را از دنیا فراموش مکن.

امام صادق (ع) در این زمینه می‌فرماید: «از ما نیست کسی که دنیا را فدای آخرت و آخرتش را فدای دنیا کند.»

شایسته است همه مسلمانان علاوه بر مسائل و احکام دینی، به امور دنیا از جمله خانواده و اجتماع خود نیز توجه کند. کسی که همه هم و غم خود را بر امور اخروی مصروف می‌دارد و از زندگی خانوادگی و اجتماعی خود غافل می‌ماند، در اسلام مطرود است و برعکس آن نیز چنین است. کسی نباید فقط به امور دنیوی مشغول شود و از آخرت غفلت ورزد.

پس یکی از معانی دیگر تقصیر این است که مسلمان با خداوند پیمان می‌بندد که مانند مسلمان واقعی در حالی که به خداوند توجه دارد، به مردم و جامعه خود نیز توجه داشته باشد؛ در حالی که به آخرت فکر می‌کند، به دنیا نیز بیندیشد. امام حسن (ع) هنگام شهادت به جناده فرمودند:

«اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا.» [۵]

برای دنیایت چنان عمل کن که گویی تا قیامت زنده هستی و برای آخرت چنان باش که گویی فردا از دنیا می‌روی.

این پنج عمل؛ یعنی احرام بستن، طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر را عمره می‌گویند. در اینجا اعمال عمره تمام می‌شود و حاجی از احرام بیرون می‌آید.

## وقوف در عرفات

کسانی که به حج تمتع می‌روند، علاوه بر عمره باید اعمال دیگری انجام دهند. یکی از این اعمال، وقوف در عرفات است. شب نهم ذی الحجه، حاجیان از مسجد الحرام برای دومین بار احرام می‌بندند.

احرام دوم، نکته مهمی به انسانها می‌آموزد و آن این است که همان گونه که جسم به غذا نیاز دارد و لازم است به طور مکرر به بدن غذا رسانده

شود، روح نیز چنین است. برای تغذیه روح امر شده است که به طور مرتب نماز بخوانیم و برای کامل شدن این تغذیه نماز مستحیی و نماز شب هم بخوانیم، همان طور که اگر به جسم ما غذا نرسد یا به مقدار لازم نرسد، جسم ضعیف می شود یا از بین می رود، به روح نیز اگر غذا نرسد یا کم برسد، به ضعف مبتلا می شود یا حتی ممکن است بمیرد. انسانی که روحش بمیرد، مشکلات زیادی برای او و اجتماعش به وجود می آید. نماز، رابطه با خداوند، خدمت به خلق خدا با انگیزه نزدیکی به خداوند، حج و سایر عبادات اسلامی به منزله غذای روح هستند.

احرام بستن برای بار دوم از مسجد الحرام انجام می شود و بعد از آن مسلمانان به سوی سرزمین عرفات حرکت می کنند. حاجیان در عرفات نصف روز می مانند و در این مدت کم می توانند راه صد ساله را طی کنند. به ذل عبودیت و عزربویت معرفت پیدا کنند و ربط حادث به قدیم را بشناسند. عرفه شناخت این حقیقت است که موجودی جز خداوند در این جهان نیست و بقیه موجودات جلوه ای از وجود باری تعالی هستند. در عرفات انسان به حقیقت قرآن، نبوت، امامت و معاد عرفان پیدا می کند. در آنجا همه چیز یافتنی است، نه دانستنی و آنچه برای انسان مفید است، یافتنی هاست.

درک معارف دین تقلیدی نیست و ما باید آن را با استدلال بیاموزیم. کسانی که به وجود خداوند یقین دارند و به قرآن، نبوت، امامت و معاد معتقد هستند، اعتقادات آنان باید با استدلال همراه باشد؛ یعنی عقل آن ها این معتقدات را باور کند و به این، علم یا دانستنی می گویند. اگر از هر انسان با ایمان و تحصیل کرده ای سؤال شود که به چه دلیل خداوند عادل است؟ او باید پاسخی برای این سؤال داشته باشد، وگرنه در مشکلات زندگی، خود را گم می کند و ممکن است با دل و زبان عدالت خداوند را منکر شود.

کسانی که ایمان تقلیدی دارند، ممکن است در عدالت خداوند شک کنند و اگر در این زمینه تلاش علمی نکنند، ایمان تقلیدی آنان را نابود می کند تا جایی که در عقایدی چون نبوت، امامت و معاد نیز شک می کنند.

بنابراین، اصول دین را باید با استدلال قبول کنیم. این‌ها همه دانستنی است و این معارف دانستنی در تعالی انسان اثر چندانی ندارد و نمی‌تواند انسان را در جزر و مدهای زندگی حفظ کند. آن چیزی که انسان را در برابر مشکلات حفظ می‌کند، یافتنی‌هاست.

یافتنی این است که انسان از عمق جان به خداوند معرفت پیدا کند و او را باور نماید و این دارای مراتبی است. مرتبه نخست آن علم الیقین است که دانش استدلالی است؛ مرتبه بالاتر آن عین الیقین است که یافتن از راه حواس است و مرحله سوم که بالاترین مرتبه معرفت است، حق الیقین نام دارد، در این مرحله، عارف در حق فانی می‌شود و جز حق نمی‌بیند. این مراحل مانند مراتب نور است، همان‌طور که نور شمع، نور لامپ و نور خورشید هر سه نور و روشنی بخش هستند، اما هر کدام بادیگری متفاوت است، مراحل شناخت خداوند نیز همین‌طور است.

یافتنی‌ها در نهایت به عصمت منتهی می‌شود. عصمتی که ما برای اولیای دین خود قایل هستیم، از یافتنی‌ها ناشی می‌شود. بر اثر یافتنی‌هاست که انسان از نظر روحی از قدرتی برخوردار می‌شود که از پیشامدهای ناگوار نه تنها ناراحت نمی‌شود، بلکه از آن‌ها در جهت زندگی صحیح استفاده می‌کند و هیچ‌گاه در برابر مشکلات لب به شکوه نمی‌گشاید و در برابر مشیت الهی ناشکری و ناسپاسی نمی‌کند. نمونه چنین انسانی حضرت زینب (س) است.

آن حضرت در حادثه عاشورا مصایب زیادی را تحمل کرد، فرزندان، برادران و خویشان خود را در راه خدا از دست داد و همراه زنان و کودکان خاندان پیامبر (ص) به اسارت دشمن درآمد. با وجود این، آن بانوی بزرگوار در مجلس یزید در جواب دشمن که به او گفت: «دیدی خداوند بر سر شما چه آورد؟» با شجاعت و شهامت پاسخ می‌دهد: «ما رأیت الا جمیلا؛ من جز خوبی از خداوند ندیدم.» این همه شجاعت و سلحشوری حاصل یافتنی‌هاست، نه دانستنی‌ها.

حج واقعی یافتنی‌های انسان را افزایش می‌دهد، به ویژه در عرفات و مشعر الحرام انسان می‌تواند به یافتنی‌های بیشتری دست یابد. عرفات

و مشعر مکان‌هایی هستند که حاجی در آن‌ها به تأمل در رابطه خود با خداوند می‌پردازد.

وقوف در عرفات و مشعر الحرام از ارکان حج به شکار می‌رود. اگر انسان متوجه باشد، در عرفات و مشعر می‌تواند یافتنی‌ها را بیابد و در آنجا با تمام وجود خود با خداوند راز و نیاز کند و با چشم و گوش دل حقایقی را ببیند یا بشنود.

اگر کسی توفیق آن را نیافت که در مکه و عرفات حضور یابد، بهترین جا برای یافتنی‌ها نماز است. البته، نمازهایی که روح داشته باشد و با حضور قلب خوانده شود. در سایر عبادات نیز اگر با حضور قلب و توجه به خداوند همراه باشد، یافتنی‌ها را می‌توان به دست آورد. اگر روزه با حضور قلب باشد و انسان در هنگام روزه داری مرتکب گناهی نشود، می‌تواند به یافتنی‌های زیادی دست پیدا کند. این یافتنی‌ها در وقت افطار و سحر بیشتر است. بزرگترین یافته روزه دارین است که در روز عید فطر حاکمیت خداوند بر دل خود را احساس کند.

حاصل وقوف در عرفات این است که انسان به آنچه از شناخت‌ها و یافتنی‌ها نیازمند است، دست می‌یابد. حاجیان باید از ظهر تا غروب روز نهم در سرزمین عرفات وقوف نمایند و سپس با دلی نورانی و سرشار از معرفت الهی به سوی سرزمین مشعر الحرام حرکت کنند.

## وقوف در مشعر الحرام

سرزمین مشعر الحرام تقریباً در ده کیلومتری عرفات و در مسیر مکه قرار دارد. صدها هزار نفر از سراسر جهان با لباس احرام، در حالی که در بیابان عرفات مورد لطف و بخشایش پروردگار قرار گرفته‌اند، برای ادامه اعمال حج به سرزمین مقدس مشعر می‌روند.

زمان وقوف در مشعر، فاصله زمانی بین طلوع فجر و طلوع خورشید است. در این زمان روحانی که برای عبادت مناسبترین زمان است، حاجیان در بیابان ملکوتی مشعر به عبادت می‌پردازند، نماز و دعا می‌خوانند و رابطه خود را با خداوند محکم می‌کنند.

مشعر از ریشه شعور به معنای آگاهی است. انسان در آن سرزمین شعور پیدا می‌کند؛ یعنی آنچه را دل در عرفات یافته است، به چشم، گوش و دیگر اعضای بدن می‌دهد. در حدیثی نقل شده است:

«ما اخلص عبد لله عزّ و جلّ اربعین صباحاً الأجرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.» [۶]

کسی که چهل روز با خلوص کامل برای خدا باشد، چشمه‌های حکمت از قلب او به زبانش جاری می‌شود.

بنابراین حدیث، اگر کسی چهل روز خودش را برای خدا خالص کند؛ یعنی نه تنها گفتار و کردار، بلکه دل او نیز خدایی شود، چشمه‌هایی از حکمت و معرفت در دل او می‌جوشد؛ به عبارت دیگر، یافتنی‌ها را می‌یابد، سپس حکمت‌هایی که دل شخص به دست آورده است، بر زبان او جاری می‌شود؛ یعنی دل معرفت را به تمام اعضای بدن می‌دهد و چشم، گوش، زبان، دست و پای انسان خداگونه می‌شود.

زمانی که حاجی از مشعر الحرام بیرون می‌رود، روز عید است و این چنین استنباط می‌شود که خداوند می‌خواهد به او عیدی بدهد. اگر انسان شایستگی یافته باشد که در عمره، عرفات و مشعر خودش را به خدا بدهد؛ یعنی تمام وجود خود را فدای حق کند، خداوند نیز خودش را به او عیدی می‌دهد و دل حاجی عرش الهی می‌شود و خداوند بر دل او حاکم می‌گردد.

## وقوف در منی

صبح روز عید قربان، هنگام طلوع آفتاب، حاجیان از مشعر الحرام به سوی منا می‌روند. سرزمین منا جاذبه‌های بسیاری دارد. سرزمینی است که پر رمز و راز که نویدبخش رجا و رحمت الهی برای حاجیان است. حاجیان با امید فراوان به رحمت و غفران الهی به سرزمین منا وارد می‌شوند.

با ورود به سرزمین منا، نخستین وظیفه حاجیان رمی جمره است. رمی جمره؛ یعنی پرتاب کردن سنگ به ستونی که نماد شیطان است. فلسفه رمی جمره به حکایتی از زندگی پیامبر بزرگ توحید، حضرت ابراهیم(ع) بر می‌گردد.

حضرت ابراهیم (ع) از طرف خداوند فرمان یافت تا فرزند خود، حضرت اسماعیل (ع)، را قربانی کند. حضرت ابراهیم (ع) فرمان حق را پذیرفت و تصمیم گرفت تا دستور الهی را اجرا کند. آن حضرت به فرزند خود فرمودند: انی اری فی المنام انی اذبحک ماذا تری. [۷] یعنی در خواب از سوی پروردگار به من وحی شده است که تو را در راه حق قربانی کنم، تا نظر تو چه باشد. حضرت اسماعیل (ع) در جواب پدر عرض کرد: یا ابت افعل ما تؤمر استجدنی ان شاء الله من الصابرين. [۸] ای پدر! آنچه به آن امر شده ای، انجام بده! به امید خداوند مرا از صابران خواهی یافت.

حضرت ابراهیم (ع) به محل جمره اولی رفت. شیطان هم باری وسوسه او به آنجا رفت تا او را به سرپیچی از فرمان الهی تشویق کند، ولی حضرت ابراهیم (ع) با پرتاب کردن سنگ هایی به شیطان، او را از خود دور کرد. آن حضرت در جمره دوم نیز شیطان را دید و به سوی او سنگ انداخت، سرانجام در جمره عقبه نیز شیطان را با پرتاب کردن سنگ از خود دور کرد و عمل آن حضرت در تاریخ به صورت سنت درآمد.

در روز عید قربان، حاجیان فقط رمی جمره عقبه می کنند و با سنگریزه هایی که در مشعر جمع کرده اند، به طرف ستون سوم که از دو ستون دیگر بزرگتر است، هفت سنگ پرتاب می کنند؛ به عبارت دیگر، در آنجا بت بزرگ را رمی می کنند و آن را می شکنند. جمره عقبه سمبل بت بزرگ است و بزرگترین بت، نفس اماره است که انسان را به انجام دادن بدیها امر می کند و سرسخت ترین دشمن انسان هم اوست. چنان که در حدیث آمده است:

«اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک.» [۹]

بزرگترین دشمن تو نفس توست که در نهاد تو قرار دارد.

هنگامی که انسان به جمره عقبه سنگ پرتاب می کند، باید با اراده و معرفت این کار را انجام دهد و از صمیم قلب بر نفس اماره حمله کند، سز سنگ زدن به جمره عقبه این است که خدایا بت درونی خود و نفس اماره را می شکنم یا آن را کنترل و مهار کنم. نفس اماره را که مانند اسب چموش و سرکشی است، می توان با زدن دهنه مهار کرد و بر آن تسلط یافت.



آزاد گذاشتن نفس اماره موجب بروز مصیبت‌های زیادی برای انسان می‌شود و این نفس مانند مرکبی سرکش انسان را به هر جاکه می‌خواهد، می‌برد. مهمترین عامل در کنترل نفس اماره، تقویت ایمان و معرفت به مبدأ و معاد است. هنگام رمی جمره، حاجی باید خاطره سنگ زدن حضرت ابراهیم (ع) به شیطان را در نظر بیاورد و مانند آن حضرت، بر شیاطین درون و برون سنگ بزند و آنان را از خود براند.

بعد از رمی جمره عقبه، حاجی باید دو عمل واجب دیگر را نیز انجام دهد. این دو عمل عبارت‌اند از: قربانی و حلق.

قربانی کردن نیز مانند سعی صفا و مروه از شعایر الهی است و از روزگاران قدیم، از زمان حضرت آدم (ع) وجود داشته است. قرآن شریف درباره هابیل و قابیل، دو پسر حضرت آدم (ع)، می‌فرماید:

اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الاخر قال لاقتلتنک قال انما يتقبل الله من المتقين. [۱۰]

آن‌گاه که آن دو قربانی کردند، قربانی یکی از آن‌ها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می‌کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد. بنابراین، از همان ابتدای خلقت انسان؛ یعنی از زمان حضرت آدم (ع) و پسرانش قربانی نیز رواج یافت و قربانی کردن نشانه آن بود که صاحب قربانی حاضر است همه چیز خود را در راه حق فدا کند.

حضرت ابراهیم (ع) نیز می‌خواست فرزندش را در راه حق قربانی کند. داستان آن نیز چنین است که آن حضرت به سرزمین منار رفت تا فرزند را قربانی کند. وقتی کارد را به گلوی فرزند کشید، کارد گلوی اسماعیل (ع) را نبرید. حضرت ابراهیم (ع) کارد را تیز کرد و دوباره برگلوی فرزند کشید، باز کارد نبرید، در آن هنگام حضرت جبرئیل نازل شد و فرمود:

قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین، ان هذا لهو البلو المبین و فدیناه بذبح عظیم. [۱۱]

به راستی که خوابت را به حقیقت پیوستی و ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. این آزمایشی آشکارا بود و او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم. آن‌گاه جبرئیل فرمود: «از امتحان موفق بیرون آمدی و قربانی تو پذیرفته شد.

این گوسفند را به جای فرزندت ذبح کن!» و این عمل در دین اسلام سنت شد و مسلمانان برای یادآوری آن خاطرات و فداکاری‌ها روز عید قربان در منا قربانی می‌کنند.

در حجة الوداع، پیامبر(ص)، حضرت علی(ع) و اطرافیان‌شان نزدیک به هفتاد شتر ذبح کردند و این نشانه ایمان و عشق حقیقی به خداوند است. ذبح حیوان در منا، نماد گذشت و فداکاری است. رمزی برای ذبح هوی و هوس است. قربانی به معنای این است که خدایا از بهترین مالم در راه تو می‌گذرم و حاضر همه چیزم را فدای تو کنم. در اسلام سفارش شده است که حاجیان در منا سالمترین و فربه‌ترین حیوانات حلال گوشت مانند شتر، گاو و گوسفند را ذبح کنند. در قربانی، هدف اصلی گذشت از مال و دارایی و اظهار عشق و علاقه به خداوند است. قرآن کریم می‌فرماید:

لن ینال الله لحومها و لادماؤها و لکن یناله التقوی منکم. [۱۲]  
گوشت و خون این شتران به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، پرهیزگاری شماست.

هدف از قربانی کردن، شکوفایی روح ایثار، فداکاری و قرب به حق تعالی و به دست آوردن تقوا برای حاجیان است. گذشت از مال در راه خداوند و به قصد قربت، عامل شکوفا شدن روحیه تقوا و پرهیزگاری در انسانهاست. در روایات آمده است که با ریختن اولین قطره خون قربانی، خداوند گناهان صاحب آن را می‌آمرزد. رمی جمره و قربانی کردن، خاطراتی از آزمایش‌ها و فداکاری‌های حضرت ابراهیم(ع) است که به وسیله پیامبر(ص) در دین اسلام آورده شده است تا مسلمانان این خاطره‌ها را فراموش نکنند و از آن‌ها پندهای فراوان بگیرند.

بعد از قربانی کردن، وظیفه حاجی انجام دادن حلق یا تقصیر در منا است. حلق؛ یعنی تراشیدن موی سر و تقصیر به معنای کوتاه کردن موی سر، صورت یا گرفتن ناخن است. در مورد حلق و تقصیر در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای از آنان معتقدند، کسانی که برای اولین بار به حج تمتع می‌روند، باید حلق و بقیه تقصیر کنند. برخی دیگر عقیده دارند که مطلقاً تقصیر برای همه حاجیان کفایت می‌کند و تراشیدن موی سر لازم

نیست. بنابراین، لازم است هریک از مسلمانان در این زمینه و در سایر مناسک حج از مراجع تقلید خود تبعیت کنند.

تراشیدن موی سر علامت عبودیت، ذلت و خواری بنده و اظهار بندگی در برابر حق تعالی است؛ به عبارت دیگر، حاجی با عمل حلق به خداوند اظهار می‌دارد که خدایا! بنده خالص تو هستم و برده شیطان و هوی و هوس نیستم.

خدایا! دیگر هیچ کس و هیچ چیز را جز تو پرستش نمی‌کنم. خدایا! دیگر در برابر طاغوت و نفس اماره سرفرودم نمی‌آورم.

بعد از حلق یا تقصیر، کارهایی که در زمان احرام بر حاجی حرام بود، بجز چند عمل، برای او حلال می‌شود. وقتی اعمال منا در روز عید تمام می‌شود، حاجیان دو شب دیگر هم لازم است در منا بیتوته کنند و از غروب تا نیمه‌های شب در آن سرزمین مقدس بمانند.

توقف در منا برای حاجی خیلی لذت‌بخش است، به ویژه انجام دادن عبادت‌های مستحبی در نیمه‌های شب خیلی ارزشمند است. در روز یازدهم و دوازدهم حاجیان بار دیگر رمی جمره انجام می‌دهند. در این دو روز آنان سه ستون را که نمادهای مختلف شیطان و طاغوت است، سنگ باران می‌کنند. در رمی جمره اولی زبان حال حاجی این است: «خدایا! از این پس شیطان را از خود می‌رانم و از او متابعت نمی‌کنم.» در رمی جمره دوم می‌گوید: «خدایا! از کافران و مردم شیطان صفت پیروی نمی‌کنم» و سرانجام در رمی جمره عقبه سخن حاجی این است: «خدایا! از شیاطین جَنّی و انسی بدتر، نفس اماره من است که او را کمتر و مهار خواهم کرد و به دنبال خواهش‌های نفس اماره نخواهم رفت.»

ماندن در منا، به دست آوردن رحمت الهی است که مقدمه آن سنگ زدن به شیطان‌های جَنّی و انسی و نفس اماره است. تکرار پرتاب کردن سنگ به شیطان در سه روز متوالی نشانه مبارزه مستمر با شیطان به منظور حاکم کردن خداوند بر وجود انسان است.

با تمام شدن اعمال منا، آرزوها نیز در آنجا پایان می‌یابد و حاجی باید سعی کند تا امیدش به یأس مبدل نشود. بهترین دستاورد حاجی از وقوف

در منا، حاکم کردن خدا بردل و جان خویش است. اگر حاجی به این امر موفق نشد، باید دست کم سعی کند محبت خدا را در دل خود جای دهد، اگر این هم میسر نشد، باید بکوشد اخلاق نیکو در خود ایجاد کند. اگر حاجی نتوانست در منا این فضایل را کسب کند، حج او برایش بهره‌ای نداشته است.

نشانه این که اعمال حاجی در منا دستاورد معنوی داشته، این است که وجود او از ردایی چون غیبت، تهمت، پرخاشگری، ربا و رشوه خواری و ظلم به مردم و مانند آن پاک می‌شود و به جای آن فضایی چون خیرخواهی، نوع دوستی، حق طلبی، عدالت جویی و مانند آن در وجود او پا می‌گیرد.

### اعمال پایانی حج

پس از آنکه حاجیان در منا حلق یا تقصیر کردند، همه اموری که بر آنان حرام بود، بجز همسر، بوی خوش و شکار بر آنان حلال می‌شود. حاجیان بعد از منا به سوی مکه رهسپار می‌شوند تا بقیه اعمال حج را در آنجا انجام دهند.

حاجیان با ورود به مکه، طواف، نماز طواف، سعی صفا و مروه، طواف نساء و نماز طواف نساء را انجام می‌دهند و بدین ترتیب از احرام خارج می‌شوند. طریقه انجام دادن این مناسک مانند اعمال عمره است.

انجام دادن این اعمال در حاجی آمادگی روحی به وجود می‌آورد تا بتواند بر غرایز حیوانی خود مسلط شود. طواف کردن خانه خدا برای دومین بار، به دلیل آن است که حاجی دوباره رابطه خود را با خداوند محکم کند و همه چیز را در راه دوست فدا کند تا خداوند به او پاسخ دهد. اگر پروردگار لبیک حاجی را اجابت کند، او به مقصود خود رسیده است.

بدین ترتیب، اعمال حج به پایان می‌رسد، در حالی که حاجی به هدفهای باارزشی دست یافته و فضیلت‌های زیادی را به دست آورده است و می‌تواند با دستانی پر بار از معنویت و چهره‌ای تابناک از نور الهی به وطن خود بازگردد.

## پی نوشت‌ها

- [۱]. قرآن، مائده / ۲۷ .
- [۲]. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۰۳ .
- [۳]. قرآن، ابراهیم / ۳۷ .
- [۴]. قرآن، قصص / ۷۷ .
- [۵]. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹ .
- [۶]. همان، ج ۷۰، ص ۲۴۲ .
- [۷]. قرآن، صافات / ۱۰۲ .
- [۸]. قرآن، صافات / ۱۰۲ .
- [۹]. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶ .
- [۱۰]. قرآن، مائده / ۲۷ .
- [۱۱]. قرآن، صافات / ۱۰۷ .
- [۱۲]. قرآن، حج / ۳۷ .

منبع: برنامه زندگی؛ ص ۱۱۳، آیت الله مطهری؛ حسین

## جایگاه علی (ع) در میان اصحاب

غلامحسن محرمی

اول مظلوم تاریخ است، بزرگترین محبوبیت‌ها و بیشترین دوستداران را داشته است؛ چه انسانهایی که در طول تاریخ به جرم محبت و عشق او انواع اذیت‌ها و آزارها رامتحمل شده‌اند، حتی جان خود را در این راه از کف داده‌اند. اکنون بر آن هستیم که موقعیت او را میان معاصران به ویژه اصحاب پیامبر (ص) که نخستین مسلمانان بودند، بررسی کنیم. البته تنها به جنبه سیاسی این مسئله پرداختیم.

### جایگاه علی (ع)

امیرمؤمنان علی (ع) در میان صحابه پیامبر (ص) دارای موقعیت و جایگاه خاصی بود؛ چنانکه مسعودی گوید: «از تمام فضایل و مناقب که اصحاب پیامبر (ص) دارا بودند چون: سبقت در اسلام، هجرت، نصرت پیامبر (ص)، خویشی با آن حضرت، قناعت، ایثار، آگاهی از کتاب خدا، جهاد، ورع، زهد، قضاوت، فقه و... علی (ع) بهره‌ای کامل و حظی وافر داشت. به علاوه فضائلی تنها در او بود مثل: اخوت با پیامبر (ص)، فرمایش پیامبر (ص) در باره او که تو از من به منزله هارون از موسی هستی و نیز فرمایش پیامبر (ص) به او که هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست؛ بار

خدایا دوستش رادوست و دشمنش را دشمن بدار، همچنین دعای پیامبر(ص) در مورد ایشان، آن هنگام که انس پرنده پخته‌ای را خدمت حضرت رسول(ص) آورد، حضرت فرمود: بار خدایا! محبوب ترین خلقت را وارد کن که با من هم غذا شود. که سایر اصحاب پیامبر(ص) از این فضایل بی بهره بودند» (۱)

### ویژگی علی(ع) در میان بنی هاشم

بنی هاشم یعنی فرزندان هاشم، جد دوم پیامبر(ص)، طایفه آن حضرت و نزدیک ترین مردم به ایشان بودند. هنگامی که پیامبر(ص) مبعوث شد، چهار تن از عموهای پیامبر(ص): ابوطالب، ابولهب، عباس و حمزه در قید حیات بودند و جز ابولهب بقیه مسلمان شدند. با وجود عموهای پیامبر(ص) در میان بنی هاشم، علی(ع) نزدیک ترین شخص به پیامبر(ص) بود؛ از خردسالی در خانه پیامبر(ص) و با تربیت آن حضرت رشد یافته بود (۲) شب هجرت به جای پیامبر(ص) خوابید و ودایع و امانت‌های آن جناب را به مردم برگرداند و در مدینه به پیامبر(ص) ملحق شد. (۳) مهمتر از همه، جایگاه علی(ع) در اسلام بود؛ رسول اکرم(ص) جایگاه علی(ع) را در اسلام از همان اوایل بعثت تعیین فرمود؛ آنگاه که به فرمان خدا مأمور شد عشیره خویش را اندازد و در آن جلسه تنها کسی که حاضر به یاری و موازرت نبی اکرم(ص) شد، علی(ع) بود. با اینکه سن آن جناب از همه حاضران کمتر بود، رسول اکرم(ص) در میان بزرگان و پیر مردان خاندانش اعلام کرد که علی(ع) وزیر، خلیفه و جانشین اوست. (۴)

### مقابله پیامبر(ص) با بدخواهان علی(ع)

بعد از اینکه اسلام گسترش یافت و تقریباً اکثر مناطق جزیره العرب را گرفت و افرادی با انگیزه‌های مختلف به سلك مسلمانان درآمدند، حتی عده کثیری از آن هادر مدینه ساکن شدند، در حالی که به گواهی قرآن ایمان در قلوبشان جاگیر نشده بود؛ به ویژه عده‌ای از قریشیان که علاوه بر این مطلب پیوسته بر بنی هاشم حسد می‌ورزیدند، به خصوص

علی (ع) به خاطر سابقه و جهادش بیشتر از همه مورد حسد آنان بود. از این رو پیامبر (ص) مواظب رفتار اصحابش با علی (ع) بود و در مناسبت‌های مختلف، مقام و موقعیت آن جناب را به آنان گوشزد می‌کرد و بر جایگاه علی (ع) تاکید می‌نمود؛ ابن شهر آشوب از عمر بن خطاب نقل کرده که من علی (ع) را اذیت می‌کردم، پیامبر (ص) مرا ملاقات کرد و فرمود: «تو مرا آزردی ای عمر! گفتم: پناه بر خدا از اذیت رسول خدا (ص)». فرمود: «تو علی (ع) را آزردی و هر کس علی (ع) را بیازارد، مرا آزرده است»؛ مصعب بن سعد از پدرش سعد بن ابی وقاص نقل کرده که او گفته است: «من و مرد دیگری در مسجد بودیم و به علی (ع) بد می‌گفتم، پیامبر (ص) با حالت غضب به سوی ما آمد و فرمود: چرا مرا می‌آزاید هر کس علی (ع) را بیازارد، مرا آزرده است» (۵).

ابن شهر آشوب از محدثان اهل سنت چون: ترمذی، ابو نعیم، بخاری و موصلی نقل می‌کند: عمران بن حصین و ابن عباس و بریده گفته‌اند، که: «علی (ع) از میان غنائم جنگی، خواست کنیزی را بخرد، حاطب بن ابی بلتعنه و بریده اسلمی با او رقابت کردند و قیمت کنیز را بالا بردند و علی (ع) با آن قیمت کنیز را خرید، وقتی که برگشتند، بریده مقابل پیامبر (ص) ایستاد و از علی (ع) شکایت کرد، پیامبر (ص) صورتش را از او برگرداند، از راست و چپ و پشت سر آمد و شکایت خود را تکرار کرد، آنگاه حضرت رو کرد به او و رنگش تغییر نمود و صورت مبارکش سرخ شد و فرمود: ای بریده! چه شده، تا امروز رسول خدا را اذیت نکرده بودی؟! مگر نشنیدی خدای تعالی می‌فرماید: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا»؟! مگر نمی‌دانی که علی (ع) از من است و من از علی (ع)؟! هر کس او را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است و هر کس خدا را بیازارد، خدا حق دارد که او را با سخت‌ترین عذابش در آتش جهنم بیازارد! ای بریده! تو آگاهی یا خدا؟ تو آگاهی یا صاحبان لوح محفوظ آگاهند؟ تو آگاهی یا فرشته رحمان آگاه است؟ ای بریده! تو آگاهی یا فرشتگان مواظب علی بن ابی طالب (ع)؟ گفتم: بلکه فرشتگان حافظ او. حضرت فرمود: جبرئیل به من خبر داد از فرشتگان مواظب علی (ع)،



که آنان از روز تولدش، حتی یک خطابرای او ننوشته‌اند؛ فرشته رحمان و فرشتگان صاحب لوح محفوظ نیز همین طور. بعد سه بار فرمود: از علی(ع) چه می‌خواهید؟ او از من است و من از او، او ولی هر مؤمنی بعد از من است.»(۶)

### علی(ع) میزان ایمان و نفاق

بیان مناقب امیر المؤمنین توسط پیامبر(ص) موجب افزایش محبوبیت آن جناب در میان صحابه شده بود، به حدی که با وجود پیامبر(ص)، علی(ع) سمبل و معیار حق و ایمان شده بود؛ چنانکه انس بن مالک نقل کرده: «ما در عصر پیامبر(ص) اگر می‌خواستیم بفهمیم کسی زنازاده است یا بغض علی بن ابی طالب(ع) می‌فهمیدیم؛ بعد از جنگ خیبر مردی بچه خود را به آغوش گرفته و می‌رفت، در راه که علی(ع) را دید؛ با دستش او را به بچه نشان داد؛ از طفل پرسید: این مرد را دوست داری؟ اگر می‌گفت: آری، او را می‌بوسید و اگر می‌گفت: نه، او را به زمین می‌انداخت و می‌گفت: نزد مادرت برو.»

عباده بن صامت نیز می‌گوید: «ما اولاد و فرزندانمان را با حب علی بن ابی طالب(ع) می‌آزمودیم؛ اگر می‌دیدیم که یکی از آنها او را دوست ندارد، می‌دانستیم که او را رستگار نخواهد شد.»(۷)

درباره شناختن مؤمن و منافق با حب و بغض علی(ع) می‌توان به حدیث ابن عباس هم اشاره کرد....

### اعلام جانشینی علی(ع)

اگر چه از اوایل بعثت، جانشینی علی(ع) مطرح شده بود و پیامبر(ص) در میان خویشان نزدیکش آن جناب را وزیر و جانشین خود اعلام کرده بود، ولی این مطلب در میان عده خاصی بود. اما با گذشت سال‌های آخر عمر پیامبر(ص)، مساله جانشینی علی(ع) عمومی‌تر می‌شد، به حدی که لقب «وصی» از القاب شایع آن حضرت گشت که دوست و دشمن آن را قبول داشتند، به خصوص بعد از زمانی که پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: «انت منا

بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدى» که این قضیه پیش از رفتن به جنگ تبوک بود.

بالاخص در جریان حجة الوداع در منا و عرفات، پیامبر(ص) در سخنرانی‌های خود به مردم گوشزد می‌کرد که دوازده نفر جانشین او خواهند شد که همه از بنی هاشم هستند. بالاخره در بازگشت از مکه، در غدیر خم از سوی خدا مأمور می‌شود که جانشینی علی(ع) را به تمام مسلمانان ابلاغ کند. رسول اکرم(ص) نیز به مسلمانان دستور داد که توقف کنند و آنگاه بر منبری از جهاز شتران رفت و فرمود: «... من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» بعد به مردم فرمود، که با آن جناب بیعت کنند. بدین ترتیب رسول خدا(ص) به مسلمانان اعلام کرد که چه کسی جانشین اوست؛ از این رو عموم مردم بر این باور بودند که بعد از رحلت پیامبر(ص)، علی(ع) خلیفه او خواهد شد؛ چنان که زبیر بن بکار - که از خاندان زبیر و از مخالفان علی(ع) است - می‌نویسد: «عموم مهاجران و همه انصار شک نداشتند که علی(ع) خلیفه و صاحب امر بعد از رسول خدا(ص) است.» (۸). همچنین این مطالب از اشعاری که از جریان سقیفه بر جای مانده، به خوبی مشهود است؛ زیرا تحریف کمتر به شعر راه یافته است (۹). این مطلب به قدری روشن بود که دشمنی چون معاویه نیز به آن اقرار کرده است؛ چنان که در جواب نامه محمد بن ابی بکر نوشته است: «ما و پدرت در عصر رسول خدا(ص) اطاعت پسر ابی طالب را بر خود لازم می‌دیدیم و فضلش را بر خودمان آشکار، بعد از رحلت پیامبر(ص) پدرت و عمر نخستین کسانی بودن که منزلت او را پایین آوردند و به بیعت خودشان فراخواندند.» (۱۰) بدین جهت آنان که در ماه‌های آخر عمر پیامبر(ص) در مدینه نبودند و از بعضی توطئه‌ها خبر نداشتند، بعد از رحلت پیامبر(ص) که به مدینه برگشتند و مشاهده کردند که ابوبکر به جای پیامبر(ص) نشسته و خود را خلیفه پیامبر(ص) معرفی می‌کند، سخت برآشفتنند؛ مثل خالد بن سعید (۱۱)، حتی ابوسفیان وقتی که از سفر برگشت و وضع را چنین دید، خدمت عباس بن عبدالمطلب و علی(ع) آمد و از آنان خواست که برای استیفای حق خویش قیام کنند،

ولی آنان پیشنهاد او را نپذیرفتند. (۱۲)  
اما این که چگونه ورق برگشت و ابوبکر برمسند خلافت نشست و از این  
جهت با مخالفت جدی روبرو نشد؟ باید در نفوذ سیاسی و نقش تبلیغاتی  
قریش و نوبنیاد بودن جامعه اسلامی جستجو کرد.

## پی نوشت‌ها

- ۱ - مسعودی، علی (ع) بن الحسین: مروج الذهب، منشورات مؤسسة الاعلمی المطبوعات، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق، ج ۲، ص ۴۴۶.
- ۲ - ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۶ ه. ق، ص ۴۱.
- ۳ - مروج الذهب، ص ۲۹۴.
- ۴ - رجوع شود به: یوسفی غروی، محمد هادی، موسوعة التاريخ الاسلامی، مجمع الفكر الاسلامی، قم، ط اول، ۱۴۱۷ ه. ق، الجزء الاول، ص ۴۱۰.
- ۵ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ج ۳، ص ۲۱۱.
- ۶ - همان، ص ۲۱۲ و ۲۱۱.
- ۷ - همان، ص ۲۰۷.
- ۸ - زبیر بن بکار: اخبار الموفقیات، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۶ ه. ق، ص ۵۸۰.
- ۹ - رجوع شود به همان منبع، ص ۵۷۹، ۵۸۱ و ۵۹۲؛ ابن واضح، تاریخ یعقوبی، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ه. ق، ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۶ و مغنیه: محمد جواد، الشیعة فی المیزان، منشورات الشریف الرضی، قم، ص ۲۰.
- ۱۰ - بلاذری، احمد بن جابر انساب الاشراف، منشورات مؤسسة الاعلمی المطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ ه. ق، ج ۲، ص ۲۹۶.
- ۱۱ و ۱۲ - تاریخ یعقوبی، ص ۱۲۶.

## نقد دیدگاه‌های اهل سنت درباره حدیث غدیر

در این نوشته در پی آنیم که تمامی توجیهاات و عذرهای اهل سنت در پذیرفتن حدیث غدیر به عنوان یکی از نصوص امامت و خلافت بلافصل علی(ع) را بررسی کنیم و منصفانه به قضاوت بنشینیم که آیا این حدیث چنانکه شیعه مدعی است دلیل خلافت علی(ع) است یا نه؟ در ابتدای بحث شایسته است این نکته را یادآور شویم که اگر دانشمندان همه فرق با پذیرفتن اصل اساسی وحدت، درباره مسائل اصلی یا فرعی، اعتقادی یا فقهی به بحث علمی بپردازند، نه تنها دلها از یکدیگر گریزان نمی‌شود، بلکه به همدیگر نزدیک خواهد شد و این یکی از راههای صحیح تقریب بین مذاهب اسلامی است.

اینک گزارش کوتاهی از چند کتاب روایی درباره حدیث غدیر بیان می‌کنیم و سپس به بحث درباره حدیث و بیان نظریات و نقد آن‌ها می‌پردازیم. امام احمد حنبل در «مسند»ش آورده است:

حدثنا عبدالله، حدثني ابي، ثنا عفان، ثنا حماد بن سلمه، أنا علي بن زيد، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: كنا مع رسول الله(ص) في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا: الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله(ص) تحت شجرتين فصلى الظهر واخذ بيد علي رضي الله عنه فقال: أستم

تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی، قال فأخذ بيد علی فقال: من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. قال فلیقه عمر بعد ذلك فقال له: هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة؛ (۱)

براء بن عازب می‌گوید: با رسول خدا (ص) در سفری همراه بودیم. در غدیر خم توقف کردیم. ندا در داده شد: الصلاة جامعہ (کلمه‌ای که برای گرد آمدن مسلمانان فریاد می‌شد). زیر دو درخت برای رسول خدا (ص) تمیز شد، نماز ظهر را خواند و دست علی (ع) را گرفت و گفت: آیا نمی‌دانید من سزاوارتر هستم بر هر مؤمنی از خود او؟ همگی گفتند: آری. پس دست علی (ع) را گرفت و گفت: هر کس من مولای اویم، علی (ع) مولای اوست؛ خدایا دوست بدار آنکه علی (ع) را دوست بدارد و دشمن دار آنکه علی (ع) را دشمن دارد. سپس عمر با علی (ع) ملاقات کرد و به او گفت: گواریت ای پسر ابوطالب! صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی. این روایت در «مسند احمد» در موارد مختلف (۲) و با سندهای بسیار نقل شده است.

حافظ ابن عبدالله حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» با الفاظ مختلف و در موارد گوناگون حدیث غدیر را بیان کرده از جمله می‌گوید:

حدثنا ابوالحسین محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی ببغداد، ثنا ابوقلابه عبدالملک بن محمد الرقاشی، ثنا یحیی بن حماد، وحدثنی ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه و ابوبکر احمد بن جعفر البزاز، قالنا ثنا عبدالله بن احمد بن حنبل، حدثنی ابی، ثنا یحیی بن حماد و ثنا ابونصر احمد بن سهل الفقیه ببخاری، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادی، ثنا خلف بن سالم المخرمی، ثنا یحیی بن حماد، ثنا ابو عوانة، عن سلیمان الاعمش، قال ثنا حبيب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل، عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال: لَمَّا رجع رسول الله (ص) وسلم من حجة الوداع ونزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال: کأنی قد دعیت فاجبت. انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب الله تعالی وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. ثم قال: ان الله عزوجل مولای وانا

مولی کل مؤمن . ثم اخذ بيد على رضى الله عنه فقال : من كنت مولاه فهذا وليه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه . و ذكر الحديث بطوله . هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله . (۳)

در همین کتاب پس از این حدیث با اسناد دیگری همین روایت را تکرار می‌کند باین تفاوت که قبل از جمله «من كنت مولاه» می‌گوید:

ثم قال : أن تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم ثلاث مرات قالوا : نعم فقال : رسول الله من كنت مولاه فعلى مولاه . (۴)

ابن ماجه می‌نویسد: حدثنا على بن محمد ، ثنا ابوالحسين ، اخبرنى حماد بن سلمه ، عن على ابن زيد بن جدعان ، عن عدی بن ثابت ، عن البراء بن عازب ، قال : اقبلنا مع رسول الله (ص) فى حجّ فتنزل فى بعض الطريق فامر الصلاة جامعة فأخذ بيد على فقال : ألسنت اولى بالمؤمنين من انفسهم ؟ قالوا : بلى قال : السنت اولى بكل مؤمن من نفسه ؟ قالوا : بلى . قال : فهذا ولى من أنا مولاه ، اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه . (۵)

ترمذی نیز در «سنن» خود چنین مضمونی را آورده است . (۶)

در این مقاله هیچ‌گاه از جوامع روایی شیعه چیزی نقل نمی‌کنیم تا آنچه بدان استدلال می‌شود مورد قبول طرف مقابل در بحث باشد و الاً حدیث غدیر از طریق شیعه به صورت متواتر نقل شده است .

## رأى شیعه

شیعه معتقد است: مسئله بسیار مهم رهبری دینی و دنیایی مردم پس از ارتحال پیامبر (ص) مهمل و بدون تکلیف مشخص رها نشده است بلکه رسول اکرم (ص) از اولین روز دعوت خویش (یوم الدار) تا پایان عمر، این مسئله مهم را بیان کرد و امیرالمؤمنین علی (ع) را به خلافت بلافاصل بعد از خویش معرفی نمود و حدیث غدیر یکی از بسیار روایاتی است که بر این امر دلالت دارد .

## آرای دیگران

مذاهب دیگر اسلامی در مقابل این سخن شیعه، استدلالاتی آورده‌اند و

معتقد شده‌اند که این روایت نمی‌تواند دلیل خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی(ع) باشد. ما اکنون نظرات آنان را در ده قسمت بررسی می‌کنیم.

۱. اولین شرط استدلال به یک روایت، صحت سندی آن روایت است؛ به عبارت دیگر تنها روایتی را می‌توان در این بحث، به عنوان دلیل اقامه کرده که قبلاً صدور آن از پیامبر(ص) ثابت شده باشد، بخصوص بنا به نظریه شیعه که مدعی است در مسائل اعتقادی نظیر امامت، خبر واحد کافی نیست و دلیل باید متواتر باشد. از این روی برخی از دانشمندان عامه خیر غدیر را برای استدلال شایسته ندیده‌اند، چنانکه قاضی عضالدین ایجی در «مواقف» گفته است:

ما صحت این روایت را انکار می‌کنیم و ادعای ضرورت داشتن (متواتر بودن) آن سخنی گزافه و بدون دلیل است. چگونه این روایت متواتر است در حالی که اکثر اصحاب حدیث آن را نقل نکرده‌اند؟ (۷)

ابن حجر هیتمی نیز می‌گوید:

فرقه‌های شیعه اتفاق نظر دارند که آنچه به عنوان دلیل بر امامت آورده می‌شود باید متواتر باشد، در حالی که متواتر نبودن این روایت معلوم است؛ چرا که اختلاف درباره صحت این حدیث قبلاً گذشت، بلکه آنانکه در صحت این حدیث اشکال کرده‌اند برخی از پیشوایان علم حدیث همانند ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی و غیر ایشان هستند. پس این، خبر واحدی است که در صحت آن نیز اختلاف است. (۸)

نظیر این سخن را ابن حزم و تفتازانی نیز بیان کرده‌اند. (۹)

### پاسخ

این اشکال در نظر هر فرد آگاه به تاریخ و روایت، سخنی از سر تعصب و پیش‌داوری است، وگرنه انکار حدیث غدیر همانند انکار حسیات توسط سوفسطائیان و یا چون انکار واقعه جنگ بدر و احد و سایر قضایای مسلم صدر اسلام است.

ما برای پرهیز از اطاله کلام تنها به فهرستی از اصول و مصادر این روایت بسنده می‌کنیم و آن را که سر تحقیق بیشتری است به سه کتاب مفضل: «الغدیر» علامه امینی، «عبقات الانوار» علامه میرحامد حسین، و «احقاق

الحق و ملحقاته» شهید قاضی نورالله شوشتری ارجاع می‌دهیم. در کتاب «احقاق الحق» فهرستی از چهارده نفر از علمای عامه (از جمله: سیوطی، جزری، جلال الدین نیشابوری، ترکمانی ذهبی) نقل می‌شود که همگی به تواتر حدیث غدیر اعتراف نموده‌اند. (۱۰)

ابن حزم در «منهاج السنة» نیز چنین گفته است. (۱۱)  
 علامه امینی در «الغدیر» عبارت چهل و سه نفر از اعظم علمای اهل سنت را (از جمله: ثعلبی، واحدی، فخر رازی، سیوطی، قاضی شوکانی) نقل می‌کند که به صحت سند و طرق حدیث غدیر تصریح نموده‌اند (۱۲). و نیز اسامی و عبارات سی نفر از مفسران بزرگ اهل سنت را (از جمله: ترمذی، طحاوی، حاکم نیشابوری، قرطبی، ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، ترکمانی) می‌نگارد که همگی آنان در ذیل آیه شریفه: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک وان لم تفعل... (مائده، ۶۷) به نزول این آیه در ارتباط با حدیث غدیر تصریح نموده‌اند. (۱۳)

در کتاب «احقاق الحق» نیز حدیث غدیر از پنجاه مصدر معتبر عامه (از جمله: سنن المصطفی، مسند احمد، خصائص نسائی، عقد الفرید، حلیه الاولیاء) نقل می‌شود. (۱۴)

اکنون نظر برخی از اعظم اهل سنت درباره حدیث غدیر را به نقل از علامه امینی می‌آوریم:

ضیاء الدین مقبلی می‌گوید: اگر حدیث غدیر قطعی نیست پس هیچ چیز قطعی در دین وجود ندارد.

غزالی گفته است: جمهور مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث غدیر. بدخشی می‌گوید: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که کسی درباره صحت آن اشکال نمی‌کند مگر متعصب انکارگر که به سخن او اعتنایی نمی‌شود.

آلوسی می‌نویسد: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که نزد ما ثابت شده است و هیچ مشکلی در آن نیست و هم از رسول خدا (ص) و هم از خود امیرالمؤمنین (ع) به صورت متواتر نقل شده است.

حافظ اصفهانی گفته است: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که



صد نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند که «عشره مبشره» از جمله این صد نفرند. (۱۵)

حافظ سجستانی حدیث غدیر را از صدویست نفر از صحابه نقل نموده است و حافظ ابن العلاء همدانی آن را از صدوپنجاه طریق روایت نموده است. (۱۶)

حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ضمن بیان برخی از روایان حدیث غدیر و برخی طرق آن می‌گوید:  
ابن جریر طبری اسناد حدیث غدیر را در یک کتاب گردآورده و آن را صحیح شمرده است، و ابوالعباس ابن عقده نیز آن را از طریق هفتاد نفر از صحابه یا بیشتر روایت نموده است. (۱۷)  
نیز در کتاب «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» آمده است:

حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را ترمذی و نسائی نقل نموده‌اند و طرق و سند های آن بسیار است جداً، که همه آن‌ها را ابن عقده در کتابی مستقل آورده است و بسیاری از سند های آن صحیح و حسن است و برای ما از امام احمد حنبل روایت کرده‌اند که گفته است: آنچه درباره فضایل علی (ع) به ما رسیده است درباره هیچ یک از صحابه نرسیده است. (۱۸)  
قندوزی حنفی پس از نقل حدیث غدیر از طرق بسیار و از کتب مختلف می‌نویسد:

محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ، حدیث غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است و کتاب مستقلی به نام «الولاية» درباره آن تألیف نموده است. نیز ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده در تألیف مستقلی آن را از یکصدوپنجاه طریق نقل نموده است. (۱۹)

حافظ محمد بن محمد بن محمد الجزری دمشقی به هنگام نقل احتجاج و مناشده امیرالمؤمنین (ع)، درباره حدیث غدیر چنین می‌نگارد:  
این حدیث حسن است و این روایت به صورت متواتر از علی (ع) نقل شده است، همان گونه که آن (حدیث غدیر) نیز از رسول خدا (ص) متواتراً نقل شده است و گروه بسیاری از گروه بسیاری دیگر آن را نقل کرده‌اند، پس اعتنایی به سخن آنان که قصد تضعیف این روایت را دارند نمی‌شود؛ زیرا

آنان از علم حدیث اطلاعی ندارند. (۲۰)

حدیث غدیر را بخاری و مسلم در صحیحشان نیاورده‌اند، ولی این مسئله به هیچ وجه موجب اشکالی در سند روایت غدیر نمی‌شود؛ زیرا تعداد روایاتی که حتی به نظر خود بخاری و مسلم نیز صحیح است (صحیح علی شرط الشیخین) و هیچ شکی در آن‌ها نیست ولی در «صحیح بخاری و مسلم» نیامده است، اندک نیست، و از همین روی چندین مستدرک بر آن‌ها نگاشته شده است. اگر تمامی روایات صحیح در «صحیح بخاری» گرد آمده بود، به صحاح دیگر نیازی نبود، در حالی که همه می‌دانند هیچ دانشمند محقق و منصفی نیست که خود را با داشتن «صحیح بخاری» یا «صحیح بخاری و مسلم»، از دیگر کتب صحاح بی نیاز بداند.

از طرفی دیگر خود بخاری و مسلم نیز بیان کرده‌اند که آنچه را در این کتاب آورده‌ایم صحیح است، نه اینکه تمام روایات صحیح را بیان کرده‌ایم، بلکه بسیاری از احادیث صحیح را بنا به عللی نیاورده‌ایم. (۲۱)

اضافه بر تمام این مطالب، علامه امینی (ره) روایت غدیر را از بیست و نه نفر از مشایخ بخاری و مسلم نقل می‌کند. (۲۲)

در پایان این قسمت، عبارت یکی از کسانی که همین اشکال را مطرح کرده‌اند می‌آوریم: ابن حجر می‌نویسد:

حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که هیچ شبهه‌ای در آن نیست و آن را گروهی نظیر ترمذی، نسائی و احمد حنبل نقل کرده‌اند و دارای طرق بسیاری است، از جمله شانزده نفر از صحابه آن را نقل نموده‌اند و در روایت احمد بن حنبل آمده است که آن را سی نفر از صحابه از رسول (ص) شنیدند و هنگامی که در خلافت امیرالمؤمنین [علی] (ع) اختلاف پیش آمد بدان شهادت دادند. (۲۳)

دوباره تکرار می‌کند:

روایت غدیر را سی نفر از صحابه از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است. (۲۴)

پس حتی به نظر خود اشکال کنندگان، نباید به سخن ابن حجر و امثال او که در صحت این حدیث اشکال کرده‌اند اعتنا نمود؛ چرا که ابن حجر،

خود می نویسد: ولا التفات لمن قدح فی صحته. (۲۵)

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «حماسه غدیر» از پانزده نفر از علمای معاصر عامه (از جمله: احمد زینی دحلان، محمد عبده مصری، عبدالحمید آلوسی، احمد فرید رفاعی، عمر فروخ) که روایت غدیر را در کتب خویش آورده اند نام می برد و محل بیان آن را ذکر می کند. (۲۶)

شایان توجه است که شیعه در روایات مربوط به اثبات امامت، تواتر و قطعی بودن را شرط می داند و روایت غدیر از نظر جوامع روایی شیعه متواتر و قطعی است، چنانکه در بسیاری از مصادر اهل سنت نیز نقل شد، ولی بنا به عقیده برادران اهل سنت برای اثبات امامت همانند سایر فروع دین، صحیح بودن سند کافی است و هیچ نیازی به اثبات متواتر بودن حدیث نیست با توجه به این نکته بی پایگی این اشکال بدیهی است.

**دومین اشکال** نکته ای است که قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف» بیان کرده است؛ وی می نویسد:

علی (ع) در روز غدیر (حجة الوداع) همراه پیامبر (ص) نبود زیرا علی (ع) در یمن بود. (۲۷)

بهتر است در پاسخ این اشکال ابتدا سخن شارح «مواقف» را بیان کنیم: سید شریف جرجانی شارح «مواقف» پس از این سخن ایجی می نگارد: این اشکال رد شده است؛ زیرا غایب بودن علی (ع) منافات با صحیح بودن حدیث غدیر ندارد، مگر اینکه در روایتی آمده باشد که به هنگام نقل حدیث غدیر، پیامبر (ص) علی (ع) را نزد خود خواند یا دست او را گرفت که در بسیاری روایات این جملات نقل نشده است. (۲۸)

ابن حجر هیتمی در جواب این شبهه می نویسد:

به سخن کسی که حدیث غدیر را صحیح نداند و یا ایراد کند که علی (ع) در یمن بوده است اعتنایی نمی شود زیرا ثابت شده است که او از یمن برگشت و حج را با پیامبر (ص) گذارد. (۲۹)

اگرچه از نظر تاریخی برگشت امیرمؤمنان (ع) از یمن و گذاردن حج با پیامبر (ص) در حجة الوداع مسلم است ولی به عنوان نمونه از برخی از کسانی که به این نکته اشاره کرده اند نام می بریم:

طبری (تاریخ طبری، ج ۲، ۲۰۵)؛ ابن کثیر (البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۱۸۴ و نیز در ص ۱۳۲ همین جلد به طور مفصل رجوع امیرالمؤمنین ع از سفر یمن را به نقل از منابع متعدد بیان می نماید؛ ابن اثیر (الکامل، ج ۲، ص ۳۰۲).

**اشکال سوم** که بردامنه تر و مهمتر است درباره معنی کلمه «مولی» است. این کلمه دارای معانی مختلفی نظیر: «اولی»، «پسر عمو»، «آزاد کننده برده»، «همسایه»، «هم قَسَم»، و... است. شیعه با توجه به شواهد بسیار که به آن ها خواهیم پرداخت مدعی است معنای این کلمه در این حدیث همان «اولی» و یا به عبارت دیگر «سرپرست» و «ولی» است، ولی برخی عالمان سنی در معنای کلمه مولی شبهه ای را مطرح کرده اند که به نظر می رسد اصل این شبهه از فخر رازی در کتاب «نهایة العقول» باشد که دیگران نظیر قاضی عضد الدین ایجی (۳۰) و ابن حجر (۳۱) و فضل بن روزبهان (۳۲) آن را نقل کرده اند.

قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف» می گوید:

مراد از کلمه «مولی» در روایت غدیر «ناصر» است؛ زیرا جمله دعایی پس از آن «اللهم وال من والاه» به همین معناست و مقصود از «مولی»، «اولی» نیست، چرا که هرگز وزن مفعول به معنای افعال نیامده است. (۳۳)

ابن حجر هیتمی نیز می گوید: ما نمی پذیریم که معنی «مولی» همان باشد که آنان (شیعه) ذکر کرده اند، بلکه معنای آن «ناصر» است؛ زیرا حکم «مولی» مشترک بین معانی متعددی نظیر: «آزاد کننده برده»، «برده آزاد شده»، «متصرف در امور»، «ناصر» «محبوب» است... ما و شیعه هر دو معترفیم که اگر منظور از این روایت، «محبوب» باشد، معنی آن صحیح خواهد بود زیرا علی (ع) محبوب ما و آن ها است، اما اینکه «مولی» به معنی «امام» باشد نه در شرع و نه در لغت، معهود نیست، اما اینکه در شرع این گونه نیست نیازی به بحث ندارد و واضح است، اما اینکه در لغت این گونه نیست، زیرا هیچ یک از پیشوایان لغت عرب نگفته است که مفعول به معنی افعال می آید (۳۴) سخن برخی دیگر هم تکرار همین عبارت هاست. اکنون به پاسخ شیعه به این اشکال می پردازیم: شیعه معتقد است اگر فرضاً بپذیریم که معنای کلمه «مولی» مشترک بین این چند معنا است و

فرضاً پیشوایان لغت عرب در دورانهای بعدی کلمه «مولی» را «اولی» معنا نکرده‌اند، ولی در عصر رسول خدا(ص) و به هنگام بیان این حدیث شریف، تمامی حاضران از این کلمه معنی «اولی» را فهمیده‌اند. اکنون برای این نکته چند شاهد بیان می‌کنیم:

۱. حسان بن ثابت که در محل حادثه حاضر بود و مقام ادبی او منکری ندارد، (۳۵) از رسول خدا(ص) اجازه خواست تا این واقعه مهم را بسراید و از جمله اشعار او در این رابطه این بیت است:

فقال له قم يا عليّ فأنى  
رضيتك من بعدى اماماً وهادياً  
علامه امینی این اشعار را از دوازده مصدر از عامه و بیست و شش مصدر از خاصه نقل کرده است. (۳۶)

قیس بن سعد بن عبادة نیز سروده است:

وعليّ امامنا وامام  
لسوانا اتى به التنزيل  
يوم قال النبى من كنت مولاه  
فهذا مولاه خطب جليل  
که علامه جلیل القدر امینی آن را از دوازده منبع نقل می‌کند. (۳۷)

عمرو عاص نیز می‌سراید:

وفى يوم خمّ رقى منبراً  
يبلغ والركب لم يرحل  
ألست بكم منكم فى النفوس  
باولى؟ فقالوا: بلى فافعل  
فانحله امرة المؤمنین

من الله مستخلف المنحل

وقال فمن كنت مولى له

فهذا له اليوم نعم الولى

این اشعار را نیز علامه امینی از هشت مصدر عامه و خاصه نقل کرده

است. (۳۸)

افزون بر این‌ها علامه امینی در «الغدیر» عبارت تعداد زیادی از شعرا و ادیبان عرب را که همین معنای امامت و ولایت را از کلمه «مولی» در حدیث غدیر فهمیده‌اند بیان می‌کند. (۳۹)

خود مولا علی (ع) در شعری که به معاویه می‌نویسد همین مطلب را تأیید می‌کند آنجا که می‌گوید:

واوجب لی ولایتہ علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

که علامه امینی آن را از یازده مصدر شیعی و بیست وشش مصدر از اهل سنت بیان می‌کند. (۴۰)

و نیز از بهترین شاهدها بر فهم همین معنا از حدیث، سخن ابوبکر و عمر است که پس از پایان خطبه رسول اکرم (ص) در غدیر دست در دست علی (ع) گذاشتند و او را با این خطاب و یا تعابیری نزدیک به این ستودند: «بِخَ بَخْ لَکَ یَا بَنَ اَبِی طَالِبِ اصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَى کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ». علامه امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت (از جمله: مسند احمد، تاریخ الامم والملوک، تاریخ بغداد، مصنف ابن ابی شیبه) نقل می‌کند. (۴۱)

براستی اگر پیامبر (ص) با بیان جمله «فعلیه مولا»، چنین در نظر داشت که علی (ع) «ناصر» یا «محبوب» همه مؤمنان باشد، جای این گونه تهنیت و تبریک بود؟ از دیگر شواهد این معنا، انکار و اعتراض شدید برخی از حاضران در صحنه غدیر (حارث بن نعمان فهری) است تا آنجا که از خداوند خواست اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بروی نازل شود.

علامه امینی این ماجرا را از سی مصدر اهل سنت (از جمله: الکشف والبیان، دعاة الهداة، احکام القرآن) نقل کرده است. (۴۲)

آیا اگر معنای حدیث غدیر «ناصر» و یا «محبوب» بود جای این گونه غضب و انکار بود یا آنکه حارث و امثال او را به غضب آورد؟ غیر از آیات و روایاتی که به محبت به مؤمنان دعوت می‌کند، روایات بسیار دیگری نیز در محبت امیرالمؤمنین و نیز سایر صحابه هست؛ چرا آن‌ها این چنین خشم و غضبی را برنینگیخت؟

شاهد دیگر آنکه روایات بسیاری نیز بیانگر این معناست که رسول خدا(ص) چون زمینه پذیرش حدیث غدیر را در مردم نمی‌دید از بیان آن پرهیز می‌کرد تا آنجا که آیه نازل شد: *والله يعصمک من الناس* (مائده، ۶۷).

آیا بیان محبوبیت و ناصربیت علی(ع) بود که به مذاق منافقان خوش نمی‌آمد و پیامبر(ص) از نپذیرفتن آن‌ها توسط مردم واهمه داشت؟ بسیار آشکار است که به هیچ روی ممکن نیست بیان محبوبیت و یا ناصر بودن علی(ع) زمینه پذیرش نداشته باشد و عکس‌العملی را برانگیزد که پیامبر(ص) از آن واهمه داشته باشد. بنابراین پس از نفی امکان اراده معنای «ناصر» یا «محبوب» در حدیث غدیر، معنای «اولویت» معنایی صحیح خواهد بود.

علامه امینی درباره نزول آیه شریفه *والله يعصمک من الناس* (مائده، ۶۷) درباره حادثه غدیر و نیز بیمناکی رسول خدا(ص) از بیان این مطلب، سی مصدر از اهل سنت را نام می‌برد. (۴۳)

اما روایاتی که بیانگر بیم رسول خدا(ص) از بیان این حدیث است، مناشد و احتجاج امیرالمؤمنین(ع) به هنگام خلافت عثمان است که آن را جوینی در «فرائد السمطين» آورده است. (۴۴) و نیز علامه امینی آن را از سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و بدخشی در «نزل الابرار» و حافظ حسکانی در «شواهد التنزیل» و حافظ ابن مردویه و برخی دیگر نقل می‌کند. (۴۵)

این نکته البته آشکار است که این بیم موجب نقص و ایراد (معاذ الله) بر حضرت نبی اکرم(ص) نمی‌شود، زیرا آن حضرت نه بر خویش که از اختلاف امت و ایجاد و آشوب توسط منافقان ترسید. خداوند درباره حضرت موسی(ع) نیز فرمود: *فاوجس فی نفسه خیفه موسی طه، ۶۷*»

اضافه بر آنچه گذشت. علامه میرحامد حسین، حدیث غدیر را از طرق مختلف دیگری نقل می‌کند که در آن نقلها به جای جمله «من کنت مولاة ...» عبارت دیگری آمده است که به خوبی نشانگر فهم راویان از عبارت رسول خدا(ص) است و برای مخالفان چاره‌ای جز پذیرش معنای «اولی» باقی نمی‌گذارد. در این نقلها، حدیث غدیر این گونه آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» (۴۶) در یکی از نقل‌های حموی در «فرائد

السطین» نیز آمده است: «من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه. فانزل الله تعالی ذکره: اليوم اکملت لکم دینکم». (۴۷)

اکنون بد نیست به برخی ادعاهای که به وجه ادبی حدیث غدیر اشاره دارند، نظری بیفکنیم تا معلوم شود که آیا در زبان عربی کلمه «مولی» به معنای «اولی» استعمال می‌شود یا چنانکه ادعا کرده‌اند هیچ کس چنین استعمالی را مجاز نمی‌داند. بی پایگی این اشکال آن قدر واضح است که «چلبی» در حاشیه‌اش بر «مواقف» در این قسمت از سخن قاضی عضد الدین ایجی می‌نگارد:

از این اشکال جواب داده شده است که «مولی» به معنای «متولی» و «صاحب امر» و «اولی به تصرف» در لغت عرب شایع است و از پیشوایان لغت عرب نقل شده است. ابو عبیده گفته است: «هی مولاکم ای اولی بکم» و پیامبر (ص) فرموده است: «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها... یعنی اولی به آن زن و مالک تدبیر امر او». مراد از اینکه «مولی» به معنای «اولی» است، این است که «مولی» اسمی است که به معنای صفت «اولی» می‌آید نه اینکه کلمه «مولی» صفت است. پس این اعتراض که اگر مولی به معنای «اولی» است چرا نمی‌توان آن را به جای «اولی» استعمال نمود، صحیح نخواهد بود. (۴۸)

علامه میرحامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عبارات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معنای «اولی» صحیح دانسته‌اند با شرح حال آنان و موضع سخن آن‌ها بیان کرده است. (۴۹)

علامه امینی از گروه بسیاری که از پیشوایان ادبیات عربی شمرده می‌شوند اعتراف به این نکته را نقل نموده است؛ از جمله: فزاء، سجستانی، جوهری، قرطبی، ابن اثیر. (۵۰)

در احادیث دیگر نیز مولی به معنای اولی آمده است، از جمله روایتی است، که بسیاری از اهل لغت به آن استشهاد جسته‌اند که پیامبر (ص) فرمود:

ایها امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل. (۵۱)

علامه امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که



برای کلمه مولی ذکر شده است، تمامی آن‌ها را به معنای اولی برمی‌گرداند و ادعا می‌کند که در تمام آن‌ها جهت اولویتی بوده است که کلمه مولی به آن‌ها اطلاق شده است و چون از کلمه مولی معنای اولی تبادر می‌کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر (ص) روایت کرده است که:

عبد به سید و آقای خویش، مولی نگوید چرا که مولی خداوند است. (۵۲)  
 برای روشن شدن این مطلب کافی است که به سخن شیخ سلیم البشیری، شیخ جامع الازهر مصر توجه کنیم که پس از بیان استدلالی سید شرف الدین درباره اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی هست می‌نویسد:  
 من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می‌گویید (اولی) دلالت دارد. (۵۳)

این نکته نیز قابل یادآوری است که مولی به معنای محبوب چنانکه ابن حجر و برخی دیگر مدعی شدند و روایات غدیر را بر آن حمل کردند، در ادبیات عرب جایی ندارد، چنانکه علامه میرحامد حسین می‌نویسد:  
 هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معانی «مولی» ندانسته است:

صاح اللغه، قاموس اللغه، فائق، النهاية، مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغة، المغرب، مصباح المنیر. (۵۴)

پایان این بخش از سخن را قسمتی از گفتار خود ابن حجر قرار می‌دهیم. او با اینکه به شدت مخالف است که کلمه مولی به معنای اولی باشد، ولی خود در چند سطر بعد سخن خود را فراموش می‌کند و می‌گوید: ابوبکر و عمر همین معنای اولی را از حدیث غدیر فهمیدند. ابن حجر می‌نویسد:

اگر بپذیریم که مراد از حدیث غدیر، اولی است، باید گفت که منظور، اولی به امامت نیست، بلکه اولی به اطاعت است و همین معنا صحیح است، زیرا ابوبکر و عمر همین معنا (اولی به اطاعت) را فهمیدند و از این روی گفتند: امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة. (۵۵)

همچنین بنا به نقل میرحامد حسین، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی در «ذخیره المال» مدعی همین مطلب شده است و گفته است:

والمراد بالتولی، الولاية وهو الصديق الناصر او اولی بالاتباع والقرب منه وهذا الذی فهمه عمر من الحدیث فانه لما سمعه قال: یهنگ یابن ابی طالب... (۵۶)

**چهارمین اشکال**، انکاری یکی از شواهدی است که شیعه با آن برخلافت امیرالمؤمنین علی (ع) استدلال می‌کند، و آن جملات پیامبر (ص) در صدر حدیث است که فرمود: «ألسنت اولى بكم من انفسكم؛ آیا من نسبت به شما از خود شما اولی و سزاوارتر نیستم؟»، سپس فرمود: «هرکه من اولی به اویم علی اولی به اوست».

برخی از علمای اهل تسنن جملات صدر حدیث را منکر شده‌اند؛ از جمله قاضی عضالدین ایجی می‌نویسد:

بر فرض که بپذیریم این حدیث صحیح است، ولی باید گفت راویان، قسمت اول حدیث را نقل نکرده‌اند، پس ممکن نیست که به این جملات (السنت اولى بكم) برای اثبات اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است استدلال نمود. (۵۷)

در پاسخ بدین اشکال باید گفت اگر هم فرضاً صدر روایت نمی‌بود، با استدلال‌های گذشته جای شبهه‌ای باقی نماند که مراد از کلمه مولی، همان اولی است. اکنون ببینیم این ادعا تا چه حد با واقعیت‌های تاریخی سازگار است. قبلاً در متنی که نقل کردیم دیدیم که جملات اولیه حدیث در مصادر معتبر اهل سنت آمده است.

علامه امینی جملات صدر روایت را از شصت و چهار نفر از بزرگان اهل حدیث از عامه، از جمله: احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی و... نقل می‌کند. (۵۸)

علامه میرحامد حسین نیز همین اشکال را از «نهاية العقول» فخر رازی نقل کرده و سپس در پاسخ، مصادر بسیار متعددی از اهل سنت را که صدر حدیث را روایت کرده‌اند معرفی می‌کند؛ از جمله: احمد بن حنبل، ابن کثیر، نسائی، سمهودی، هندی در «کنز العمال»، طبرانی و سمعانی و بسیار دیگر. (۵۹)

ابن حجر در «صواعق المحرقة» چون به بی‌پایگی این اشکال پی برده است آن را مطرح نمی‌کند و وجود صدر حدیث را در روایات صحیحی می‌پذیرد. (۶۰)

**پنجمین اشکال** که برخی در پیشگاه حدیث غدیر آورده‌اند این است که پس از پذیرش معنای اولی در حدیث غدیر، اولویت در تصرف را نمی‌پذیرند، بلکه می‌گویند علی (ع) اولی است، ولی در اطاعت و تقرب جستن به وی

نه اینکه اولی به تصرف باشد تا دلالت بر خلافت وی کند.

این، سخن قاضی ایجی است. (۶۱) ابن حجر نیز ضمن بیان همین اشکال مدعی شده است که منظور از حدیث به طور قطع همان اولویت است، ولی اولویت در اطاعت و قربت. همین معنا را نیز ابوبکر و عمر از حدیث غدیر فهمیده‌اند و از این روی در تبریک به علی (ع) گفتند: «امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه»، و نیز گفتار عمر که به علی (ع) می‌گفت: «آئه مولای؛ او مولای من است» به همین معناست. (۶۲)

نظیر همین سخن قبلاً از شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی گذشت. پاسخ به این اشکال با نگاهی به صورت کامل روایت که قبلاً مصادر متعدد آن بیان شد کاملاً آشکار و بدیهی است. پیامبر (ص) در ابتدا جمعیت را مخاطب قرار داده و از آنان می‌پرسد: «ألست اولی بکم من انفسکم» و پس از پاسخ مثبت جمعیت می‌فرماید: «هرکس من اولی به او هستم علی (ع) نیز اولی به اوست». در حقیقت صدر سخن نوعی استدلال و زمینه سازی برای سخن بعدی است. اگر کلمه «اولی» در قسمت اول سخن به یک معنا باشد و کلمه «مولی» در قسمت دوم به معنای دیگری باشد، در سخن مغالطه صورت گرفته است. درست بدان می‌ماند که شخصی گروهی را مخاطب قرار دهد و از آنان بپرسد: آیا عین (به معنی طلا) فلزی گرانبها نیست؟ و پس از اعتراف مخاطب به درستی این سخن بگوید: پس عین (به معنی چشم) از فلز ساخته شده است.

در اینجا زیبنده است که قسمتی از نوشتار زیبای ابن بطریق را بیاوریم، وی می‌نویسد:

اگر کسی بگوید: آیا فلان خانه من در فلان مکان را می‌شناسید؟ و مخاطبان اعتراف کنند که خانه او را می‌شناسند، سپس بگوید: خانه ام را وقف نمودم، در این صورت اگر شخص دارای خانه‌های متعددی باشد، هیچ کس شک نمی‌کند که این صیغه وقف مربوط به همان خانه‌ای است که قبلاً درباره آن سخن گفت و از مخاطبان اعتراف گرفت.

و نیز اگر بپرسد: آیا برده من فلانی را می‌شناسید و قبول دارید که او برده من است؟ و مخاطبان اعتراف کنند، سپس بدون فاصله بگوید: برده ام آزاد

است، بدون هیچ تردیدی هر انسان عاقلی می‌گوید این آزاد سازی مربوط به همان برده‌ای است که قبلاً از او سخن رفت، و معنی ندارد که این آزاد سازی را مربوط به برده دیگری بدانند که سخن از او نرفته و مورد بحث و صحبت نبوده. (۶۳)

بنابراین اولویت بکار رفته در جمله دوم رسول خدا (ص) به همان اولویتی است که در جمله اول بکار رفته است و پیامبر (ص) دامنه همان اولویتی که برای خداوند و خویش بر مؤمنان اثبات کرد، به علی (ع) نیز توسعه داد و او را بدان مقام منصوب نمود و این همان مقام با عظمتی بود که پیامبر (ص) آن را اکمال دین خواند و فرمود: «این عظمت را که خداوند به اهل بیتم ارزانی داشت به من تبریک بگوئید». و ابوبکر و عمر و سپس همه مسلمانان حاضر به علی (ع) تبریک گفتند. (۶۴) حسان بن ثابت درباره این ماجرا شعر سرود. برخی منافقان آن را برنتابیدند و بر خویش نفرین فرستادند (سئل سائل بعذاب واقع).

علاوه بر این بر فرض که مقصود از اولویت، اولویت در اطاعت و قرب باشد، آیا پس از رسول خدا (ص) در جریان خلافت، علی (ع) مطیع بود یا مطاع؟ آیا با وی مشورت کردند و نظر او را مقدم داشتند و یا به اعتراف همه مورخان او از بیعت کردن کناره‌گیری نمود و به عمل ایشان رضایت نداد؟ بنا به اعتراف برخی مورخان او را تهدید به کشتن و آتش زدن خانه‌اش نمودند و در نهایت پس از شهادت همسر بزرگوارش بیعت نمود.

اصولاً اطاعت کامل وقتی میسر می‌شود که شخص حاکم جامعه باشد، و الاً مطاع نخواهد بود، بلکه خواسته یا ناخواسته فرمانبر دیگران خواهد بود، پس حتی اگر معنای روایت، اولی به اطاعت و قرب باشد نیز دلیل بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین (ع) است.

**ششمین اشکال** عده‌ای گفته‌اند: اگر بپذیریم که حدیث غدیر اولویت در تصرف (که معنایش همان خلافت و امامت است) را ثابت می‌کند، پس مقصود از آن، خلافت در نهایت کار و در مآل امور است؛ یعنی پس از سه خلیفه دیگر. به عبارت دیگر، علی (ع) هنگامی خلیفه است که با او بیعت شود و چون پس از سه خلیفه دیگر با او بیعت شد، پس این روایت دلالت

بر اولویت علی (ع) پس از آن سه شخص دارد؛ پس منافاتی ندارد که پس از پیامبر (ص) سه تن خلیفه بشوند و در نهایت علی (ع) به ولایت برسد. این شبهه را فخر رازی مطرح کرده است و پس از او نیز دیگران نظیر قاضی عضدالدین ایجی (۶۵) چلبی (۶۶)، ابن حجر (۶۷) و شیخ سلیم البشیری (۶۸) آن را تکرار نموده‌اند.

آیا اگر پیامبر (ص) می فرمود: «من کنت مولا فلهذا علی مولا بعدی» چنانکه در روایات بسیار دیگر فرموده است (۶۹) باز نمی گفتند: بعدیت می تواند بعد از سه خلیفه دیگر باشد و علی (ع) بعد از سه خلیفه دیگر خلیفه رسول خدا (ص) است؟ و یا اگر می فرمود: «علی خلیفتی بلا فصل» باز مدعی نمی شدند که کلمه «بلا فصل» مطلق است و به خلافت سه خلیفه نخستین به دلیل اجماع اطلاق کلام رسول خدا (ص) تخصص یافته است و مفاد آن این است که: علی خلیفه بلا فصل بغیر هذه الثلاثة؟ اگر مراد رسول اکرم (ص) از اولویت علی (ع) اولویت و خلافت او به هنگام بیعت مردم پس از بیست و پنج سال بوده است، این چه فضیلتی برای علی (ع) است و چه جای تبریک دارد؟ آیا آن همه ترس و بیم و آن همه خوشحالی و سرور و نقل روایت و بیان فضیلت، همه و همه لغو و بیهوده و گزاف و تنها برای بیان امری بدیهی و مسلم بوده است و هیچ گونه اختصاص و امتیازی را برای علی (ع) ثابت نمی کند؟! براستی اگر این حادثه عظیم الهی و دینی و دنیایی را در حد یک انتصاب دنیایی و آن هم در حد قلمروی کوچک پایین آوریم و فرض کنیم که زمامدار یک مملکت همه افراد ملت را جمع کند و به آن‌ها بگوید: مرگ من نزدیک شده است و بزودی از میان شما می روم اکنون این شخص را به همان ولایت و زمامداری که خود داشتم منصوب می نمایم، کدام فرزانه است که مدعی شود منظور او ولایت و خلافت آن شخص در عاقبت کار و نهایت امر بوده است و منافاتی ندارد که چندین نفر قبل از او حکومت را در دست بگیرند و سالیان طولانی فرد تعیین شده را از کوچکترین مقامات حکومتی به دور دارند؟ چگونه ممکن است خلافت را که به نص قرآن (نزل آیه الیوم اکملت... در این واقعه) اکمال دین است و عدم اعلام آن مساوی با عدم ابلاغ تمامی رسالت الهی است (وان لم تفعل فما

بلغت رسالتی که مربوط به خلافت پس از سه نفر از حاضران در جلسه باشد، اما پیامبر (ص) هیچ اشاره‌ای به افراد مقدّم براو نکند باینکه می‌دانند این مسئله موجب اختلافات بسیاری خواهد شد و خونهای بسیاری برای آن ریخته خواهد شد.

ابوبکر و عمر پس از واقعه غدیر، علی (ع) را مولای خود دانستند و به او تبریک گفتند. اگر مراد از حدیث غدیر ولایت علی (ع) پس از درگذشت سه خلیفه باشد، پس علی (ع) مولای آنان نیست، چون آن‌ها در زمان ولایت علی (ع) نیستند تا علی (ع) نسبت به آنان مولی و اولی به تصرف باشد.

**هفتمین اشکال** که برخی مطرح کرده‌اند آن است که اگر حدیث غدیر بر امامت و خلافت علی (ع) دلالت کند، لازم می‌آید در حالی که رسول خدا (ص) زنده‌اند، علی (ع) امام باشد، چراکه در حدیث غدیر نیامده است که علی (ع) پس از من مولای شماست، پس معلوم می‌شود منظور از حدیث غدیر چیزی است که حتی در زمان حیات رسول خدا (ص) نیز برای علی (ع) ثابت بوده است و آن همان معنای محبت یا نصرت و امثال آن خواهد بود.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که با توجه به شواهد و دلایلی که آورده شد منظور از حدیث غدیر، ولایت و امامت علی (ع) است و چون حقیقت این کلام، خلافت او از زمان صدور حدیث غدیر است و این نیز ممکن نیست، پس باید به قاعده کلی و همیشگی مراجعه شود که مطابق آن هنگام تعذر حقیقت به اقرب المجازات مراجعه می‌شود؛ و در حدیث غدیر چون نمی‌تواند خلافت از زمان رسول خدا (ص) شروع شود پس باید به نزدیک‌ترین معنای مجازی مراجعه شود، و آن خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم (ص) است.

برخی دیگر از دانشمندان گفته‌اند: در حقیقت از همان زمان حیات رسول خدا (ص) خلافت علی (ع) آغاز شد و علی (ع) بدین مقام منصوب شد، ولی شرط فعلیت آن، رحلت رسول خدا (ص) بود، همان‌گونه که فقها در باب وصیت معتقدند که تملیک از همان زمان وصیت است؛ یعنی موصی در زمان حیات فرد، موصی له را مالک می‌کند، ولی شرط فعلیت

ملکیت، تحقق مرگ موصی است. در موارد تعیین ولیعهد در مناصب سیاسی نیز این گونه است که زمامدار قبلی، زمامدار پس از خود را در حیات خود منصوب می‌کند ولی شرط تحقق آن، مرگ زمامدار قبلی است، و رسول خدا(ص) با بیان نزدیک شدن زمان رحلت خویش به طور آشکار روشن نمود که انتصابی که در روز غدیر صورت می‌گیرد، تعیین تکلیف امت اسلامی پس از وفات اوست.

**هشتمین اشکال**، سخن ابن حجر است، او می‌گوید:

اگر مقصود رسول خدا(ص) در حدیث غدیر خلافت و امامت علی(ع) بود، چرا به جای کلمه «مولی» کلمه «خلیفه» را بکار نبرد، پس اینکه رسول خدا(ص) به جای کلمه خلیفه کلمه مولی را بکار برده دلیل آن است که مقصود او خلافت علی(ع) نبود. (۷۰)

در پاسخ باید گفت اگر بنا بر توجیه روایات و محمل تراشیها و تفسیرهای نابجا باشد با هیچ عبارتی نمی‌توان مطلبی را اثبات کرد. آیا اگر پیامبر(ص) به جای کلمه مولی کلمه خلیفه را بکار می‌برد، آنان که حدیث غدیر را باین همه وضوح توجیه کرده‌اند نمی‌گفتند منظور از خلیفه، خلیفه در ردّ امانات و ادای دیون و امثال آن است؟ و یا ادعا نمی‌کردند منظور از خلیفه، امام است ولی بالمآل و در نهایت، پس منافات با خلافت دیگران قبل از او ندارد. حقیقت آن است که رسول خدا(ص) با هر زبانی خلافت و امامت علی(ع) را بیان کرد. مگر نه آن است که در روایات بسیاری با عنوان «خلیفه من» علی(ع) را معرفی کرده است، پاسخ ابن حجر و امثال او به آن روایات چیست؟

به عنوان نمونه چند مورد از روایاتی که رسول خدا(ص) در آن‌ها علی(ع) را به عنوان خلیفه خود نام برده است از مصادر عامه بیان می‌کنیم:

۱. تاریخ الامم والملوک، حافظ ابن جریر الطبری، ج ۱، ص ۵۴۱؛
۲. الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛
۳. کنز العمال، العلامة المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛
۴. المستدرک علی الصحیحین، الحافظ الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۳؛
۵. التلخیص، الحافظ الذهبی (چاپ شده در حاشیه مستدرک حاکم)، ج ۳، ص ۱۳۳.

اضافه بر این‌ها علامه امینی در روایت رسول اکرم (ص) لفظ «خلیفتی» را از منابع بسیار متعدد روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نظیر: مسند احمد حنبل، تفسیر کشف البیان ثعلبی، جمع الجوامع سیوطی و خصائص نسائی نقل می‌کند. (۷۱)

**نهمین اشکال** چنین قابل طرح است که اگر این روایت دلالت بر خلافت بلافصل علی (ع) دارد، چرا آن حضرت و یا اصحاب او به این روایت استدلال و احتجاج نکردند.

ابن حجر هیثمی می‌نویسد:

چگونه حدیث غدیر نص در امامت علی (ع) است، در حالی که او یا عباس و یا شخص دیگری به آن احتجاج و استدلال نکردند، پس سکوت او از استدلال به این روایات تأیید خلافتش در نزد هر کس که کمترین عقلی داشته باشد دلیل آن است که او می‌دانست این روایت نص بر خلافت او نیست. (۷۲)

با یک نگاه به مصادر تاریخی بطلان این گونه‌اشکالها واقع می‌شود. علامه امینی احتجاجات امیرالمؤمنین (ع) را به روایت غدیر از منابع گوناگون اهل سنت و از دانشمندان بزرگی نظیر: خوارزمی در «مناقب»، جوینی در «فراند السمطین» و نسائی در «خصائص» و ابن حجر عسقلانی در «الاصابة» و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ابن مغازلی در «مناقب» و حلبی در «سیره» اش و نیز بسیاری دیگر نقل می‌کند. برخی از این احتجاجات قبل از ایام خلافت و برخی در ایام خلافت آن حضرت بوده است. (۷۳)

محمد بن محمد الجزری دمشقی نیز در احتجاج حضرت فاطمه (س) را به این حدیث شریف نقل می‌کند. (۷۴)

قندوزی در «ینایع المودة» احتجاج امام حسن مجتبی (ع) به این حدیث را نقل کرده است، (۷۵) همان گونه که تابعی بزرگ سلیم بن قیس، احتجاج امام حسین (ع) را به این حدیث در محضر صحابه و تابعین در سرزمین منا ذکر نموده است. (۷۶)

احتجاج بسیاری دیگر از ائمه می‌توان در کتاب شریف «الغدیر» مشاهده نمود. (۷۷)

با توضیحی که درباره سکوت امیرالمؤمنین (ع) در ایام خلفای سه‌گانه خواهیم داد روشن‌تر خواهد شد که چرا این احتجاجات و استدلالات فقط



در حد اتمام حجت و بیان حقیقت بود و اصرار بیشتری برای اثبات و ایضاح آن نشده است. در این نوشته از ذکر احتجاج و استدلال آن حضرت که در موارد مختلف و در منابع شیعی ذکر شده است نیز چشم پوشیدیم.

**دهمین اشکال** آن است که همه می‌دانند امیرمؤمنان (ع) اگرچه در ابتدای خلافت ابوبکر با وی بیعت نکرد و همراه با او گروه بنی‌هاشم نیز از بیعت خودداری نمودند، ولی بالاخره پس از مدتی این خلافت را پذیرفت و با آرا و نظرات خود نیز این خلفا را یاری می‌رساند. برآستی اگر حدیث غدیر و امثال آن بر خلافت وی دلالت می‌کرد و خلافت دیگران غاصبانه بود چرا علیه آن قیام نکرد و بدین ظلم بزرگ‌گردن نهاد؟ این یکی از اشکالاتی است که برخی از دانشمندان سنی نظیر ابن حجر هیتمی (۷۸) و نیز شیخ سلیم البشیری (۷۹) مطرح نموده‌اند. شیخ سلیم البشیری می‌نگارد:

ما انکار نمی‌کنیم که بیعت ابوبکر از روی مشورت و تفکر و بررسی نبوده بلکه ناگهانی و بدون بررسی انجام شد. انصار و رئیسشان مخالفت کردند و بنی‌هاشم و دوستانشان از مهاجرین و انصار کناره‌گیری نمودند، ولی بالاخره در نهایت همگی خلافت ابوبکر را گردن نهادند و بدان راضی شدند و اجماع بر خلافت ابوبکر منعقد شد. (۸۰)

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: آری، پذیرش نهایی بیعت ابوبکر از سوی برخی مسلمانان مورد انکار نیست. اگرچه گروهی نظیر سعد بن عباده هرگز آن را نپذیرفتند تا زمانی که ترور شدند. ولی باید دید آیا این پذیرفتن به معنای قبول استدلال و قبول حقانیت خلافت ابوبکر بوده است و یا سر دیگری داشته است. در مراجعه به روایات می‌بینیم که شخص پیامبر (ص) به نوعی استیثار و انحصار طلبی بعد از خود اشاره کرده است و به مسلمانان توصیه کرده است که در این شرایط برای حفظ اصل اسلام سکوت کنند، همان گونه که در روایات اهل بیت (ع) و خطبات امیرالمؤمنین (ع) نیز به این مطلب اشاره شده است. از این روی مسلمانانی که در مسیر ولایت انحراف می‌دیدند با توجه به نهضت‌های انحرافی نظیر: قیام مسلمة و سجاج و نهضت رده و حرکت‌های منافقین در میان مسلمین و حرکت نظامی روم و سایر مشکلات، اصل اسلام را در خطر می‌دیدند، از این روی در مقابل آن انحراف در

حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتند بردباری پیشه کردند. (۸۱)  
 اکنون به برخی از روایاتی که رسول اکرم (ص) در این باره بیان فرموده  
 است اشاره می‌کنیم: مسلم در صحیحش نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:  
 انّھا ستکون بعدی اثرة وامور تنکرونها، قالوا: یا رسول الله! کیف تامر من  
 ادرك مئا ذلک؟ قال: توذون الحق الذی علیکم تسئلون الله الذی لکم؛ (۸۲)  
 پس از من انحصار طلبی و اموری که ناپسند و ناخوش دارید خواهید  
 دید. اصحاب سؤال کردند: آن کس را که این زمان را دریافت چه فرمان  
 می‌فرماید؟ فرمود: آن حق که بر عهده دارید بگذارید و حقی که از آن  
 شماست از خدای درخواست کنید. در روایتی دیگر فرمود:  
 ستلقون بعدی اثرة فاصبروا حتی تلقون علی الحوض؛ (۸۳)  
 پس از من دچار انحصار طلبی خواهید شد صبر کنید تا نزد حوض [کوثر]  
 به ملاقاتم برسید.

در روایتی دیگر حدیفه می‌گوید: به پیامبر (ص) عرض کردم: یا رسول الله ما  
 در جاهلیت در شر و بدی بودیم و خداوند خیر و نیکی بر ایمان آورد که اکنون  
 در آن به سر می‌بریم، آیا پس از این نیکی، شر و بدی خواهد بود؟ فرمود:  
 آری، پیشوایانی که هدایت مرا نمی‌پذیرند و به سنت من عمل نمی‌کنند ...  
 گفتم وظیفه من چیست؟ فرمود: می‌شنوی و اطاعت امر می‌کنی اگر چه بر  
 پوست بدنت نواختند (تورا زدند) و مالت را گرفتند بشنو و اطاعت کن. (۸۴)  
 روایات بسیار دیگری به همین مضمون در کتاب امارت «صحیح مسلم»  
 آمده است و نیز نظایر آن را الممتقی الهندی در «کنز العمال» (ج ۶، ص ۵۰)  
 ذکر نموده است.

**یازدهمین اشکال** که به نظر ما اساسی‌ترین اشکال است و بقیه اشکالات  
 پس از این و برای توجیه این اشکال مطرح شده است. این اشکال دارای روح  
 و باطنی سیاسی است.

برخی از عالمان عامه گفته‌اند: چگونه ممکن است رسول خدا (ص)  
 همه صحابه را به امامت علی (ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخالفت  
 برخیزند. به عبارت دیگر برای ردّ تمامی نصوص و استدلالات همین کافی  
 است که ما می‌بینیم صحابه رسول خدا (ص) به آن عمل نکرده‌اند، و

اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترند) بپذیریم ناچاریم صحابه رسول خدا(ص) و سلف صالح را متهم به زیرپا گذاشتن حق کنیم و البته این ممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترک می‌کنیم و می‌گوییم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است.

این، مضمون سخنی است که ابن حجر در «صواعق» (۸۵) آورده است و صریح سخنی است که شیخ سلیم البشیری در «المراجعات» نوشته است، او می‌نویسد: اهل بصیرت نافذ و صاحبان تفکر صحیح صحابه را از مخالفت با رسول خدا(ص) منزّه می‌دانند، پس ممکن نیست که نصی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اولی و دومی و سومین شخص روی آورند. (۸۶) نیز در جایی دیگر می‌نویسد:

من یقین دارم که احادیث، برگفته‌های شما دلالت می‌کند و اگر نبود که لازم است عمل صحابه را حمل بر صحت کنیم من مطیع حکم شما می‌شدم و سخنان را می‌پذیرفتم ولی چاره‌ای جز دست برداشتن از ظاهراین روایات نیست تا اقتدا به سلف صالح کرده باشیم. (۸۷)

همچنین می‌نگارد: حمل عمل صحابه بر صحت و درست دانستن عمل آنان موجب می‌شود که حدیث غدیر را تأویل کنیم چه متواتر باشد یا غیر متواتر. (۸۸)

در پاسخ بدین اشکال در ابتدا گفتگوی میان ابن ابی الحدید معتزلی و نقیب ابوجعفر العلوی را می‌آوریم و سپس به توضیح بیشتر جواب می‌پردازیم:

ابن ابی الحدید می‌گوید: چون این جمله امام امیرالمؤمنین (ع) (کانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین) را در محضر ابوجعفر العلوی می‌خواندم گفتم: منظور امام (ع) کدام روز است، روزی که سقیفه بنی ساعده پس از رحلت رسول خدا(ص) تشکیل شد و با ابوبکر بیعت شد یا روز شورای خلافت که به انتخاب عثمان منجر شد؟ و جواب داد: منظور روز سقیفه است. به وی گفتم: دلم راضی نمی‌شود که به صحابه رسول خدا(ص) نسبت نافرمانی و معصیت بدهم و بگویم نص صریح او را رد کرده‌اند.

او پاسخ داد: آری من نیز راضی نمی‌شوم که به رسول خدا(ص) نسبت اهمال کاری و سهل انگاری در امر امامت امت بدهم و بگویم او مردم را

سرگردان و بی سرپرست در هرج و مرج گذاشت و رفت. او از مدینه خارج نمی شد مگر آنکه امیری را تعیین می کرد، در حالی که زنده بود و از مدینه هم زیاد دور نشده بود، پس چگونه برای زمان پس از مرگ که نمی توان آنچه را بعد پیش می آید اصلاح کرد کسی را تعیین نکرد. (۸۹)

تعبیر پر معنای علامه امینی در «الغدیر» نیز اشاره به همین نکته دارد، آنجا که می نگارد:

خوش گمانی دیگران به سلف که در امر خلافت دخالت نمودند، موجب شده است که نصوص و روایات صریح پیامبر (ص) را تغییر دهند، ولی خوش گمانی یقینی ما به رسول خدا (ص) ما را وادار می کند که بگوییم او آنچه را که امتش لازم داشتند و برایشان ضروری بود هرگز ترک نکرد و اهمال و مسامحه روا نداشت. (۹۰)

پس از این می آوریم که تاریخ بیانگر این نکته است که متأسفانه در برخی موارد صحابه رسول خدا (ص) علی (ع) رغم دستور صریح او، بدان وقعی نگذاشتند. قبل از بیان این موارد، سخن علامه سید شرف الدین را درباره بی توجهی صحابه به نصوص امامت بیان می کنیم: او می نگارد:

مسلمانان در امور عبادی مطیع رسول خدا (ص) بودند، ولی در امور سیاسی گاه مخالفت می نمودند و عذر آنان این بود که گمان می کردند آن ها در این امور همانند عبادات ملزم به اطاعت نیستند و حق اظهار نظر بر خلاف سخن رسول خدا (ص) را دارند، در ماجرای خلافت برخی از صحابه گمان کردند که مردم به خلافت علی (ع) رضایت نخواهند داد، چرا که بسیاری از افراد قبایل مختلف در جنگهای اسلام به شمشیر او کشته شده اند و از طرفی از عدالت شدید او می ترسیدند و می دانستند او بر اساس حق خالص عمل خواهد نمود. از طرفی عده بسیاری بر فضیلت های او حسد می بردند. همه این جهات باعث شد که گمان کنند امر خلافت علی (ع) استوار نخواهد شد. پس برای اینکه امت دچار اختلاف نشوند، بالاینکه می دانستند پیامبر (ص) علی (ع) را به خلافت نصب کرده است، دست از نصوص برداشتند و برخلاف نصوص با دیگران بیعت نمودند. البته این اجتهاد در مقابل نص صریح رسول خدا (ص) بود و آنان از این

گونه اجتهادات داشتند. (۹۱)

**اکنون به چند مورد از مخالفت صحابه با نصوص قطعی رسول خدا(ص) اشاره می‌کنیم:**

یکی از مهمترین اجتهادهای صحابه و مخالفت آنان با دستور صریح رسول خدا(ص) جریان روز رحلت رسول خداست آنگاه که فرمود: بیایید برایتان نوشته‌ای بنگارم که هرگز گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر(ص) غلبه کرده است. (۹۲) و یا بنا به نقلی دیگر گفت: پیامبر(ص) هذیان می‌گوید. (۹۳) تفصیل این جریان و نیز پاسخ بسیار زیبا و مستدل به عذرهای برخی را می‌توان در کتاب «المراجعات» (ص ۲۴۰) خواند.

از جمله این موارد، ماجرای صلح حدیبیه است که چون پیامبر(ص) صلح نمود، سه بار فرمود: برخیزید و از احرامم خارج شوید و سرها را در همین مکان بتراشید؛ ولی هیچ کس از حاضران در آن جمع اعتنا نکرد و پیامبر(ص) از روی خشم به خیمه ام‌السلمه رفت. این جریان را مورخان اسلامی بیان نموده‌اند از جمله منابع زیر:

ابن کثیر در «البدایة والنهایة»، ج ۴، ص ۱۷۰ و ص ۱۷۸؛

طبری در «تاریخ الامم والملوک»، ج ۲، ص ۱۲۴؛

ابن اثیر در «الکامل»، ج ۲، ص ۲۰۵.

از دیگر موارد، اعتراض به امارت اسامه بن زید در لشکری که بنا بود به طرف موته حرکت کند و همراهی با او است، باینکه رسول اکرم(ص) دستور اکید به همراهی اصحاب با اسامه داده بود، ولی لشکر او تا هنگام وفات رسول خدا(ص) به طرف میدان نبرد حرکت نکرد. (۹۴)

از دیگر موارد، اعتراض عمومی به تقسیم غنائم در جنگ حنین است که در «البدایة والنهایة» (۹۵) و «تاریخ الامم والملوک» (۹۶) و سایر مصادر آمده است.

این موارد تأییدکننده نظریکی از دانشمندان سنی است که می‌نویسد:

اصولاً نظریه عدالت صحابه نظریه‌ای سیاسی و طرحی اموی است که بنی‌امیه برای توجیه سیاستهای ضد اسلامی خود آن را ساخته و پرداخته و در موارد مختلفی از آن بهره بردند. (۹۷)

این نکته نیز مخفی نیست که تمامی حاضران در صحنه غدیر و نیز

همگی صحابه رسول اکرم (ص) در مدینه نبودند، بلکه در سراسر کشور پهناور اسلامی زندگی می‌کردند و شهر مدینه حداکثر گنجایش سه چهار هزار نفر را داشته است، عده زیادی از آنان نیز مهاجرانی «موالی» بودند که دارای پایگاه سیاسی اجتماعی نبودند و کسی به نظریات آنان اعتنایی نمی‌کرد و مورد رایزنی قرار نمی‌گرفتند. اضافه بر این‌ها نظام قبیله‌ای حاکم بر جامعه آن روزگار، داشتن رأی سیاسی و دخالت در امور کشورداری را به عده‌ای محدود از رؤسای قبایل و به اصطلاح ریش سفیدها محدود کرده بود و نظریه دیگران محلی از اعراب نداشت.

پس از صحابه مدینه، تنها برخی سران قبایل حق اظهار نظر داشتند که عده‌ای از برجسته‌ترین آن‌ها نظیر عباس عموی پیامبر (ص) و علی (ع) و زبیر و برخی دیگر از بیعت کناره جسته و در خانه علی (ع) تحصن اختیار کرده بودند. گروهی هم همچون سعد بن عباد و فرزندش قیس بن سعد به صورت آشکار مخالفت خود را باین بیعت و پشت پازدن به نصوص پیامبر (ص) اظهار داشتند. پس این مخالفت صریح با نصوص متواتر رسول خدا (ص) توسط گروهی اندک صورت گرفت و پس از بیعت با ابوبکر که ناگهانی و بدون تفکر و رایزنی (فلته) انجام گرفت مردم در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتند، مخصوصاً آن روز نظریه‌ای مطرح شد که اگر یک نفر با شخص بیعت کرد همه باید با او بیعت کنند و الا کشته خواهند شد. بدین سان بود که وقتی امیر المؤمنین (ع) نصوص متواتر پیامبر (ص) را به مردم یاد آور شد، آنان عذر را آوردند که کار از کار گذشت و ما در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتیم. (۹۸)

اما اصحابی که در مدینه نبودند، با نبود امکانات اطلاع رسانی در آن زمان مدت زمانی گذشت که با خبر شدند. آنان بطور طبیعی از مدینه حرف شنوی داشتند چرا که با خود می‌گفتند. تا آخرین لحظه بالای سر پیامبر (ص) بوده‌اند، شاید پیامبر (ص) طرحی جدید و سخن دیگری را با آنان مطرح کرده است. اگر چه برخی آنان هنگامی که از نقشه با خبر شدند با آن مخالفت کرده و جان بر سر این کار گذاشتند (مالک بن نویره). (۹۹)

بدین سان بود که غدیر فراموش شد و به صورت انکار شگفت تاریخ درآمد.

## پی نوشت‌ها

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱
۲. در پانزده مورد و گاه با چند سند، اصل کلام رسول خدا (ص) آورده شده است.
- ۳ و ۴. المستدرک علی (ع) الصحیحین، حاکم نیشابوری، تصحیح: مرعشلی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰
۵. سنن ابن ماجه، تصحیح: محمد فواد الباقری، بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶
۶. الجامع الصحیح وهو السنن الترمذی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۵، ص ۵۹۱، ح ۳۷۱۳
۷. شرح المواقف، جرجانی، مصر، مطبعة السعادة قم، منشورات رضی، ج ۸، ص ۳۶۱
۸. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۵۱۴۰۵، ص ۶۴
۹. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ابن حزم، ج ۴، ص ۲۲۴
۱۰. احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۲۳
۱۱. الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، علامه امینی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۰
۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۴
۱۳. همان، ص ۲۲۲
۱۴. احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۲۶
۱۵. عشره مبشره: ده نفرند که بنا به عقیده اهل سنت، پیامبر (ص) به طور قطع آنان را اهل بهشت دانسته و بدانان بشارت بهشت داده است.
۱۶. الغدير، ج ۱، ص ۳۱۴
۱۷. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۲۸۸
۱۸. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۶۱
۱۹. ینابیع المودة، قندوزی، کازمیه، دارالکتب العراقیة، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۵
۲۰. اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، جزری دمشقی، ص ۲۲
۲۱. زک: صحیح المسلم بشرح النوری، بیروت، داراحیاء التراث، ج ۱، ص ۲۴؛ المستدرک علی (ع) الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۳
۲۲. الغدير، ج ۱، ص ۳۲۰
۲۳. الصواعق المحرقة، ص ۶۴
۲۴. همان، ص ۱۸۸
۲۵. همان، ص ۶۴
۲۶. حماسه غدیر، ص ۳۵
- ۲۷ و ۲۸. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۱
۲۹. الصواعق المحرقة، ص ۶۴
۳۰. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۱
۳۱. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۳۲. دلائل الصدوق، ج ۲، ص ۸۳
۳۳. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۱
۳۴. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۳۵. الاغانی، ابوفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۲: تمامی عرب اجماع و اتفاق کرده‌اند که شاعرترین مردمان، مردم

- مدینه‌اند و شاعرترین آنان حسان بن ثابت است.
۳۶. الغدير، ج ۲، ص ۳۴
۳۷. همان، ص ۶۷
۳۸. همان، ص ۱۱۴
۳۹. الغدير، ج ۱، ص ۲۴۲: تعداد ۲۸ نفر را و در سایر مجلدات تعداد بسیار زیاد دیگری را نام می‌برد و عبارت و اشعار آن‌ها را بیان می‌کند.
۴۰. همان، ج ۲، ص ۲۵
۴۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۲۲۸۳
۴۲. همان، ص ۲۴۶
۴۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۴
۴۴. فرائد السمطين، جويني، بيروت، مؤسسة المحمودی، ۱۳۹۸هـ، ج ۱، ص ۳۱۵
۴۵. الغدير، ج ۱، ص ۵۲، ۲۱۷ و ۲۱۸
۴۶. عبقات الانوار، ميرحامد حسين هندي، قم، انتشارات سيد الشهداء، ۱۴۱۰هـ، ج ۸، ص ۲۲۶
۴۷. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۵
۴۸. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۱
۴۹. عبقات الانوار، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹ و برخی از موارد متفرقه ديگر.
۵۰. الغدير، ج ۱، ص ۳۶۱
۵۱. النهاية، ابن اثير، قم، اسماعيليان، ج ۵، ص ۲۲۸
۵۲. الغدير، ج ۱، ص ۳۷۰
۵۳. المراجعات، علامه سيد شرف الدين شيخ سليم البشري، قاهره، مطبوعات النجاشي، ۱۳۹۹هـ، ص ۱۴۱
۵۴. عبقات الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۰
۵۵. الصواعق المحرقة، ص ۶۷
۵۶. عبقات الانوار، ج ۸، ص ۲۲۱
۵۷. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۱
۵۸. الغدير، ج ۱، ص ۳۷۱
۵۹. عبقات الانوار، ج ۱۰، ص ۲۸۸
۶۰. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۶۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۲
۶۲. همان، ص ۶۷
۶۳. العمدة، ص ۱۱۶
۶۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۷۴ (به نقل از شرف المصطفى، ابوسعيد النيشابوري و...)
۶۵. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۱
۶۶. همان، پاورقی صفحه ۳۶۱
۶۷. الصواعق المحرقة، ص ۶۷
۶۸. المراجعات، ص ۱۸۲
۶۹. ر.ک: الاصابة، ج ۳، ص ۶۴۱؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۵؛ حلية الاولياء، ج ۱، ص ۸۶. علامه اميني در الغدير (ج ۱، ص ۸۶) اين روايت را از ترمذی، حاکم، نسائی، ابن ابی شيبه، طبري و... نقل می‌کند.
۷۰. الصواعق المحرقة، ص ۶۹
۷۱. الغدير، ج ۲، ص ۲۷۸
۷۲. الصواعق المحرقة، ص ۶۹
۷۳. الغدير، ج ۱، ص ۱۵۹



٧٤. اسمى المناقب فى تهذيب اسنى المطالب، ص ٣٢
٧٥. يتابع المودة، ص ٤٨٢
٧٦. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ٣٧٠
٧٧. الغدير، ج ١، ص ١٩٨٢١٣
٧٨. الصواعق المحرقة، ص ٧٦
- ٧٩ و ٨٠. المراجعات، ص ٢٣٢
٨١. نهج البلاغه، خطبه شفشقيه.
٨٢. صحيح مسلم، ج ١٢، ص ٢٢٢
٨٣. همان، ص ٢٣٥
٨٤. همان، ص ٢٣٧
٨٥. الصواعق المحرقة، ص ٦٨
٨٦. المراجعات، ص ٢٣٧
٨٧. همان، ص ١٤١
٨٨. همان، ص ١٧٧
٨٩. شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ٢٤٨
٩٠. الغدير، ج ١، ص ٤٠١
٩١. المراجعات، ص ٢٣٧
٩٢. صحيح بخارى، ج ٤، ص ٧، باب «قول المريض قوموا عئى».
٩٣. همان، ج ٣، ص ٩١
٩٤. ر. ك: تاريخ الامم والملوك، ابن جرير الطبرى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨هـ، ج ٢، ص ٢٢٥
٩٥. البداية والنهاية، ابن كثير الدمشقى، ج ٤، ص ٣٥٣
٩٦. تاريخ الامم والملوك، ج ٢، ص ١٢٢. برأى اطلاع از موارد بسيار ديگر به كتاب النص والاجتهاد مراجعه شود.
٩٧. نظرية عدالة الصحابة، احمد حسين يعقوب، لندن، مؤسسة الفجر، بي تا، ص ١٠٧
٩٨. الامامة والسياسة، ابن قتيبة الدينورى، مصر، مكتبة مصطفى (ص)، ١٣٨٨هـ، ص ١٢
٩٩. مستفاد از اعتذار خالد بن وليد. ر. ك: تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ج ٢، ص ٥٠٤
- .....
- ١٠٢١٢ منبع: فصلنامه علوم حديث، شماره ٧، مدنى، محمود

از مضمی اعداء  
از بختیاری



سورة سخن

عقل و عبادت  
سوره سخن

ای علی کہ جب عقل دیدہ آ  
شما ای فکوار از آنچه دیدہ آ

## چهل حدیث غدیر

### مقدمه

سال دهم هجرت که مسلمانان همراه پیامبر(ص) مراسم حج را به پایان رساندند و آن سال، بعداً «حجة الوداع» نام گرفت، پیامبر(ص) عازم مدینه گردید. فرمان حرکت صادر شد. هنگامی که کاروان به سرزمین «رابع» در سه میلی جحفه که میقات حجاج است، رسید امین وحی در مکانی به نام «غدیر خم» فرود آمد. آیه: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس». نازل شد که ای پیامبر، آنچه از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. اگر این کار را نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ خواهد کرد. سوره مائده، آیه دستور توقف در آن مکان صادر شد. همه مردم ایستادند. وقت ظهر هوا، بشدت گرم بود. پیامبر(ص) نماز ظهر را با جماعت خواند سپس در حالی که مردم دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتران برپا شد، قرار گرفت و با صدای رسا خطبه خواند و سپس فرمود:

«مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم»

من مسؤولم و شما هم مسؤولید».

سپس مطالبی گرانبها بیان کرد و فرمود:

«من دو چیز نفیس در میان شما به امانت گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من؛ این دو هرگز از هم جدا نشوند. مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آن ها کوتاهی نورزید که هلاک می شوید».

در این هنگام دست علی (ع) را گرفت و او را بلند کرد و به همه مردم معرفی نمود، سپس فرمود: «سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنان کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او دانانند».

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «خدا، مولای من و من، مولای مؤمنانم و من بر آن ها از خودشان اولی و سزاوارترم».

بعد فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و...» «ای مردم هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوند کسانی را که علی را دوست دارند، دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند، دشمن دار و...»

سپس فرشته وحی نازل شد و آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» را نازل فرمود و آن روز در تاریخ اسلام جاودانه و حماسه ساز شد.

آری غدیر، روز حماسه جاوید، روز ولایت، روز امامت، روز وصایت، روز اخوت، روز رشادت و شجاعت و شهامت و حفاظت و رضایت و صراحت شناخته شد. روز نعمت، روز شکرگزاری، روز پیام رسانی، روز تبریک و تهنیت، روز سرور و شادی و هدیه فرستادن، روز عهد و پیمان و تجدید میثاق، روز تکمیل دین و بیان حق، روز راندن شیطان، روز معرفی راه و رهبر، روز آزمون، روز یاس دشمن و امیدواری دوست و خلاصه روز اسلام و قرآن و عترت، روزی که پیروان واقعی مکتب حیات بخش اسلام آن را گرامی می دارند و به همدیگر تبریک می گویند.

از احادیث بر می آید که ائمه: آن روز را جشن می گرفتند و در آن روز مراسم ویژه ای داشتند، شبیه مراسمی که مالیرانیان امروز در عید نوروز داریم.

از فیاض بن محمد طوسی نقل شده: روز غدیر به حضور امام هشتم (ع) رسید. دیدگروهی از افراد ویژه در خدمت حضرت هستند که امام آنان را

برای افطار در خانه‌اش نگهداشت و به منزل آنان غذا و لباس و کفش و انگشتر و هدایای دیگر فرستاد و آن روز وضع او و اطرافیان او کاملاً عوض شده بود و فضائل آن روز را برای آنان یادآوری می‌کرد. (بحار الانوار، ۹۷: ۱۱۲، ج ۸). در حدیث دیگری است: روزی از روزهای خلافت علی (ع) جمعه و عید غدیر به یک روز افتاد. امام (ع) خطبه مفصلی خواند و فرمود:

«این مجمع اکنون به پایان می‌رسد و شما همگی به خانه‌هایتان بر می‌گردید، بروید - خدای بر شما رحمت فرستد - و بر خانواده خود فراح گیرید و به برادران خود نیکی کنید.

خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزایید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند. از نعمتهای خداداد، یکدیگر را هدیه فرستید.

خداوند در این روز چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد. این گونه پاداش جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز مال را بسیار کند و عمر را زیاد.

مهربانی کردن باعث رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز به برادران و خاندان از مال خدا داده ببخشید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خندان دارید. چون به یکدیگر رسیدید، شادمانی کنید، و خدا را بر نعمتهایش سپاس گوئید. بروید و به آنان که امیدشان به شماست، نیکی بسیار کنید در خورد و خوراک، خود و زیردستانتان یکسان باشید. این یکسانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صد هزار درهم است و برکت به دست خداست.

روزی در این روز را نیز خداوند مستحب قرار داده است و در برابر آن پاداشی بس بزرگ نهاده. اگر کسی در این روز، نیاز برادران خود را برآورد - پیش از تمنا و درخواست - و با میل و غبت خوبی کند، پاداش او چنان باشد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده. و هر کس در این روز به روزه داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است...

همین که به یکدیگر رسیدید همراه سلام، مضافه کنید و نعمتی را که

در این روز نصیبتان شده است به یکدیگر تبریک گوئید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید، برساند. باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان، پیامبر (ص) مرا به این چیزها امر کرده است.» (ترجمه این روایت تا اینجا از استاد محمدرضا حکیمی است که از حماسه غدیر، ص ۷۱ گرفته شده است.) بعد امام (ع) خطبه جمعه را خواند و نماز جمعه را نماز عیدش قرار داد، بعد با فرزند و شیعیانش به منزل امام حسین (ع) برگشت که غذا آماده کرده بودند و آن شیعیان نیازمند و بی نیاز با هدایای او به طرف خانواده خود برگشتند. (بحار الانوار: ۹۷: ۱۱۷.)

به امید روزی که همه مسلمانان بویژه مردم مسلمان ایران روز عید غدیر را بزرگترین عید خود قرار داده و این روزه آنطور که بایسته و شایسته آن است، گرامی بدارند.

## غدیر در قرآن

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. مائده: ۳.

امروز (روز غدیر خم) دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین برای شما پسندیدم.

## فصل اول: جایگاه عید غدیر در مکتب

### ۱- عید خلافت و ولایت

روی زیاد بن محمد قال: دخلت علی ابی عبد الله (ع) فقلت: للمسلمین عید غیر یوم الجمعة والفطر والاضحی؟ قال: نعم، الیوم الذی نصب فیہ رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع). مصباح المتهجد: ۷۳۶.

زیاد بن محمد گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و گفتم: آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟ امام (ع) فرمود: آری، روزی که رسول خدا (ص) امیر مؤمنان (ع) را (به خلافت و ولایت) منصوب کرد.

## ۲- برترین عید امت

قال رسول الله (ص): يوم غدیر خم افضل اعياد امتی و هو اليوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فيه بنصب اخي علی بن ابی طالب (ع) علما لامتی، یهتدون به من بعدی و هو اليوم الذی اکمل الله فيه الدين و اتم علی امتی فيه النعمة و رضی لهم الاسلام دینا. امالی صدوق: ۱۲۵، ح ۸.

رسول خدا (ص) فرمود: روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد؛ آن روز برادرم علی بن ابی طالب (ع) را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) اتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید.

## ۳- عید بزرگ خدا

عن الصادق (ع) قال: هو عید الله الاکبر، و ما بعث الله نبیا الا و تعید فی هذا اليوم و عرف حرمته و اسمه فی السماء يوم العهد المعهود و فی الارض يوم الميثاق الماخوذ و الجمع المشهود. وسائل الشیعه، ۵: ۲۲۴، ح ۱.

امام صادق (ع) فرمود: روز غدیر خم عید بزرگ خداست، خدا پیامبری مبعوث نکرده، مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان، روز عهد و پیمان و در زمین، روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

## ۴- عید ولایت

قیل لابی عبد الله (ع): للمؤمنین من الاعیاد غیر العیدین و الجمعة؟ قال: نعم لهم ما هو اعظم من هذا، يوم اقيم امیر المؤمنین (ع) فقد له رسول الله الولاية فی اعناق الرجال والنساء بغدیر خم. (وسائل الشیعه، ۷: ۳۲۵، ح ۵).

به امام صادق (ع) گفته شد: آیا مؤمنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟ فرمود: آری، آنان عید بزرگتر از این ها هم دارند و آن روزی است که امیر المؤمنین (ع) در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا مساله ولایت را برگردن زنان و مردان قرار داد.



#### ۵- روز تجدید بیعت

عن عمار بن حریز قال دخلت علی ابی عبد الله (ع) فی یوم الثامن عشر من ذی الحجة فوجدته صائما فقال لی: هذا یوم عظیم عظیم الله حرمة علی المؤمنین واکمل لهم فیہ الدین و تمم علیهم النعمة و جدد لهم ما اخذ علیهم من العهد والميثاق . مصباح المتہجد: ۷۳۷ .

عمار بن حریز گوید: روز ہجدهم ماہ ذیحجہ خدمت امام صادق (ع) رسیدم و آن حضرت را روزہ یافتم . امام بہ من فرمود: امروز، روز بزرگی است، خداوند بہ آن عظمت داده و آن روز دین مؤمنان را کامل ساخت و نعمت را بر آنان تمام نمود و عہد و پیمان قبلی را تجدید کرد.

#### ۶- عید آسمانی

قال الرضا(ع): حدثنی ابی، عن ابیہ(ع) قال: ان یوم غدیر فی السماء اشهر منه فی الارض . (مصباح المتہجد: ۷۳۷) .

امام رضا(ع) فرمود: پدرم بہ نقل از پدرش (امام صادق(ع)) نقل کرد کہ فرمود: روز غدیر در آسمان مشہورتر از زمین است.

#### ۷- عید بی نظیر

قال علی(ع): ان هذا یوم عظیم الشان، فیہ وقع الفرج، ورفعت الدرج و وضحت الحجج وهو یوم الايضاح والافصاح من المقام الصراح، ویوم کمال الدین و یوم العهد المعهود... (بحار الانوار، ۹۷: ۱۱۶) .

علی(ع) فرمود: امروز (عید غدیر) روز بس بزرگی است . در این روز گشایش رسیدہ و منزلت (کسانی کہ شایسته آن بودند) بلندی گرفت و برہان های خدا روشن شد و از مقام پاک با صراحت سخن گفته شد و امروز روز کامل شدن دین و روز عہد و پیمان است .

#### ۸- عید پربرکت

عن الصادق(ع): والله لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لاصفحتهم الملائكة فی کل یوم عشر مرات... وما اعطی الله لمن عرفه ما لا یحصی

بعدد. (مصباح المتهدد: ۷۳۸).

امام صادق (ع) فرمود: به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی «روز غدیر» را می‌شناختند، فرشتگان روزی ده بار با آنان مصافحه می‌کردند و بخششهای خدا به کسی که آن روز را شناخته، قابل شمارش نیست.

### ۹- عید فروزان

قال ابو عبد الله (ع): ... و يوم غدیر بین الفطر والاضحی و يوم الجمعة کالقمر بین الکواکب. (اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶).  
امام صادق (ع) فرمود: ... روز غدیر خم در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

### ۱۰- یکی از چهار عید الهی

قال ابو عبد الله (ع): اذا کان يوم القيامة زفت اربعة ايام الى الله عز و جل كما تزف العروس الى خدرها: يوم الفطر و يوم الاضحی و يوم الجمعة و يوم غدیر خم. (اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶).  
امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که روز قیامت برپا شود چهار روز بسرعت بسوی خدا می‌شتابند همانطور که عروس به حجله‌اش بسرعت می‌رود. آن روزها عبارتند از: روز عید فطر و قربان و جمعه و روز غدیر خم.

## فصل دوم: شایسته‌ها و بایسته‌های غدیر

### ۱۱- روز پیام و ولایت

قال رسول الله (ص): يا معشر المسلمين ليبلغ الشاهد الغائب، اوصى من آمن بي و صدقني بولاية علي، الا ان ولاية علي و ولايتي و ولايتي و ولايتي و ولايتي، عهدا عهدا عهدا الى ربي و امرني ان ابلغكموه. (بحار الانوار ۳۷: ۱۴۱، ح ۳۵).  
رسول خدا (ص) (در روز غدیر) فرمود: ای مسلمانان! حاضران به غایبان برسازند: کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی (ع) سفارش می‌کنم، آگاه باشید ولایت علی (ع)، ولایت من است و ولایت من، ولایت خدای من است. این عهد و پیمانی بود از طرف

پروردگارم که فرمانم داد تا به شما برسانم.

### ۱۲- روز اطعام

قال ابو عبد الله (ع)...: وانه اليوم الذى اقام رسول الله (ص) عليا للناس علما و ابان فيه فضله و وصيه فصام شكرا لله عزوجل ذلك اليوم و انه ليوم صيام و اطعام و صلة الاخوان و فيه مرضاة الرحمن، و مرغمة الشيطان. (وسائل الشيعة ۷: ۳۲۸، ضمن حديث ۰۱۲)

امام صادق (ع) فرمود: عید غدیر، روزی است که رسول خدا (ص) علی (ع) را بعنوان پرچمدار برای مردم برافراشت و فضیلت او را در این روز آشکار کرد و جانشین خود را معرفی کرد، بعد بعنوان سپاسگزاری از خدای بزرگ آن روزه را روزه گرفت و آن روز، روز روزه داری و عبادت و طعام دادن و به دیدار برادران دینی رفتن است. آن روز روز کسب خشنودی خدای مهربان و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

### ۱۳- روز هدیه

عن امیر المؤمنین (ع) قال: ... اذا تلاقیتهم فتصافحوا بالتسليم و تهابوا النعمة فی هذا اليوم، و لیلغ الحاضر الغائب، و الشاهد الباین، و لیبعد الغنی الفقیر و القوی علی الضعیف امرنی رسول الله (ص) بذلك. (وسائل الشيعة ۷: ۳۲۷)

امیر المؤمنین (ع) (در خطبه روز عید غدیر) فرمود: وقتی که به همدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید، و در این روز به یکدیگر هدیه بدهید، این سخنان را هر که بود و شنید، به آن که نبود برساند، توانگر به سراغ مستمند برود، و قدرتمند به یاری ضعیف، پیامبر (ص) مرا به این چیزها امر کرده است.

### ۱۴- روز کفالت

عن امیر المؤمنین (ع) قال: ... فكيف بمن تكفل عددا من المؤمنين و المؤمنات و انا ضمینه علی الله تعالی الامان من الكفر و الفقر. (وسائل الشيعة ۷: ۳۲۷)

امیر مؤمنان (ع) فرمود: ... چگونه خواهد بود حال کسی که عهده دار

هزینه زندگی تعدادی از مردان و زنان مؤمن (در روز غدیر) باشد، در صورتی که من پیش خدا ضامنم که از کفر و تنگدستی در امان باشد.

### ۱۵- روز سپاس و شادی

قال ابو عبد الله (ع): ... هو يوم عبادة و صلوة و شكر لله و حمد له، و سرور لما من الله به عليكم من ولايتنا، و انى احب لكم ان تصوموه. (وسائل الشيعه ۷: ۳۲۸، ح ۱۳).

امام صادق (ع) فرمود: عید غدیر، روز عبادت و نماز و سپاس و ستایش خداست و روز سرور و شادی است به خاطر ولایت ما خاندان که خدا بر شما منت گذارد و من دوست دارم که شما آن روز را روزه بگیرید.

### ۱۶- روز نیکوکاری

عن الصادق (ع): ... و لدرهم فيه بالف درهم لاخوانك العارفين، فافضل على اخوانك في هذا اليوم و سرفيه كل مؤمن و مؤمنة. (مصباح المتعجد: ۷۳۷).

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: یک درهم به برادران باایمان و معرفت، دادن در روز عید غدیر برابر هزار درهم است، بنابراین در این روز به برادرانت انفاق کن و هر مرد و زن مؤمن را شادگردان.

### ۱۷- روز سرور و شادی

قال ابو عبد الله (ع): انه يوم عيد و فرح و سرور و يوم صوم شكرا لله تعالى . وسائل الشيعه ۷: ۳۲۶، ح ۱۰.

امام صادق (ع) فرمود: عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی است و روز روزه داری به عنوان سپاس نعمت الهی است.

### ۱۸- روز تبریک و تهنیت

قال علی (ع): عودوا رحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعة علی عیالکم، و البر باخوانکم و الشکر لله عزوجل علی ما منحکم، و اجتمعوا یجمع الله شملکم، و تباروا یصل الله الفتکم، و تهانوا نعمة الله كما هناکم الله بالثواب

فیه علی اضعاف الاعیاد قبله و بعده الافی مثلہ... بحار الانوار ۹۷: ۱۱۷.  
علی (ع) فرمود: بعد از پایان گردهم آیی خود (در روز غدیر) به خانه برگردید، خدا بر شما رحمت فرستد. به خانواده خود گشایش و توسعه دهید، به برادران خود نیکی کنید، خداوند را براین نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید، متحد شوید تا خدا به شما وحدت بخشد، نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند، به همدیگر نعمت خدا را تبریک بگوئید، همانطور که خداوند در این روز با چندین برابر عیدهای دیگر پاداش دادن به شما تبریک گفته، این گونه پاداشها جز در روز عید غدیر نخواهد بود.

#### ۱۹- روز درود و برائت

روی الحسن بن راشد عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت: جعلت فداک، للمسلمین عید غیر العیدین؟ قال: نعم، یا حسن! اعظمهما واشرفهما، قال: قلت له: وای یوم هو؟ قال: یوم نصب امیر المؤمنین (ع) فیه علما للناس. قلت له: جعلت فداک وما ینبغی لنا ان نضع فیه؟  
قال: تصومه یا حسن و تكثر الصلوة علی محمد وآله فیه و تبرأ الی الله، ممن ظلمهم، فان الانبیاء کانت تامر الاوصیاء بالیوم الذی کان یقام فیه الوصی ان یتخذ عیدا. (مصباح المتعجد: ۶۸۰).

حسن بن راشد گوید: به امام صادق (ع) گفتم: آیا مسلمانان بجز آن دو عید، عید دیگری هم دارند؟ فرمود: بله، بزرگترین و بهترین عید. گفتم: کدام روز است؟ فرمود: روزی که امیرمؤمنان بعنوان پرچمدار مردم منصوب شد. گفتم: فدایت شوم در آن روز سزاوار است، چه کنیم؟ فرمود: روزه بگیر و درود بر محمد و آل او بفرست و از ستمگران به آنان برائت بجوی، زیرا پیامبران به جانشینان دستور می دادند که روزی را که جانشین انتخاب می شود، عید بگیرند.

#### ۲۰- عید اوصیاء

عن ابی عبد الله (ع) قال: ... تذکرون الله عز ذکره فیه بالصیام والعبادة

والذکر لمحمد و آل محمد، فان رسول الله (ص) اوصی امیرالمؤمنین ان یتخذ ذلك اليوم عيدا، وكذلك كانت الانبياء تفعل، كانوا يوصون اوصيائهم بذلك فيتخذونه عيدا. (وسائل الشيعه ۷: ۳۲۷، ح ۱.)

امام صادق (ع) فرمود: در روز عید غدیر، خدا را با روزه و عبادت و یاد پیامبر (ص) و خاندان او یادآوری کنید، زیرا رسول خدا به امیرالمؤمنین سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد، همینطور پیامبران هم به جانشینان خود سفارش می کردند که آن روز را عید بگیرند، آنان هم چنین می کردند.

#### ۲۱- روز گشایش و درود

عن ابی عبد الله (ع) قال: والعمل فيه يعدل ثمانين شهرا، و ينبغي ان يكثر فيه ذكر الله عزوجل، والصلوة على النبي (ص)، ويوسع الرجل فيه على عياله. (وسائل الشيعه ۷: ۳۲۵، ح ۶.)

امام صادق (ع) فرمود: ارزش عمل در آن روز (عید غدیر) برابر با هشتاد ماه است، و شایسته است آن روز ذکر خدا و درود بر پیامبر (ص) زیاد شود، و مرد، بر خانواده خود توسعه دهد.

#### ۲۲- روز دیدار رهبری

عن مولانا ابی الحسن علی بن محمد (ع) قال لابی اسحاق: و يوم الغدير فيه اقام النبي (ص) اخاه على اعلمنا للناس و اماما من بعده، [قال] قلت: صدقت جعلت فداك، لذلك قصدت، اشهد انك حجة الله على خلقه. وسائل الشيعه ۷: ۳۲۴، ح ۳.

امام هادی (ع) به ابواسحاق فرمود: در روز غدیر پیامبر (ص) برادرش علی (ع) را بلند کرد و به عنوان پرچمدار (و فرمانده) مردم و پیشوای بعد از خودش معرفی کرد.

ابواسحاق گفت: عرض کردم، فدایت شوم راست فرمودی. به خاطر همین به زیارت و دیدار شما آمدم، گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردم هستی.

### ۲۳- روز تکبیر

عن علی بن موسی الرضا(ع): من زار فيه مؤمنا ادخل الله قبره سبعین نورا ووسع فی قبره ویزور قبره کل یوم سبعون الف ملک ویبشرونه بالجنة. اقبال الاعمال: ۷۷۸.

امام رضا(ع) فرمود: کسی که در روز (غدیر) مؤمنی را دیدار کند، خداوند هفتاد نور بر قبر او وارد می‌کند و قبرش را توسعه می‌دهد و هر روز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.

### ۲۴- روز دیدار و نیکی

قال الصادق(ع): ینبغی لکم ان تتقربوا الی الله تعالی بالبر والصوم والصلوة و صلة الرحم و صلة الاخوان، فان الانبیاء علیهم السلام كانوا اذا اقاموا اوصیاءهم فعلوا ذلك و امروا به. (مصباح المتهدد: ۷۳۶).

امام صادق(ع) فرمود: شایسته است با نیکی کردن به دیگران و روزه و نماز و بجا آوردن صلح و دیدار برادران ایمانی به خدا نزدیک شوید، زیرا پیامبران زمانی که جانشینان خود را نصب می‌کردند، چنین می‌کردند و به آن توصیه می‌فرمودند.

### ۲۵- نماز در مسجد غدیر

عن ابی عبد الله(ع) قال: انه تستحب الصلوة فی مسجد الغدیر لان النبی(ص) اقام فیہ امیر المؤمنین(ع) و هو موضع اظهر الله عزوجل فیہ الحق. (وسائل الشیعه ۳: ۵۴۹).

امام صادق(ع) فرمود: نماز خواندن در مسجد غدیر مستحب است، چون پیامبر(ص) در آنجا امیر مؤمنان(ع) را معرفی و منصوب کرد. و آنجایی است که خدای بزرگ، حق را آشکار کرد.

### ۲۶- نماز روز غدیر

عن ابی عبد الله(ع) قال: و من صلی فیہ رکعتین ای وقت شاء و افضله قرب الزوال و هی الساعة التي اقیم فیها امیر المؤمنین(ع) بغدیر خم علما

للناس و... کان کمن حضر ذلک الیوم... وسائل الشیعه ۵: ۲۲۵، ح ۲.  
 امام صادق (ع) فرمود: کسی که در روز عید غدیر هر ساعتی که خواست، دو رکعت نماز بخواند و بهتر اینست که نزدیک ظهر باشد که آن ساعتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن ساعت در غدیر خم به امامت منصوب شد، (هر که چنین کند) همانند کسی است که در آن روز حضور پیدا کرده است...

### ۲۷- روزه غدیر

قال الصادق (ع): صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک. (وسائل الشیعه ۷: ۳۲۴، ح ۴.)

امام صادق (ع) فرمود: روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است. یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و همه عمر را روزه بگیرد، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر است.

### ۲۸- روز تبریک و تبسم

عن الرضا (ع) قال: ... و هو یوم التهنئة یهنئ بعضکم بعضا، فاذا لقی المؤمن اخاه یقول: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة (ع)» و هو یوم التبسم فی وجوه الناس من اهل الایمان ... (اقبال: ۴۶۴.)

امام رضا (ع) فرمود: عید غدیر روز تبریک و تهنیت است. هر یک به دیگری تبریک بگویند، هر وقت مؤمنی برادرش را ملاقات کرد، چنین بگوید: «حمد و ستایش خدایی را که به ما توفیق چنگ زدن به ولایت امیرمؤمنان و پیشوایان عطا کرد» آری عید غدیر روز لبخند زدن به چهره مردم با ایمان است...

### فصل سوم: ولایت در غدیر

#### ۲۹- پیامبر (ص) و ولایت علی (ع)

عن ابی سعید قال: لما کان یوم غدیر خم امر رسول الله (ص) منادیا فنادی: الصلوة جامعة، فاخذ بید علی و قال: اللهم من کنت مولاه فعلی



مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. (بحار الانوار ۳۷: ۱۱۲، ح ۰۴).  
ابو سعید گوید: در روز غدیر خم رسول خدا (ص) دستور داد: منادی ندا دهد که: برای نماز جمع شوید. بعد دست علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: خدایا کسی که من مولای اویم پس علی (ع) هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی (ع) را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی (ع) دشمنی کند.

### ۳۰- زندگی پیامبرگونه

قال رسول الله (ص): من یزید ان یحیی حیاتی، و یموت مماتی، ویسکن جنة الخلد التي وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابی طالب، فانه لن یخرجکم من هدی، ولن یدخلکم فی ضلالة. (الغدیر ۱۰: ۲۷۸).  
رسول خدا (ص) فرمود: کسی که می خواهد زندگی و مرگش همانند من باشد و در بهشت جاودانه ای که پروردگارم به من وعده کرده، ساکن شود، ولایت علی بن ابی طالب (ع) را انتخاب کند، زیرا او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نبرده، به گمراهی نمی کشاند.

### ۳۱- پیامبر (ص) و امامت علی (ع)

عن جابر بن عبد الله الانصاری قال: سمعت رسول الله (ص) یقول لعلی بن ابی طالب: یا علی! انت اخی و وصیی و وارثی و خلیفتی علی امتی فی حیوتی و بعد وفاتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی.  
(امالی صدوق: ۱۲۴، ح ۰۵).

جابر بن عبد الله انصاری می گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: ای علی (ع)، تو برادرو وصی و وارث و جانشین من در میان امت من در زمان حیات و بعد از مرگ منی. دوستدار تو دوستدار من و دشمن و کینه توز تو دشمن من است.

### ۳۲- پایه های اسلام

عن ابی جعفر (ع) قال: بنی الاسلام علی خمس: الصلوة و الزکوة و الصوم و

الحج والولاية ولم يناد بشىء ما نودی بالولاية يوم الغدير. کافی ۲، ۲۱، ح ۸. امام باقر(ع) فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تأکید شده، ندا نشده است.

### ۳۳- ولایت جاودانه

عن ابی الحسن(ع) قال: ولایة علی مکتوبة فی صحف جمیع الانبیاء ولن یبعث الله رسولا الانبوة محمد ووصیة علی. سفینة البحار ۲: ۶۹۱. امام کاظم(ع) فرمود: ولایت علی(ع) در کتابهای همه پیامبران ثبت شده است و هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر با میثاق نبوت محمد(ص) و امامت علی(ع).

### ۳۴- ولایت و توحید

قال رسول الله(ص): ولایة علی بن ابی طالب(ع) ولایة الله و حبه عبادة الله و اتباعه فريضة الله و اولياؤه اولياء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم الله عز و جل. (امالی صدوق: ۳۲). رسول خدا(ص) فرمود: ولایت علی بن ابیطالب(ع) ولایت خداست، دوست داشتن او عبادت خداست، پیروی کردن او واجب الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند، جنگ با او، جنگ با خدا و صلح با او، صلح با خدای متعال است.

### ۳۵- روز ناله نومیدی شیطان

عن جعفر، عن ابيه(ص) قال: ان ابليس عدو الله رن اربع رنات: يوم لعن، و يوم اهبط الى الارض، و يوم بعث النبي(ص) و يوم الغدير. قرب الانساد: ۱۰. امام باقر(ع) از پدر بزرگوارش امام صادق(ع) نقل کرد که فرمود: شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد: روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر(ص) مبعوث شد و روز عید غدیر.

### ۳۶- ولایت علوی دژ توحید

عن النبی (ص): یقول الله تبارک و تعالی: ولایة علی بن ابی طالب (ع) حصنی، فمن دخل حصنی امن من ناری. جامع الاخبار: ۵۲، ح ۷.  
پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند می فرماید: ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است، پس هر کس داخل قلعه من گردد، از آتش دوزخم محفوظ خواهد بود.

### ۳۷- جانشین پیامبر (ص)

قال رسول الله (ص): یا علی انا مدینة العلم وانت بابها ولن تؤتی المدینة الا من قبل الباب... انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک، و ریح من تولاک و خسر من عاداک. (جامع الاخبار: ۵۲، ح ۹)

رسول خدا (ص) فرمود: ای علی من شهر علمم و تو درب آن هستی، به شهر جز از راه درب آن وارد نشوند... تو پیشوای امت من و جانشین من در این شهری، کسی که اطاعت تو کند سعادت مند است، و کسی که تورا نافرمانی کند، بدبخت است، و دوستدار تو سود برده و دشمن تو زیان کرده است.

### ۳۸- اسلام در سایه ولایت

قال الصادق (ع): اثنای الاسلام ثلاثة: الصلوة و الزکوة و الولاية، لا تصح واحدة منهن الا بصاحبتيها. کافی: ۲، ص ۱۸.  
امام صادق (ع) فرمود: سنگهای زیربنای اسلام سه چیز است: نماز، زکات و ولایت که هیچ یک از آن هابدون دیگری درست نمی شود.

### ۳۹- ده هزار شاهد

قال ابو عبد الله (ع): العجب یا حفص لما لقی علی بن ابی طالب!! انه كان له عشرة الاف شاهد لم یقدر علی اخذ حقه و الرجل یاخذ حقه بشاهدين. (بحار الانوار: ۳۷، ۱۴۰).  
امام صادق (ع) فرمود: ای حفص! شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب (ع) با

آن مواجه شد! او با ده هزار شاهد و گواه (در روز غدیر) نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که شخص با دو شاهد حق خود را می‌گیرد.

#### ۴۰- علی (ع)، مفسر قرآن

عن النبی (ص) فی احتجاجه یوم الغدیر: علی تفسیر کتاب الله، و الداعی الیه، الا وان الحلال و الحرام اکثر من ان احصیهما و اعرفهما، فأمر بالحلال و انهی عن الحرام فی مقام واحد، فامرت ان آخذ البیعة علیکم و الصفقة منکم، یقبل ما جئت به عن الله عز و جل فی علی امیر المؤمنین و الائمة من بعده، معاشر الناس تدبروا و افهموا آیاته، و انظروا فی محکماته و لا تتبعوا متشابیهه، فوالله لن یبین لکم زواجره، و لا یوضع لکم عن تفسیره الا الذی انا آخذ بیده. وسایل الشیعه: ۱۸، ۱۴۲، ح ۴۳.

پیامبر اکرم (ص) روز عید غدیر فرمود: علی (ع) تفسیر کتاب خدا، و دعوت کننده به سوی خداست، آگاه باشید که حلال و حرام بیش از آنست که من معرفی و به آن‌ها امر و نهی کنم و بشمارم. پس دستور داشتم که از شما عهد و پیمان بگیرم که آنچه را در مورد علی (ع) امیرمؤمنان، و پیشوایان بعد او از طرف خداوند بزرگ آوردم، بپذیرید.

ای مردم! اندیشه کنید و آیات الهی را بفهمید، در محکمت آن دقت کنید و متشابهات آن را دنبال نکنید. به خدا قسم هرگز کسی نداهای قرآن را نمی‌تواند بیان کند و تفسیر آن را روشن کند، جز آن کسی که من دست او را گرفته‌ام (و او را معرفی کردم).

## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- امالی شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیه.
- ۳- قرب الاسناد، عبد الله جعفر الحمیری، آل البيت.
- ۴- مصباح المتهدجد، شیخ طوسی، مؤسسة فقه الشیعه.
- ۵- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، مکتبه الاسلامیه.
- ۶- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، اسوه.
- ۷- جامع الاخبار، محمد سبزواری، آل البيت.
- ۸- بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه.
- ۹- حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی، مؤلف.
- ۱۰- اقبال الاعمال، سید بن طاووس مؤسسة الاعلمی.
- ۱۱- اصول کافی، کلینی، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۲- الغدیر، علامه امینی دارالکتب الاسلامیه.



تلل



## پرسش

### آیا دوزخیان با خداوند سخن میگویند؟ با دیگران چطور؟!

در قرآن کریم به مناسبت‌های گوناگون به سخن‌گفتن جهنمیان پرداخته شده است:

#### سخن‌گفتن با خدا

۱. اهل دوزخ جهت یافتن راه نجاتی برای خویش از خدا کمک می‌خواهند: «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ؛ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عِندَنَا ظَالِمُونَ»؛ [۱] می‌گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم؛ پروردگارا! ما را از اینجا بیرون بر. اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستم‌گیریم (و مستحق عذاب). هم‌چنین در مورد این درخواست می‌گوید: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»؛ [۲] آن‌ها می‌گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد.

۲. جهنمیان از خداوند برای بازگشت به دنیا و انجام اعمال صالح کمک می‌طلبند: «وَهُمْ يَضْطَرُّونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»؛ [۳] خدایا! ما را از جهنم خارج کن تا عمل صالح انجام دهیم غیر از



آنچه که در گذشته انجام داده بودیم.

۳. اهل جهنم از کسانی که باعث گمراهی آن‌ها شدند، در نزد خدا شکایت می‌کنند: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»؛ [۴] و می‌گویند: پروردگارا، ما فرمانروایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه نمودند.

### سخن گفتن با فرشتگان موکل بر جهنم

اهل دوزخ از مأموران جهنم، جهت شفاعت در نزد پروردگار کمک می‌طلبند: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَلَيْنَا مِنْ الْعَذَابِ»؛ [۵] و هم‌چنین از فرشتگان می‌خواهند تا واسطه شوند که خداوند آنان را بمیراند و از این وضعیت خلاص شوند: «وَنَادُوا يَا مَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُوثُونَ»؛ [۶] آن‌ها فریاد می‌کشند ای مالک (فرشته نگهبان دوزخ)! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم!) او در پاسخ می‌گوید: شما در این جا ماندنی هستید.

### سخن گفتن با بهشتیان

۱. اهل جهنم از بهشتیان درخواست کمک می‌کنند که این درخواست آن‌ها نیز رد می‌شود: «وَوَدَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ نَادُوا أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَزَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ [۷] و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که (محبت کنید) و مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید، آن‌ها (در پاسخ) می‌گویند خداوند این‌ها را بر کافران تحریم کرده است.

۲. اهل جهنم علت دوزخی شدن خود را برای بهشتیان این‌گونه بیان می‌کنند: «قَالُوا لِمَ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نُنْطَعِمُ الْمُسْكِينِ، وَكُنَّا نَخُودُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»؛ [۸]

می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و مستمندان را اطعام نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل هم‌نشین و هم‌صدا بودیم، و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم.

## سخن گفتن با یکدیگر

۱. جهنمیان هم دیگر را می شناسند و هم دیگر را لعن و نفرین می کنند: «كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَجُهُمْ لِوَالِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا»؛ [۹] هر زمان که گروهی وارد [دوزخ] می شوند، گروه دیگر را لعن می کنند، تا همگی با ذلت و خواری در آن قرار گیرند. [در این ها هنگام] گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گویند: «خداوندا! این ها بودند که ما را گمراه ساختند».

۲. برخی از دوزخیان، دیگران را عامل گمراهی خود دانسته و از آنان می خواهند که قبول مسئولیت کرده و بخشی از عذاب آنان را متقبل شوند: «وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ قِيْقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ»؛ [۱۰] به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجه می کنند؛ ضعیفان به مستکبران می گویند: ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را بجای ما پذیرا می شوید؟! و در همین راستا به آنان می گویند: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ» [۱۱] درود بر شما مباد! این عذاب را شما برای ما فراهم ساختید! این جا چه بد جایگاهی است! سپس از خدا می خواهند «رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِذْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ»؛ [۱۲] پروردگارا! هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته، او را دچار عذابی چند برابر کن.

## سخن گفتن با شیطان

اهل جهنم شیطان را عامل گمراهی خود می دانند. شیطان نیز در جواب آن ها می گوید: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ [۱۳] خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من، من نسبت به

شرک شما درباره خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافر، مسلماً ستم‌کاران عذاب دردناکی دارند.

### سخن گفتن با خویشتن

اهل جهنم با خودشان صحبت می‌کنند و نسبت به کارهایی که در دنیا انجام نداده‌اند، حسرت می‌خورند:

۱. «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»؛ [۱۴] روزی که چهره‌هایشان در آتش دگرگون شود، می‌گویند: ای کاش، خدا را اطاعت کرده و از پیامبر (ص) فرمان برده بودیم.
۲. «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ [۱۵] کاش (حال آن‌ها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده‌اند، ببینی! می‌گویند: ای کاش (بار دیگر، به دنیا) بازگردانده می‌شدیم، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم، و از مؤمنان می‌بودیم. [۱۶]

### پی‌نوشت‌ها

- [۱]. مؤمنون ۱۰۶ - ۱۰۸.
- [۲]. غافر ۱۱.
- [۳]. فاطر ۳۷.
- [۴]. احزاب ۶۷.
- [۵]. غافر ۴۹.
- [۶]. زخرف ۷۷.
- [۷]. اعراف ۵۰.
- [۸]. مدثر ۴۳ - ۴۶.
- [۹]. اعراف، آیه ۳۸.
- [۱۰]. غافر ۴۷.
- [۱۱]. ص ۶۰.
- [۱۲]. ص ۶۱.
- [۱۳]. ابراهیم ۲۲.
- [۱۴]. احزاب ۶۶.
- [۱۵]. انعام ۲۷.

## پرسش

چرا انسان خدا را فراموش می‌کند؟

## پاسخ اجمالی

وسوسه‌های شیطان، تعلق به دنیا و گناه از علل فراموش کردن پروردگار است و در مقابل با نماز، قرآن، تفکر در آیات الهی و استفاده از استدلال و برهان می‌توان یاد خدا را در دلها زنده ساخت.

ذکر خدا آثار با برکتی دارد از جمله: ۱. تقید به اطاعت از خدا ۲. خضوع و فروتنی ۳. عشق به عبادت ۴. آرامش و اطمینان ۵. توجه خدا به بنده ۶. محبت خدا نسبت به بنده و...

## پاسخ تفصیلی

آیاتی از قرآن دلالت دارند که کافران، تبه‌کاران، مشرکان و ملحدان، مبدأ و معاد و در نتیجه خدا را فراموش کرده‌اند.

قرآن در این باره می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا هم آن‌ها را فراموش کرد (مورد لطف قرار نداد)، ایشان خودشان فاسق هستند.» [۱]

همچنین در آیه دیگر از زبان کافران می‌گوید: «زندگی ما جز زندگی دنیا

نیست و می میریم و زنده می شویم و ما را جز روزگار هلاک نمی کند، این چنین شخصی خدا و معاد را فراموش کرده است [۲].»

در آیه دیگر آمده: «(و به آن‌ها می‌گوییم:) بچشید (عذاب جهنم را!) بخاطر این که دیدار امروزتان را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم و بچشید عذاب جاودان را به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید!» [۳]

در آیه دیگری خطاب به کافران گفته می‌شود: «امروز شما را فراموش می‌کنیم همان‌گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید!» [۴]

#### نکاتی که از این آیات استفاده می‌شود:

۱. با توجه به معنی کلمه نسیان استفاده می‌شود که معرفت خداوند سابقه‌ی فطری داشته و کافران و مشرکان و تبه‌کاران در اثر آلودگی به طبیعت آن را فراموش کرده‌اند. خداوند نسیان را فقط در مورد مومنان یا اهل کتاب به کار نمی‌برد. بلکه به هر کس که مبدأ و معاد را نمی‌پذیرد، نسبت نسیان می‌دهد و می‌فرماید: شما مبدأ و معاد را فراموش کرده‌اید.

۲. این که فراموش کردن خدا سبب «خود فراموشی» می‌شود، دلیل آن نیز روشن است، زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می‌شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرورود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند. از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی‌پایان و غنای بی‌انتهای آن او است و هر چه غیر او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می‌باشد، و همین امر سبب می‌شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی‌نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند. [۵]

۳. این آیات همگی بر این مطلب گواه هستند که فراموش کردن خدا نه تنها امکان دارد که متأسفانه محل ابتلاء تمام انسان‌ها نیز می‌باشد و متأسفانه حتی عده‌ای از مسلمانان در شرایطی خدا را فراموش می‌کنند. منتهی گاهی این فراموشی دائمی بوده که بسیار خطرناک و موجب عذاب دردناک اخروی است. چنانکه خدا می‌فرماید: «خدا بر دل‌ها و

گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آن‌هاست.» [۶] و گاهی موقت است و امید بازگشت به حالت اولیه و زنده شدن یاد خدا و نجات وجود دارد. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.» [۷]

### علل فراموشی خدا

۱. شیطان یکی از عوامل موثر در فراموشی خدا می‌باشد. در این باره در قرآن آمده است: «شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده آنان حزب شیطانند! بدانید حزب شیطان زیانکارانند!» [۸]
- تمام تلاش شیطان این است که سرمایه خدا خواهی را از انسان بگیرد و اگر کسی این سرمایه را باخت، خودش را از یاد می‌برد.
۲. تعلق به دنیا عامل مهمی در فراموش کردن خداوند می‌باشد؛ چرا که با جاذبه‌ها و زرق و برق‌هایش موجبات دل بستگی افراد را فراهم می‌سازد به همین جهت حضرت علی (ع) فرمودند: «به آنچه نزد خدا است جز با بریدن از دنیا نمی‌توان رسید.» [۹]
۳. گناه و نافرمانی پروردگار متعال همچون پرده‌ای است که بین انسان و خدا آویخته می‌شود و موجب می‌شود انسان خدا و مبدأ هستی خویش را فراموش کرده از او غافل گردد. چنانکه از امام رضا (ع) نقل شده است که آن حضرت در جواب مردی که سؤال کرد چرا خدا در پرده می‌باشد؟ فرمود: به خاطر گناه زیادی که اشخاص مرتکب می‌شوند [۱۰].
- در مقابل ما وظیفه داریم ذکر و یاد خدا را همواره در دل خود و دیگر افراد جامعه زنده نگه داریم. همانطور که خداوند می‌فرماید: «ما آنها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند.» [۱۱] زنده کردن یاد خدا به هر نحو ممکن است و لازم نیست که حتماً به نحو خاصی باشد، ولی با وجود این در دین برای زنده کردن یاد خدا اسباب و روش‌های خاصی نیز معرفی شده است از جمله:

۱. نماز، قرآن می فرماید: «و نماز را برای یاد من بپا دار.» [۱۲].
  ۲. ارتباط و تماس با قرآن، خداوند می فرماید: «این ها را که بر تو می خوانیم، از نشانه ها (ی حَقَانِیَّتِ تو) است، و یادآوری حکیمانه است.» [۱۳].
  ۳. تفکر در آسمان ها و زمین ( آیات الهی)، قرآن می فرماید: «در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند (و می گویند) بار الها! این ها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!» [۱۴].
  ۴. توجه به صفات الهی، خداوند می فرماید: «مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی نیاز و داناست!» [۱۵] و چون خدا در همه جا حضور دارد، پس هر کجا رو آری، خدا در آنجا حاضر است. نتیجه اینکه مواظب خود باش تا حرمت نگه داری.
- ذکر و یاد خداوند آثار و برکات فراوانی در زندگی انسان دارد از جمله:**

۱. تقید به اطاعت از دستورات پروردگار متعال.
۲. خضوع و فروتنی نسبت به پذیرش حق و حقیقت و بندگان ضعیف خداوند.
۳. عشق به عبادت.
۴. آرامش و اطمینان.
۵. جلب توجه و محبت خداوند به بنده و....

امید است همه بتوانیم از این برکات بهره مند بشویم.

## پی نوشتها

- [۱] حشر، ۱۹ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». و آیات توبه، ۶۷؛ یس، ۷۸.
- [۲] جائیه، ۲۴ «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»
- [۳] سجده، ۱۴
- [۴] جائیه، ۳۴
- [۵] تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۴۱.
- [۶] بقره، ۷۰ «حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»
- [۷] اعراف، ۲۰۱: آل عمران، ۱۳۵ «الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُنْتَبِهُونَ».
- [۸] مجادله، ۱۹ «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».
- [۹] ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۸۶ «وَلَا يُتَأَلَّ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِيهَا».
- [۱۰] شیخ صدوق، التوحید، یک جلدی، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۹۸ هـ ق (۱۳۵۷ شمسی)، ص ۲۵۲. عن الرضا(ع): قال الرجل فلم احتجب فقال أبو الحسن إن الاحتجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم.
- [۱۱] آل عمران، ۱۹۱ «الَّذِينَ يَتَذَكَّرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ».
- [۱۲] طه، ۱۴ «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».
- [۱۳] آل عمران، ۵۸ «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ».
- [۱۴] آل عمران، ۱۹۱ «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا شُبْحَانِكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».
- [۱۵] بقره، ۱۱۵ «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».



**پرسش**  
**چرا قرآن برای بیان وقایع روز قیامت، گاه از فعل‌های ماضی (گذشته) استفاده می‌کند؟**

**پرسش**

چرا افعال آیات ۶۸ به بعد سوره زمر مربوط به زمان گذشته است؟ مگر نفخ صور و رستاخیز مربوط به آینده نیست؟ بیشتر مترجمان قرآن، همگی زمان آینده ترجمه کرده‌اند که به لحاظ دستور زبان عرب بی‌اشکال نیست. از ترجمه هم بگذریم کلمه «اورثنا الارض» در آیه ۷۴ هم به نوعی تصریح می‌کند که زمان گذشته افعال، درست بوده و نفخ صور در گذشته انجام شده که همه این‌ها عجیب است و نیاز به شفاف‌سازی بدون تخطئه مترجمان دارد.

**پاسخ اجمالی**

در ادبیات عرب - و نیز برخی زبان‌های دیگر - باین‌که «فعل ماضی» به صورت پیش‌فرض بر «انجام فعل در زمان گذشته» دلالت دارد، اما در شرایط خاصی از حالت پیش‌فرض خود خارج شده و نشانگر زمان آینده خواهد بود، که به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. دعا: از آن‌جا که دعا نوعی خواهش و امر به شمار می‌رود که تنها برای

آینده معنا خواهد داشت، اگر در آن از فعل ماضی نیز استفاده شود، معنای آینده از آن برداشت خواهد شد؛ مانند: «وَقَفَّكَ اللَّهُ»؛ خدا تو را موفق نماید و «عَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ خدا شما را بیامرزد.

۲. شرط: قرار گرفتن فعل ماضی در جمله شرطیه و بعد ازادات شرط، نیز می‌تواند در موارد بسیاری این فعل را دارای معنای آینده کند: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»؛ [۱] (و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی). [۲]

۳. صله «ما» مصدری: اگر فعل ماضی، صله «ما» مصدری قرار بگیرد و عامل در آن «ما» مصدری نیز فعل مستقبل باشد، این فعل ماضی که صله قرار گرفته نیز دارای معنای آینده خواهد شد؛ مانند: «أَفَعَلُ خَيْرًا مَا دُمْتُ حَيًّا»؛ (تا هنگامی که زنده‌ام، کار نیک انجام خواهیم داد).

۴. ارتباط با ظروف مستقبل: برخی از آنچه به عنوان «ظرف» در ادبیات عرب شناخته شده‌اند، مانند «اذا» در درون خود معنای استقبال را دارند؛ از این رو در جملاتی مثل «سَقِيتَ إِذَا تَغَوَّرَتِ النُّجُومُ»، فعل ماضی که در ارتباط با آن قرار گرفته است، بر معنای استقبال دلالت می‌کند.

۵. منفی شدن با «إن» نافییه: فعل ماضی اگر بعد از «إن» نافییه قرار بگیرد، نیز دارای این ظرفیت خواهد شد که معنای آینده از آن برداشت شود: «وَلَيْتَ زَالِتًا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ»؛ [۳] (و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی‌تواند آن‌ها را نگاه دارد).

۶. بعد از همزه تسویه: اگر فعل ماضی بعد از همزه استفهامی واقع شود که نشانگر مساوی بودن دو چیز است، ممکن است که معنای استقبال بگیرد؛ مانند «سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَائِمُونَ»؛ [۴] (تفاوتی نمی‌کند آیا به سوی حق دعوتشان کنید و یا آن‌که خاموش باشید).

۷. بعد از کَلِمَا و حیث و نیز حروف تحضیض (هَلَّا، اَلَا، لَوْما، و لَوْلَا): اگر فعل ماضی بعد از این حروف قرار گیرد ممکن است که به معنای استقبال باشد: «فَلَوْلَا لَا نَقَرُ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ»؛ [۵] (چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند)،

«كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»؛ [۶] (هرگاه پوست‌های

نشان [در آن] بریان گردد [و بسوزد]، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم).

**۸. صله برای موصول عام:** اگر فعل ماضی، صله برای موصول عامی که مصداق آن مشخص نیست، قرار گیرد، ممکن است به معنای مستقبل باشد؛ مانند «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ»؛ [۷] (مگر آن ها که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند).

**۹. صفت برای نکره عام:** اگر فعل ماضی، صفتی برای اسم نکره عام قرار بگیرد که مصداق مشخصی ندارد، می تواند دلالت بر معنای استقبال داشته باشد؛ [۸] مانند این حدیث نبوی: «نَضَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا فَبَلَّغَهَا كَمَا سَمِعَهَا»؛ [۹] (خداوند، شاد کند کسی را که چیزی از ما می شنود و آن را همان گونه که شنیده، حفظ می کند و به دیگران می رساند).

**۱۰. موارد حتمی الوقوع:** اگر متکلم سخن از اتفاق و واقعه ای به میان آورد که وقوع آن در آینده حتمی و تخلف ناپذیر است، (به این اعتبار که امری که در گذشته رخ داده، ممانعت از وقوعش محال است) زمان آن را نازل منزله زمان گذشته قرار داده و به جای فعل مضارعی که دلالت بر استقبال کند، از فعل ماضی استفاده می کند. [۱۰] به همین دلیل، بسیاری از افعال مربوط به وقایع روز قیامت که در قرآن به کار گرفته شده، به صورت فعل ماضی آمده است. [۱۱] این نوع استعمال، نوعی استعاره نیز به شمار می رود. [۱۲] به عبارت دیگر و در مورد پرسش، خداوند از آن جایی که نظرش بر آن است که معاد و قیامت را به عنوان امری تخلف ناپذیر به مردم معرفی کند، از صیغه ماضی استفاده کرده و باین روش از مردم می خواهد تا همان طور که در مورد واقعه ای که در گذشته رخ داده، اطمینان کامل و صد درصد دارند، در مورد قیامت که در آینده رخ خواهد داد نیز اطمینان داشته باشند.

## پی نوشتها

- [۱]. انفال، ۶۱.
- [۲]. دعوکر، ندیم حسین، القواعد التطبیقیه فی اللغة العربیة، ص ۸۸، بیروت، مؤسسه بحسون، چاپ دوم.
- [۳]. فاطر، ۴۱.
- [۴]. اعراف، ۱۹۳.
- [۵]. توبه، ۱۲۲.
- [۶]. نساء، ۵۶.
- [۷]. مائده، ۳۴.
- [۸]. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ۱، ص ۲۱۵ - ۲۲۱، قاهره، دارالاسلام، چاپ اول.
- [۹]. ابونعیم اصفهانی، أحمد بن عبد الله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۵، ص ۱۰۵، سعاده، ۱۳۹۴ ق.
- [۱۰]. حسن، عباس، النحو الوافی، ج ۳، ص ۸۱، تهران، ناصر خسرو، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش.
- [۱۱]. مثل: «و نُفِخَ فی الصُّورِ ذَلیکَ یَوْمَ الوَعْدِ»، «فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الوَاقِعَةُ»، «إِذَا السَّمْسُ کُوِّرَتْ»، «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُرْزَالَهَا»، «و نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ»، «و سِیقَ الذِّینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»....
- [۱۲]. دانشگاه بین المللی مدینه، البلاغه، البیان، البدیع، ج ۱، ص ۱۷۷، مدینه.

**پرسش**  
**در مورد عصمت انبیای الهی توضیح دهید. چرا برخی آیات، با عصمت آنان منافات دارند؟**

**پاسخ اجمالی**

در پاسخ به سؤال فوق، چنین می‌توان گفت:

۱. «عصمت»، یک حالت نفسانی در فرد معصوم است که باعث روی گردانیدن او از معصیت و کارهای زشت شده و او را از هرگونه خطا و نسیان حفظ می‌نماید، بدون آن‌که باعث سلب اختیار شود و یا جبری بر معصوم مستولی گردد.
۲. راز عصمت انبیا، شهود و باور و ایمان کامل و عشق به ذات حق، و استشعار به عظمت خداوند و صفات جمال و جلال اوست. علاوه بر این؛ تأییدات و تسدیداتی از طرف خداوند برای تقویت و حفظ انبیا از شر شیاطین و هوای نفس به ایشان افزوده می‌گردد.
۳. دلایل عقلی متعددی بر لزوم عصمت انبیا وجود دارد که از جمله آن‌ها، تحصیل غرض است.
۴. اگر آیاتی از قرآن، با دلایل عقلی تعارض پیدا کرد، با دقت در مفاد آیات، باید معانی صحیح آن‌ها را به دست آورده، و از ظهور ابتدایی چشم‌پوشی نمود.
۵. آیات بسیاری بر وجود و لزوم عصمت در انبیا دلالت دارند، هرچند که

واژه «عصمت» در آن‌ها ذکر نشده است.

الف. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که انبیاء(ع) را از مخلصان می‌شمارند، مثل: آیات ۴۵ تا ۴۸ سوره «ص». و مخلص کسی است که دست گمراهی شیطان به او نمی‌رسد.

ب. آیاتی که بیانگر وجود «هدایت الهی» در انبیا می‌باشد، در قرآن مجید فراوانند، مانند: آیات ۸۴ تا ۹۰ سوره انعام. و کسی که مشمول هدایت الهی شد، گمراهی و لغزش در او معنا ندارد.

ج. خداوند متعال، در آیات متعددی دستور به تبعیت از پیامبران داده و مردم را به اطاعت بی‌قید و شرط از ایشان دعوت می‌کند. مانند: آیات ۳۱ و ۳۲ سوره آل عمران، آیه ۸۰ سوره نساء، و آیه ۵۲ سوره نور. و روشن است که وجوب اطاعت بی‌چون و چرا از یک شخص، دلالت بر وجود عصمت در آن فرد می‌نماید.

د. آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره جن، بر حفاظت همه جانبه پیامبران از سوی خدا دلالت دارند.

هـ. آیه تطهیر (احزاب، ۳۲) دلالت روشنی بر وجود عصمت در شخص پیامبر(ص) دارد.

۶. آیاتی که ظاهراً با مقام عصمت سازگار نیستند، یا به صورت جمله شرطیه هستند که دلالتی بر وقوع معصیت ندارند یا این‌که در واقع، مخاطب اصلی، عموم مؤمنان هستند نه انبیا.

۷. در مورد حضرت آدم(ع) که شبهات زیادی در مورد عصیان وی مطرح است، چنین می‌توان گفت: اولاً، نهی در آیات مربوط به این بحث، نهی ارشادی است و نه مولوی. ثانیاً، اگر نهی مولوی نیز باشد، از نوع تحریمی نبوده و صرفاً یک ترک اولی محسوب می‌شود و نه یک گناه. ثانیاً، نشأه و عالمی که حضرت آدم(ع) در آن بوده، عالم و نشأه تکلیف نبوده است و طبعاً، مخالفت در غیر عالم تکلیف، عصیان مصطلح محسوب نمی‌شود.

۸. اگر خداوند در مواردی با انبیای عظام به تندی سخن می‌گوید، از این باب است که به هر حال، ایشان هم انسان‌هایی هستند که دارای شهوت و غضب و قوای حیوانی و نفسانی بوده، و محتاج به نُصح و ارشاد الهی

می‌باشند، که اگر لحظه‌ای به خود واگذار شوند، هلاک خواهند شد.

### پاسخ تفصیلی

برای پاسخ دادن به سؤال مذکور، در ابتدا معنای «عصمت» را بررسی می‌نماییم. علامه طباطبائی (قدس سره) می‌فرماید: «مقصود ما از عصمت، وجود چیزی است در فرد معصوم که از وقوع وی در اموری که جایز نیست، مانند خطا یا معصیت، جلوگیری می‌نماید».[۱]

فاضل مقداد از متکلمان بزرگ شیعه، تعریف کامل‌تری ارائه می‌کند: «عصمت، لطفی است که خداوند متعال در شخص مکلف انجام می‌دهد به گونه‌ای که با وجود آن، برای ترک طاعت یا انجام معصیت داعی ندارد، باین‌که بر آن قادر است. و این لطف با پیدایش ملکه‌ای برای آن مکلف که مانع از ارتکاب معاصی است، حاصل می‌شود. افزون بر این؛ وی، نسبت به ثواب طاعت و عقاب معصیت، عالم است و از مؤاخذة بر ترک اولی و یا فعلی که فراموش کند، می‌ترسد».[۲]

نکته‌ای که لازم است بدان توجه شود، این است که: «عصمت» هیچ‌گاه فرد معصوم را مجبور بر فعل طاعت یا ترک معصیت نمی‌کند و چنین نیست که معصوم، بر انجام گناه، قدرت نداشته و اختیار از او سلب شده باشد، بلکه ایمان کامل و علم و تقوای در حد اعلا، و به تعبیری، استشعار به عظمت خداوند متعال و توجه به جمال و کمال او، مانع از این می‌شود که معصوم گرفتار معصیت گردد و یا از طاعت خدا سرباززند. اضافه بر آن، در مورد انبیا و ائمه اطهار (ع) روایاتی وجود دارد دالّ بر این‌که ایشان مؤید به تأییدات الهی هستند و خدا آنان را به وسیله روح القدس و... تأیید و تسدید و تقویت می‌نماید.[۳]

### دلیل عصمت انبیا

قبل از تمسک به ظاهر آیات قرآن، توجه به این نکته ضروری خواهد بود که چون بین عقل و وحی تنافی وجود ندارد، لازم است آیات به گونه‌ای معنا شود که با حکم قاطع عقل، تعارض نداشته باشند.

در خصوص عصمت انبیا، تنها یک دلیل عقلی را ذکر می‌کنیم. محقق طوسی (ره) با عبارتی موجز می‌فرماید: «عصمت برای نبی لازم است تا اطمینان به وی حاصل شود و در نتیجه، غرض حاصل گردد». [۴] بنابراین، لزوم عصمت پیامبران به دلیل وثوق به انبیا است.

برخی از محققان دلیل عصمت انبیا را چنین می‌فرمایند: «وقتی وجود خداوند - با همه صفات جمال و جلال او - ثابت شد و وحی ممکن و نبوت عامه اثبات گردید، مطلب دیگری که عقل به آن حکم خواهد کرد، لزوم عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی می‌باشد؛ یعنی خدایی که برای هدایت بندگان، پیامبری را بر می‌گزیند، ضرورتاً پیامبری که از هرگونه سهو و نسیان - چه رسد به عصیان - در دریافت و ابلاغ وحی معصوم باشد، خواهد فرستاد؛ زیرا در غیراین صورت با حکمت نبوت و انزال کتب و ارسال رسل - که ریشه در حکمت آفرینش دارد - سازگار نخواهد بود. حکمت برانگیختن رسولان، هدایت ناس است و راهنمایی مردم در صورتی حاصل می‌شود که پیام‌آور خدا از خطا و سهو و نسیان در دریافت و رساندن وحی معصوم باشد.

این اصل کلامی ریشه در صفات الهی، از جمله علم و قدرت و حکمت آفرینش، حکمت تشریح، و بالأخره تنزه خداوند از هرگونه قبح، ظلم و عبث دارد. اگر رسولی در دریافت یا رساندن وحی خطا کند، جهل یا عجز و یا ناشایستگی در کار ربوبی را نشان خواهد داد، بلکه اگر پیامبری ضرورتاً معصوم نباشد، یا در هدایت وی اشتباه عمدی یا سهوی رخ خواهد داد و یا لاقلاً، امت اعتماد لازم بر خصوص پیامبری او، یا الهی بودن همه تکلیف و پیام‌هایش نخواهند داشت. در قسم اول، اغرا به جهل و گمراهی مردم در صورت دوم، لغو و عبث لازم می‌آید و ساحت مقدس ربوبی از هر دو امر منزه است». [۵]

تاکنون، تعریف عصمت بازگو گردید، و راز عصمت انبیا نیز روشن شد و برخی از ادله عقلی بر وجود و لزوم ملکه عصمت در انبیا نیز بررسی گردید. در ادامه، طی دو بخش به بررسی آیات قرآنی می‌پردازیم: بخش اول، آیاتی که بیانگر عصمت انبیا می‌باشند. بخش دوم، آیاتی که در ظاهر با مقام



عصمت انبیا سازگار نیستند. و در پایان، نتیجه پاسخ روشن خواهد شد. بخش اول: آیاتی که دلالت بر عصمت انبیا دارند: در قرآن، آیات بسیاری وجود دارد که دلالت بر وجود ملکه‌ای به نام «عصمت» در انبیا دارند هرچند که واژه «عصمت» در آن‌ها نیامده است. اما معنا و مفهوم و یا لوازم آن ملکه را از آیات قرآن می‌توان استفاده نمود. این آیات در چند دسته قابل بررسی است.

دسته اول: آیاتی که انبیا(ع) را از مخلصان می‌شمارند. و مخلصان، کسانی هستند که دست اغوای شیطان از دامان آنان کوتاه است. در نتیجه، باید معصوم باشند.

در سوره مبارکه «صاد» می‌فرماید: «و به خاطر بی‌اور بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دست‌ها و چشم‌ها. ما آن‌ها را خالص کردیم به خلوص ویژه‌ای، و آن یادآوری سرای آخرت بود. و آن‌ها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند. و به خاطر بی‌اور اسماعیل و یسع و ذوالکفل را که همه از نیکان بودند». [۶]

در این آیات، نام عده‌ای از انبیا، که از «مخلصان» و از «اصفیا» هستند، به عنوان نمونه، ذکر شده است. و مخلصان کسانی هستند که در تیررس شیطان قرار نمی‌گیرند. چنان‌که قرآن، از قول شیطان، می‌فرماید: «به عزت قسم که آن‌ها را گمراه خواهیم کرد، مگر بندگان را که مخلصان از ایشانند» [۷] و نیز: «و بی‌گمان آن‌ها را گمراه خواهیم کرد مگر بندگان را که مخلصان از ایشانند». [۸]

دسته دوم: آیاتی که بیانگر وجود «هدایت الهی» در انبیا می‌باشد. مانند: «و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر دو را هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از آن هدایت کردیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. و همچنین زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را، همه از صالحان بودند. و از پدران و فرزندان و برادران آن‌ها برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این هدایت خدا است... این‌ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن و بگو: در برابر این

رسالت پاداش از شما نمی طلبیم. این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست.» [۹]

این آیات دلالت بر این دارند که انبیا، هدایت الهی یافته اند. و در سوره زمر می فرماید: «و کسی را که خدا هدایتش کرده باشد گمراه کننده ای برای وی نخواهد بود» [۱۰] پس کسی که تحت هدایت الهی قرار گیرد، هرگز گمراه نخواهد شد و چون گناه و معصیت یک نوع گمراهی است، پس می توان نتیجه گرفت که انبیای الهی معصوم هستند.

این که در آیات فوق، انبیا جزء برگزیدگان بر شمرده شده اند، دلیل دیگری بر عصمت انبیا می باشد؛ زیرا آنان برگزیده شده اند تا دیگران را هدایت کنند، پس مسلماً خودشان هدایت یافته و معصوم اند. علاوه بر این که در آیه اخیر، خداوند به پیامبر (ص) امر می کند که به هدایت آن ها اقتدا کند و مسلم است که اقتدا کردن پیامبر (ص)، با آن جلالت قدر و مقام، به پیامبران دیگر، بر عصمت ایشان دلالت دارد و الاقتدا نمودن بدون قید و شرط به کسی که معصوم نیست چه بسا به گمراهی بیانجامد. دسته سوم: آیاتی که مسلمانان را به اطاعت از پیامبر (ص) و اقتدای به او دعوت می نماید. مانند: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است. بگو: از خدا و فرستاده او اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید خداوند کافران را دوست نمی دارد.» [۱۱]

یا در سوره نساء می فرماید: «و کسی که پیامبر را اطاعت نماید همانا خداوند را اطاعت نموده است.» [۱۲]

آیات دیگری هم وجود دارد که بر اطاعت بدون قید و شرط از رسول خدا دلالت دارند و اگر اطاعت فردی بدون قید و شرط واجب باشد، نشانگر عصمت اوست و از گمراهی و زلل باید در امان باشد و الا، موجب گمراهی دیگران خواهد شد.

غیر از این سه دسته، آیات دیگری هم وجود دارد که بر عصمت پیامبران یا شخص پیامبر اسلام (ص) در ابلاغ وحی، دلالت می کنند، که به دو نمونه از آن ها اشاره می شود:

آیه اول: «دانای غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن ها قرار می دهد تا بدانند پیامبرانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند و او به آنچه نزد آن هاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است.» [۱۳] آیه دوم: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» [۱۴] اراده خدا در این آیه، اراده تکوینی است و نه تشریحی؛ [۱۵] و چون اراده الهی تخلف ناپذیر است، روشن می شود که اراده قطعی خداوند بر این تعلق گرفته است که اهل بیت از هرگونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند که همان مقام عصمت است.

در این که اهل بیت چه کسانی هستند، فعلاً محل بحث ما نیست؛ [۱۶] اما مسلماً پیامبر (ص) در میان آنان می باشد. هدف ما نیز اثبات عصمت انبیا از طریق آیات قرآن است. پس به طور یقین، آیه بیانگر عصمت پیامبر اسلام (ص) از هرگونه گناه و آلودگی است و با ضمیمه «عدم القول بالفصل» عصمت کلیه انبیا ثابت می شود. به بیان دیگر؛ در مورد عصمت انبیا بیشتر از دو قول وجود ندارد: یکی وجود عصمت و دیگری، عدم وجود عصمت. قول سومی که بیانگر تفصیل باشد و عصمت را در برخی، مثلاً پیامبر (ص)، اثبات و در دیگر انبیا نفی نماید، وجود ندارد. پس اگر ما عصمت پیامبر (ص) را ثابت کردیم، لازمه اش معصوم بودن سایر انبیا نیز هست.

بخش دوم، آیاتی که ظاهراً با مقام عصمت انبیا سازگار نیستند: در قرآن مجید، آیاتی وجود دارد که ظاهرشان با عصمت انبیا ناسازگار است. ولی باید توجه داشت وقتی که عصمت انبیا به دلیل عقلی ثابت شد، باید در معنای آیه ای که با دلیل عقلی منافات دارد، دقت کرده و در فهم مراد حقیقی آیه تلاش نمود. بدیهی است که بررسی تمام آیات نیاز به مجال وسیعی دارد و به کتاب های تفسیری مفصل باید مراجعه شود. لکن در حدّ پاسخ به سؤال مطرح شده، بعضی از این آیات بررسی می شود:

۱. **سوره زمر:** «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمال تبه خواهد شد و از زبان کاران خواهی بود، بلکه تنها خدا را عبادت کن و از شکرگزاران باش.» [۱۷]

ممکن است توهم شود که امکان مشرک شدن برای انبیا هم وجود دارد و راه شرک بر روی آنان نیز باز است و الاً، این آیه آنان را بر حذر نمی‌داشت. پاسخ: انبیا، قدرت و اختیار مشرک شدن را دارند؛ زیرا چنان که گفتیم عصمت به معنای سلب اختیار و قدرت بر شرک یا گناه نیست، ولی هرگز مشرک نخواهند شد؛ زیرا بالا بودن سطح معرفت آن‌ها و ارتباط مستقیم و مستمرشان با مبدء وحی، از این که یک لحظه هم فکر شرک را به مخیله خود راه دهند، مانع می‌شود. پس اولاً؛ مفاد آیه فوق یک جمله شرطیه است که دلالت بر وقوع «تالی» در صورت واقع شدن «مقدم» دارد، نه این که دلالت بر واقع شدن فعل داشته باشد. ثانیاً؛ مقصود آیه، بیان خطر شرک است و می‌فهماند که شرک از هیچ کس حتی پیامبران قابل قبول نیست. در واقع باین تعبیر، تکلیف سایر مؤمنان را روشن می‌نماید. چنان که در زبان عربی ضرب المثلی است که می‌گوید: «وایاک اعنی و اسمعی یا جارة». [۱۸] یا در فارسی که «به در می‌گوید تا دیوار بشنود». نیز از حضرت امام (رضاع) نقل شده است که فرمود: «منظور از این گونه

آیات، ائمت است، هر چند که مخاطب رسول خدا (ص) باشد». [۱۹]

نظیر آیه فوق، آیه دیگری است که می‌فرماید: «هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آنان پیروی کنی. بگو هدایت الهی تنها هدایت است و اگر از هوی و هوس‌های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود». [۲۰] اگر سؤال شود: آیا پیامبر (ص) با آن مقام عصمت، ممکن است از هوی و هوس‌های یهود پیروی نماید؟ جواب این است که: اولاً، بیان فوق، یک جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلالت بر وقوع ندارد. ثانیاً؛ معصوم بودن پیامبر (ص)، گناه را بر او محال نمی‌کند. هر چند که علم و تقوا و ایمان پیامبر (ص) در حدی است که سراغ گناه نمی‌رود.

ثالثاً؛ ممکن است این خطاب متوجه همه مردم باشد.

۲. **سوره حج:** «هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هرگاه آرزو می‌کرد، شیطان القائاتی در آن می‌کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و

حکیم است. هدف این بود که بدانند این حقی است از سوی پروردگارت و در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل هایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند».[۲۱]

این آیات از مهم‌ترین دستاویزهای قایلان به عدم عصمت انبیا می‌باشد. مستشرقان نیز برای تشکیک در صدق وحی، این آیات را مطرح کرده‌اند و گویا القای شیطان در آرزوهای پیامبران را به معنای دخالت شیطان در کار وحی گرفته‌اند و در حقیقت می‌خواهند عصمت پیامبران را در تلقی و ابلاغ وحی نفی نمایند.[۲۲] یا منظور آنان این است که شیطان در قلوب پیامبران وسوسه کرده و عزم ایشان را سست می‌نماید تا دست از هدایت قومشان برداشته و آنان را قومی غیر قابل هدایت بدانند،[۲۳] در حالی که مسلماً منظور آیه چنین معنایی نیست. چنان‌که خداوند صریحاً القائات را از ساحت مقدس انبیا و حتی بندگان شایسته، نفی می‌نماید.[۲۴]

بنابراین، تفسیر صحیح آیات فوق به شرح زیر است: در هر برهه‌ای که پیامبران برای هدایت بشر ارسال می‌شدند تا آیات الهی را برای مردم بیان کنند، همیشه شیطان‌هایی از جن و انس قصد داشتند مزاحم دعوت آنان شوند و مطالبی را برای انحراف مردم القا کنند تا اثرات هدایت بخش تبلیغ پیامبران را خنثی نمایند. آن‌ها می‌خواستند مردم را گمراه کنند و به مخالفت با انبیا برانگیزانند؛[۲۵] چنان‌که خداوند می‌فرماید: «به ایشان وعده می‌دهد و آرزوها را نشانشان می‌دهد و شیطان جز گمراهی وعده‌ای به ایشان نخواهد داد».[۲۶]

در این آیات خداوند می‌فرماید: ما هم در مقابل این فعالیت‌های شیطانی دست بسته نیستیم و به یاری پیامبران و مؤمنان می‌شتابیم و آنان را غلبه می‌دهیم.

۳. آیات مربوط به حضرت آدم(ع) که در چندین مورد ذکر شده است. از جمله: آیات ۳۵ و ۳۷ سوره بقره و آیات ۱۹ و ۲۴ سوره اعراف و آیات ۱۱۵ الی ۱۲۳ سوره طه؛ که ظاهر آن‌ها برفریب خوردن آدم از شیطان و عصیان و گمراهی او دلالت می‌کند و در نتیجه بیانگر عدم عصمت او است!

پاسخ به این شبهه از چند طریق امکان‌پذیر است: اولاً، نهی در آیات،

نهی ارشادی است و نه مولوی و تحریمی، و زبان این نهی، زبان ناصح مشفق است که از عاقبت عمل خبر می‌دهد، و عدم انجام امر ارشادی و یا ارتکاب نهی ارشادی، خللی به عصمت وارد نمی‌سازد. ثانیاً، با فرض این که امر و نهی در آیات، مولوی باشد، غیر الزامی و تنزیهی هستند که از آن به ترک اولی تعبیر می‌شود و ارتکاب آن، گناه مطلق مصطلح شمرده نشده، بلکه گناه نسبی محسوب می‌گردد؛ یعنی شایسته نبود چنین عملی از چنان شخصی صادر شود و به قول مشهور «حسنات الابرار سیئات المقربین» [۲۷] ثالثاً، آنچه که مخالف مقام عصمت است، عصیان یک انسان مکلف می‌باشد، در حالی که حضرت آدم (ع) در زمان و مکانی بوده که عالم تبلیغ و تشریح و تکلیف نبوده است، بلکه بعد از هبوط و سکونت بر روی زمین و تشریح شرایع و انزال کتب، تکلیف الهی شروع شده است. پس مخالفت‌های قبل از شریعت نمی‌تواند ناقض مقام عصمت باشد. [۲۸] از سوی دیگر شاید بتوان گفت: مراد از آدم، در آیات، مقام آدمیت و بشریت باشد؛ نه شخص آدم ابوالبشر که از انبیا و اصفیای الهی گردید. علاوه بر این که؛ اگر مراد، آدم ابوالبشر باشد، ظاهر آیات این است که پیامبری را بعد از «توبه» به او دادند؛ نه قبل از آن. پس اگر کسی بر این عقیده باشد که پیامبران در زمان رسالتشان مصون از گناه و اشتباه هستند، ضروری به عصمت وارد نمی‌شود. مگر این که نظر او این باشد که معصومان از بدو تولد می‌بایست دارای عصمت باشند. [۲۹]

**۴. آیات مربوط به سایر انبیا:** این آیات موهم این معنا هستند که بعضی از پیامبران دچار خطا یا گناهی شده و یا اعتراف به اشتباه خود کرده‌اند که محلّ به مقام عصمت است. این آیات در مورد حضرت نوح، ابراهیم، یوسف، موسی، داود، سلیمان، ایوب و یونس (ع) است. اما بررسی آن‌ها فرصت فراوانی می‌طلبد. از این رو؛ علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های تفسیر مراجعه نمایند.

**۵. آیاتی که مربوط به عصمت شخص، نبی مکرم اسلام (ص) می‌باشد** و دستاویز مخالفان قرار گرفته است. از جمله، آیات سوره فتح است که می‌فرماید: «انا فتحناک فتحاً مبیناً. لیغفرلک الله ماتقدم من ذنبک

وماتآخر و یتّم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً».[۳۰] خواهد داشت و خداوند به وسیله صلح حدیبیه و فتحی که برای او حاصل شد، آن‌ها را می‌آمرزد.

جواب این است که: اولاً، «ذنب» و «غفران» در آیه مذکور در معنای لغوی خود به کار رفته‌اند. «ذنب» در لغت به معنای آثار شوم و تبعات عمل و «غفران» به معنای سترو پوشاندن است. در نتیجه، معنای آیه این خواهد بود: ما به توفتحی عنایت کردیم تا به وسیله آن عواقب کار رسالت تو پوشش داده شود.

توضیح آن‌که: مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذنبیات نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر(ص) داشتند که پیروزی‌های بعد به همه آن‌ها خط بطلان کشید و تبعات دعوت پیامبر(ص) هم که در آغاز، زندگی مشرکان را از هم پاشیده بود، به وسیله پیروزی وی، کم‌کم به دست فراموشی سپرده شد.[۳۱]

باین وصف «ذنب» و «غفران» در این آیه، در معنای اصطلاحی خود به کار نرفته‌اند. بنابراین، هیچ منافاتی با مقام عصمت نخواهند داشت. ثانیاً، به فرض که «ذنب و غفران» در معنای اصطلاحی خود به کار رفته باشند، مقصود، عملی است که از نظر مشرکان گناه بوده و خلاف قانون آنان باشد، نه مخالفت با قانون الهی؛ تا این‌که تنافی با مقام عصمت داشته باشد.[۳۲] نظیر آیه فوق، آیه ۴۳ سوره توبه است که می‌فرماید: «عفا الله عنک لی اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین».[۳۳] که عده‌ای عفو و بخشش خداوند را دلیل بر وجود گناه برای پیامبر(ص) گرفته و پیامبر(ص) را غیر معصوم پنداشته‌اند.

پاسخ این است که: جمله «عفا الله عنک» یک جمله خبریه است که اراده انشا از آن شده است و در حقیقت، دعا و تقدیر و تکریم نسبت به ساحت پیامبر(ص) می‌باشد؛ مانند «ایدک الله» و «رحمک الله» و امثال آن. در نتیجه هیچ منافاتی با مقام عصمت ندارد. و به تعبیر استاد علامه طباطبائی (قدس سره) معنایی که مخالفان از آیه ارایه داده‌اند در حقیقت،

بازی با کلام خداوند است و نشان از این دارد که معانی آیات را درست نمی فهمند. [۳۴] یا به تعبیر دیگر؛ با «الفبای» قرآن آشنا نیستند. [۳۵]

در مورد آیات دیگر که در ظاهر منافای با مقام عصمت پیامبر اسلام (ص) است، بحث جداگانه ای مطرح ننموده و مطالب ارایه شده کافی به نظر می رسد.

اما این که چرا در قرآن این گونه آیات هست و چرا خداوند با پیامبران این گونه سخن می گوید (احیاناً بالحن تند) به این دلیل است که: پیامبران با همه علو مقام و شأن و عصمتی که دارند؛ مانند دیگران انسان هایی هستند که دارای شهوت و غضب و غرایز و امیال نفسانی بوده و نیازمند راهنمایی و ارشاد الهی می باشند و اگر لحظه ای به خود واگذار شوند، هلاک خواهند شد و برای چنین اشخاص مهمی که رهبری جامعه را به عهده دارند، یک لحظه غفلت یا ضعف و سستی در کار رسالت، گناهی بزرگ محسوب می شود. لذا چنین تعبیرات شدیدی در مورد آنان بیان شده، کمالین که هیچ گاه مستغنی از دعا و آمرزش و عفو الهی نیستند. [۳۶]

نتیجه: اولاً، با وجود دلایل عقلی و نقلی، باید از ظواهر آیاتی که با مقام عصمت انبیا سازگار نیستند، دست کشید. ثانیاً، بسیاری از آیات فوق اگر درست معنا شوند، منافاتی با مقام عصمت انبیا ندارند. ثالثاً، آیات زیادی در قرآن هست که دلالت بر وجود و لزوم عصمت در انبیا دارد که نمونه هایی از آن ها ذکر گردید.



## پی نوشت‌ها

- [۱]. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [۲]. فاضل مقداد، ارشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، ص ۳۱۰.
- [۳]. جابر جعفی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که در تفسیر آیه «و السابِقون السابِقون اولئک المقربون»؛ واقعاً، ۱۰- ۱۱) فرمود: «فالسابقون هم رسل الله و خاصة الله من خلقه، جعل فيهم خمسة ارواح، ايدهم بروح القدس، فيه عرفوا الاشياء و ايدهم بروح الايمان، فيه خافوا الله عزوجل و ايدهم بروح القوة، فيه قدروا على طاعة الله، و ايدهم بروح الشهوة، فيه اشتهاوا طاعة الله و كرهوا معصيته، و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيئون»؛ کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، باب فيه ذكر الارواح التي في الائمة؛ و نیز، ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، باب الروح التي يسددها الائمة، ح ۱ و ۲، قم، مكتبة الصدوق، ۱۳۸۱ ش.
- [۴]. محقق طوسی، نصیرالدين، تجريد الاعتقاد، ص ۱۵۵، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۵ ش.
- [۵]. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، ص ۸۱، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
- [۶]. سوره ص، ۴۵ - ۴۸.
- [۷]. سوره ص، ۸۳.
- [۸]. حجر، ۴۰.
- [۹]. انعام، ۸۴ - ۹۰.
- [۱۰]. زمر، ۳۷.
- [۱۱]. آل عمران، ۳۱ - ۳۲.
- [۱۲]. نساء، ۸۰.
- [۱۳]. جن، ۲۶ - ۲۸؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۴۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
- [۱۴]. «همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».
- [۱۵]. اراده تشریحی نسبت به پاکی و طهارت، فقط مربوط به اهل بیت نیست، بلکه همه بندگان را شامل می‌شود. پس اراده تشریحی با کلمه «انما» که دلالت بر حصر دارد، سازگار نمی‌باشد.
- [۱۶]. ر. ک: «اهل بیت (ع) در آیه تطهیر»، سؤال ۱۳۲.
- [۱۷]. زمر، ۶۵ - ۶۶.
- [۱۸]. «با تو هستم. همسایه تو بشنو!»؛ این ضرب المثل در جایی به کار می‌رود که خطاب اصلی متوجه کس دیگری است، ولی در ظاهر شخص دیگری را طرف خطاب قرار داده‌اند.
- [۱۹]. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۹۷، به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۵۲۸.
- [۲۰]. بقره، ۱۲۰.
- [۲۱]. حج، ۵۲ - ۵۴.
- [۲۲]. در بعضی از کتب اهل سنت روایت عجیبی از ابن عباس نقل شده مبنی بر این که این آیات پس از جریانیه که به «افسانه غرانیق» معروف شد، نازل شده است که طی آن، شیطان در کار ابلاغ وحی دخالت نمود و آیاتی شیاطینی را بر زبان پیامبر جاری ساخت؛ ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۴۰.
- [۲۳]. همان.
- [۲۴]. «همانا برای تو بر بندگان سلطنتی نیست»؛ اسراء، ۶۵. «به عزتت قسم که همه بندگان را گمراه می‌کنم، مگر بندگان که مخلصان از ایشانند»؛ حجر، ۴۲. ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۳۶؛ سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۴۴۲، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

- [۲۵]. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۳۶؛ مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۴۴۲.
- [۲۶]. نساء، ۱۲.
- [۲۷]. یعنی: خوبی‌های نیکان، بدی‌های مقزبان محسوب می‌شود. و این مطلب در جایی به کار می‌رود که از شخصی انتظاری فوق العاده دارند.
- [۲۸]. ر. ک. مفاهیم القرآن، ج ۵، ص ۲۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۱۳۶، بیروت، مؤسسه علمی.
- [۲۹]. «و عصى آدم ربه فغوى. ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی» (طه، ۱۲۰)؛ ظاهر کلمه «ثم» که دلالت بر بُعدیت دارد می‌رساند که «عصى» قبل از «اجتباه» بوده است.
- [۳۰]. «ما برای تو پیروزی آشکار فراهم ساختیم تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند، ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت کند؛» فتح، ۱ و ۲.
- [۳۱]. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۱؛ مفاهیم القرآن، ج ۵، ص ۱۲۴؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۰۴.
- [۳۲]. مفاهیم القرآن، ج ۵، ص ۱۲۵.
- [۳۳]. «خداوند تو را ببخشد، چرا پیش از آن که راست‌گویان و دروغ‌گویان را بشناسی به آن‌ها اجازه دادی».
- [۳۴]. طباطبائی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۸۶.
- [۳۵]. مفاهیم القرآن، ج ۵، ص ۲۷.
- [۳۶]. همان.

## پرسش

ده فرمان یهودیت چیست و آیا مورد تأیید قرآن است؟

## پاسخ

بنی اسرائیل پس از خروج از مصر، به مدت چهل سال در بیابان‌های میان مصر و کنعان سرگردان شدند. خدا در این زمان چندین دستور را به آن‌ها می‌دهد. مطابق تعالیم تورات [۲]، و نیز به باور امروزه یهودیان ده فرمان اصلی عبارت‌اند از:

۱. پرستش خدای یگانه؛
۲. سجده نکردن بر بت‌ها؛
۳. گرامی داشتن نام خدا؛
۴. گرامی داشتن روز شنبه؛
۵. احترام به پدر و مادر؛
۶. دوری از قتل و ریختن خون یکدیگر؛
۷. دوری از زنا؛
۸. دوری از دزدی؛
۹. شهادت دروغ ندادن علیه همسایه؛
۱۰. طمع نورزیدن بر اموال و ناموس همسایه. [۳]

## تأیید ده فرمان یهود در قرآن: [۴]

در این زمینه باید گفت که تمام این فرمان‌ها مورد تأیید اسلام نیز بوده و گرچه همه این ده فرمان به صورت یکپارچه در یک قسمت قرآن وجود ندارند، اما در فرازهای مختلف قرآن کریم به محتوای تماشان اشاره شده است؛ و در برخی فرازها نیز تصریح شده که چنین فرمان‌هایی از طرف پروردگار به قوم موسی (ع) ابلاغ شده است. موارد زیر از جمله آیاتی است که به ده فرمان اشاره دارد:

۱. در آیه ۱۴۵ سوره اعراف از الواحی که فرمان‌های پروردگار به حضرت موسی (ع) در آن نگاشته شده بود، سخن به میان آمده است:  
و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم. پس آن را با جدیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن‌ها عمل کنند!  
همچنین در آیات ۱۵۰ و ۱۵۴ همین سوره نیز به الواح موسی (ع) اشاره شده است.

۲. آیات ۲۲ تا ۳۹ سوره اسراء با بندهای اول، دوم، پنجم، ششم و هفتم فرمان‌های ده‌گانه همخوان است.

ادعای ابن عباس آن بود که محتوای همه تورات را می‌توان در نیمه اول سوره اسراء یافت. [۵]

۳. آیات ۸۳ و ۸۴ سوره بقره نیز به برخی از توصیه‌های پروردگار خطاب به بنی اسرائیل اشاره می‌کند:

«(و به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با این که پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید. و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید؛ و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید؛ (و بر این پیمان) گواه بودید». [۶]

بندهای اول، دوم، سوم، ششم ده فرمان را می‌توان در آیات بالا یافت.  
۴. برخی از فرمان‌های ده‌گانه حضرت موسی (ع) نیز در آیات ۱۵۲-۱۵۴

سوره انعام به مسلمانان توصیه شده است: [۷]

«و به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد، و حق پیمانۀ و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی‌کنیم، و هنگامی که سخنی می‌گویید عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. و اینکه این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزگار شوید. سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم، (نعمت خود را) بر آن‌ها که نیکوکار بودند تکمیل کردیم، و همه چیز را که مورد نیاز آن‌ها بود در آن روشن ساختیم، کتابی که مایه هدایت و رحمت بود، تا به لقای پروردگارشان (به روز رستاخیز) ایمان بیاورند».

۵. در آیه ۴۴ سوره مائده همخوان با بند سوم ده فرمان، به مسلمانان توصیه می‌کند که در راستای احترام به پروردگار، آیات او را به بهای اندکی نفروشند. در ضمن علاوه بر فریضه نماز، تمام توصیه‌هایی که به ذکر پروردگار و حمد و تسبیح ذات اقدس او در قرآن وجود دارد، احترام به خدا ارزیابی می‌شود.

۶. احترام روز شنبه که محتوای بند چهارم ده فرمان بوده، نیز در چندین آیه قرآن بدان اشاره شده است. [۸] البته مسلمانان روز جمعه را روز عبادت خود می‌دانند.

۷. دزدی که در بند هشتم ده فرمان از آن نهی شده، در اسلام نیز شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته و بر اساس آیه ۳۸ سوره مائده، مجازات سنگینی برای آن در نظر گرفته شده است.

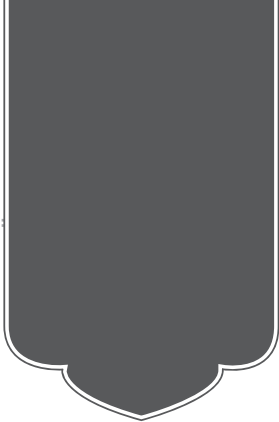
۸. بر اساس آیاتی؛ نظیر آیه ۶ سوره معارج، مسلمانان هرگز و علیه هیچ فردی نباید شهادت دروغ بدهند که طبیعتاً شامل شهادت به دروغ ندادن در مورد همسایه که در بند نهم ده فرمان بدان توصیه شده نیز خواهد شد.

۹. و در نهایت آنچه در بند آخر ده فرمان آمده، تنها یکی از مصادیق نیکی به همسایگان است که به صورت مطلق و فراگیر در آیاتی مانند آیه

۳۶ سوره نساء توصیه شده است.  
 در پایان می‌توان نتیجه گرفت، با توجه به یکی بودن آموزه‌های اصلی ادیان آسمانی، تمام آنچه در این ده فرمان وجود دارد، منطبق با همان چیزی است که در قرآن کریم بدان توصیه شده است، جز روز شنبه که با وجود مهر تأیید زدن قرآن بر مقدس بودن آن برای خصوص قوم موسی (ع)، اما در تعالیم اسلامی، روز جمعه ارزشمندتر از آن اعلام شده است.  
 بر این اساس می‌توان گفت؛ این ده فرمان از جمله بخش‌هایی در متون مقدس نیست که مورد تحریف و دستبرد واقع شده باشد. [۹]

## پی‌نوشت‌ها

- [۱]. کتاب مقدس، سفر خروج، ص ۱.
- [۲]. «داستان‌های تورات»، ۵۸۳۷: «تحریف تورات و انجیل بنا بر آیات قرآن»، ۴۵۶۷۴: «داستان یوسف و زلیخا در قرآن و تورات»، ۷۰۸۵۳.
- [۳]. کتاب مقدس، سفر خروج، ۲۰.
- [۴]. «ارتباط میان مطالب قرآن و تورات»، ۵۲۳۱۹: «حج در تورات و حج انبیاء»، ۸۲۷۲۲.
- [۵]. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ۱۲۶، بیروت، دار المعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۶]. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص ۱۷۹، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۷ش.
- [۷]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج ۴، ص ۵۹۴، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش؛ ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، ج ۲، ص ۵۰۰، دمشق، مطبعة الترقی، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.
- [۸]. بقره، ۶۵؛ نساء، ۴۷؛ نساء، ۱۵۴؛ اعراف، ۱۶۳؛ نحل، ۱۲۴.
- [۹]. «بی‌احترامی به کتاب‌های اهل کتاب»، ۶۶۷۵۸.



## پرسش

### سعادت و کمال انسان در چیست؟

## پاسخ

به نظر می‌رسد سعادت از کمال جدایی ندارد؛ یعنی انسان به هر اندازه که از کمال بهره داشته باشد به سعادت رسیده است. انسان موجودی مرگب از روح و بدن است و روح جوهره وجود آدمی است. سعادت روح و بدن در دست‌یابی هر یک از این دو به کمال وجودیشان است. سعادت روح در نزدیک شدن و رسیدن به خدا است و در این صورت است که به غایت کمال خودش می‌رسد. البته بهره‌مندی از سلامت بدن و امور مادی در روایات اسلامی از سعادت انسان به حساب آمده است.

در این بین عده‌ای یا سعادت را از کمال جدا می‌دانند و یا در باب انسان‌شناسی دیدگاه دیگری دارند که همه در جای خودش مورد نقد واقع شده است؛ مثلاً عده‌ای انسان را موجودی مادی فرض می‌کنند که سعادتش در بهره‌مندی از لذایذ مادی میسر می‌شود. گروهی، مانند بعضی از فلاسفه عقل را جوهره آدمی می‌دانند، عده‌ای دیگر مانند بعضی از عرفا عشق را معیار انسانیت می‌دانند.

## پاسخ تفصیلی

پاسخ دقیق و جامع به این سؤال، در پرتو تبیین صحیح و روشن مفهوم «سعادت» و شناخت درست از انسان و اهدافش، میسر می‌شود. عده‌ای مانند «کانت» عقیده به جدایی کمال و سعادت دارند، و این‌گونه می‌گویند که در همه دنیا فقط یک کمال و خوبی وجود دارد و آن اراده نیک است. و اراده نیک هم به معنای مطیع بودن در مقابل فرمان‌های وجدان است، خواه به دنبال آن خوشی باشد یا نباشد. ولی سعادت آن لذت و خوشی است که با هیچ درد و رنجی همراه نباشد و اخلاق با کمال سروکار دارد نه با سعادت. [۱] اما علما و فلاسفه و اخلاقیون اسلامی می‌گویند: به هر اندازه که انسان از کمال بهره‌برد و به غایت خودش نزدیک شود به سعادت رسیده است. [۲] این‌ها مانند کانت سعادت را از کمال جدا نمی‌دانند، البته می‌پذیرند که اگر منظور از سعادت، سعادت حسی (خوشی مادی دنیوی) باشد بالطبع کمال از چنین سعادت‌تی جدا است. [۳] از طرف دیگر؛ نوع نگرش مکاتب مختلف به انسان، موجب شده است که تلقی آن‌ها از سعادت متفاوت باشد.

مکتبی که انسان را موجود مادی فرض می‌کند، سعادتش را در گرو تأمین نیازهای مادی‌اش می‌داند. و در این بین عده‌ای کمال انسان را در برخورداری هر چه بیشتر از لذایذ مادی می‌دانند (برخورداری فرد یا جمع) و آن‌که عقل را معیار انسانیت می‌داند سعادتش را در شکوفایی عقل توسط معارف و حقایق الهی تلقی می‌کند. و عُرْفَا که به درون و درد هجران توجه دارند و انسان را موجودی گرفتار آمده در قفس و دور مانده از اصل و وطنش می‌دانند، سعادتش را به میزان بهره‌مندی‌اش از عشق عنوان می‌کنند. و گروه دیگر مثل «نیچه» که قدرت را اساس کار قرار می‌دهند، انسان سعادت‌مند را انسان قادر می‌دانند. اما بر مبنای نظریه اسلام - با قبول عقل و عشق - انسان این‌گونه معرفی شده است: موجودی که استعدادهای مختلف دارد، از جان و تن (روح و بدن) ترکیب یافته است و مادی صرف نیست؛ [۴] زندگی واقعی و اصلی‌اش در جهان دیگر است؛ برای ابد خلق شده و اندیشه و اعمال و رفتار و اخلاقیاتش، بدن اخروی‌اش را



می‌سازد و....

با چنین بینشی، سعادت انسان با شکوفایی هماهنگ استعدادهایش و پاسخ مناسب به نیازهای روحی و جسمی‌اش، محقق می‌شود. برخی از فلاسفه در این باره می‌گویند: سعادت هر چیزی عبارت است از رسیدنش به خیر و وجودش، و سعادت انسان که موجودی است مرکب از روح و بدن عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی‌اش و متنعم شدن به آن. [۵] روح که از خدا است «و نفخت فیہ من روحی»، [۶] سعادتش در گرو تقرّب به خدا است؛ یعنی بازگشت به مبدائی که از آن جا نشأت گرفته است. به عبارت دیگر؛ روح جوهر آدمی و از خدا است که و با طیّ مراتبی، در جهان طبیعت رحل اقامت افکنده و سعادتش در این است که با مرکب عشق و مرگ اختیاری [۷] از جهان طبیعت کوچ کند و برسد به همان جایی که بدان جا تعلق داشت. چنین انسانی گرچه با بدنش در این دنیا است، اما روحتش به جای دیگری بسته شده است. [۸] البته این به معنای بی‌توجهی به امور مادی نیست؛ چراکه بهره‌مندی از سلامتی و تنعمات مادی و... از سعادت انسان شمرده می‌شود و توصیه شده است که انسان با رعایت اصول بهداشتی به تقویت جسم خود بپردازد؛ زیرا که جسم سالم، زمینه و شرط روح سالم است. [۹] بلکه منظور این است که روح، جوهره انسان و هویتش را تشکیل می‌دهد و هدف از خلقت چنین موجودی تقرّب و نزدیک شدن به خدا است:

«ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو از خدا خشنود، خدا از تو خشنود است پس در زمره بندگانم وارد شو و به بهشتم درآی». [۱۰]

«ای انسان! تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی، پس پاداش آن را خواهی دید». [۱۱]

«در جایگاهی راستین نزد سلطانی قدرت مند». [۱۲]

در همین راستا باید گفت؛ عبادت و وسیله‌ای برای تقرّب به خدا است: «از صبر و نماز استعانت بجوید...». [۱۳] لذا می‌توان گفت؛ هر آنچه که انسان را در تقرّب به خدا کمک کند، سعادت او را فراهم آورده است. و این جا است

که نه تنها نماز وسیله قرب است، خدمت به بندگان خدا هم در زمره عبادت و وسیله ای برای نزدیک شدن به خدا تلقی می شود.

«این چیزهایی که نعمت به شمار آمده اند، تنها در صورتی نعمت اند که با غرضی که خدا از خلقت آن ها برای انسان داشته، موافق باشند؛ زیرا این ها بدین منظور آفریده شده اند که از طرف خدا کمکی برای انسان باشند که در راه سعادت حقیقی خود که همانا قرب به خدا بر اثر بندگی و فروتنی در برابر پروردگاری او است، در آن ها تصرف کند.» [۱۴]

## پی نوشت ها

- [۱]. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۵۰.
- [۲]. مفهوم سعادت در کتاب های اخلاقی به عنوان رکن اخلاق است. ر. ک: معراج السعادة، ص ۱۸ - ۲۳.
- [۳]. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۵۰.
- [۴]. حجر، ۲۹؛ مؤمنون، ۱۲ - ۱۴.
- [۵]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۶]. «هنگامی کار آن را به پایان رساندم در او از روح خود دمیدم»؛ حجر، ۲۹.
- [۷]. مرگ اختیاری همان مجاهده با نفس و کشتن آن است که در تعبیر حضرت علی (ع) آمده است: «قد احیی عقله و امات نفسه». سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق، صبحی صالح، ص ۳۲۷، خ ۲۲۰، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۸]. «... ضحبتوا الدُّنْیَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى»؛ نهج البلاغه، ص ۱۴۷.
- [۹]. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۵۰.
- [۱۰]. فجر، ۲۷ - ۳۰.
- [۱۱]. انشقاق، ۶.
- [۱۲]. قمر، ۵۵.
- [۱۳]. بقره، ۴۵.
- [۱۴]. المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۴، ص ۱۵۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

## پرسش

### فلسفه عبادت فرشتگان چیست؟

## پاسخ

قرآن کریم بارها به عبادت فرشتگان اشاره کرده و به عنوان نمونه در وصف آن‌ها می‌فرماید: «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ...»؛ [۱] و آن‌ها که نزد اویند [فرشتگان] هیچ‌گاه از عبادتش استکبار نمی‌ورزند. و در نگاهی تکوینی و کلی‌تر، تمام موجودات عالم را در حال بندگی خدا اعلام می‌کند: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»؛ [۲] تمام ساکنان زمین و آسمان در حال بندگی و عبادت پروردگار رحمان می‌باشند.

با توجه به این آیات و در پاسخ به پرسش مطرح شده باید گفت؛

**اولاً:** این‌گونه نیست که عبادت و تسبیح خدا فقط برای رسیدن به مقام قرب و بهشت و نجات از جهنم باشد؛ به دلیل آیاتی که می‌فرماید تمام موجودات نظام هستی خداوند را سجده می‌کنند و تسبیح او می‌گویند؛ مانند تمام موجودات آسمانی و زمینی. و روشن است که تمام موجودات تسبیح و سجودشان سرانجامش بهشت نیست؛ چراکه سجده و تسبیح آن‌ها نه شیبیه تسبیح انسان‌ها است، و نه درموردی از سزاختمی‌اراست. [۳]

**ثانیاً:** سنت حاکم میان ارباب و برده در ملک‌های اعتباری این است

که برده هر قدر به درگاه مولایش مقرب تر شود، مولایش از بسیاری تکالیف و وظایف او چشم پوشی کرده، و آنچه از سایر بردگان می خواهد از او نمی خواهد. و او از حساب و مؤاخذه بخشیده می شود، و این بدان جهت است که اساس اجتماع مدنی انسان بر تعاون و مبادله منافع، و رفع حوایج برپا شده است؛ و چون احتیاج همیشه و برای همه است، و مولی از هر کس دیگری به برده مقرب خود محتاج تر است. چنان که یک پادشاه احتیاجش به مقربان دربار از هر کس دیگری بیشتر است؛ لذا باید آنچه به برده مقرب خود می دهد، به قدر خدمتی باشد که برده اش به او می کند؛ و به همین جهت می بینیم بسیاری از تکالیف و وظایف و رسومی که از سایر بردگان می خواهد از او بر می دارد، و این خود یک نحوه مبادله و معامله است، اما در خدای متعال این گونه نیست؛ زیرا او خدا و مالک حقیقی بندگان، و بندگان ملک حقیقی او هستند؛ چون مالک آن ها بی نیاز مطلق از مملوک و مملوک او در حاجت مطلق به مالک است، و در این مسئله هیچ فرقی میان مقرب و غیر مقرب، دور و نزدیک، و عالی و دانی نیست، بلکه هر قدر بنده او تقرب بیشتری پیدا کند بیشتر به عظمت و کبریا، و عزت و جایگاه مولایش پی می برد، و بیشتر در خود ذلت و مسکنت و حاجت احساس می کند، پس در نتیجه کارش به جایی می رسد که به غیر از عبودیت و خضوع، کار دیگری نکند؛ لذا گویا این که فرمود: «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ...»، اشاره به این است که ملک خدای تعالی برخلاف ملکیت متداول در ظرف اجتماع انسانی است، پس نباید کسی انتظار داشته باشد که از انجام وظیفه مستثنا، و از حساب و جزا بخشیده شده است. [۴]

**ثالثاً:** چون عالم فرشتگان، عالم عقل محض است و تمایلات و شهوات در آنان وجود ندارد، بدون مانع به عظمت و جبروت حق عارف گشته، در نتیجه به عبادت خداوند مشغول هستند؛ لذا عبادت فرشتگان ناشی از هویت آنان و برخاسته از مرتبه وجودی آنان است. البته این مقام مختص فرشتگان نیست، بلکه اولیای الهی؛ مانند پیامبران بویژه پیامبران اولو العزم، خاصه پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) این گونه هستند. [۵]

پی نوشتها

- [۱]. انبیاء، ۱۹.
- [۲]. مریم، ۹۳.
- [۳]. ر.ک: ۲۰۱۴۴، ۷۵۸۵، ۲۱۵۰۶.
- [۴]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۶۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۱۴، ص ۳۷۲-۳۷۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
- [۵]. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۹، ص ۲۵۶، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.

## پرسش

مراد از «فدیه با قربانی بزرگ» در آیه «فَدِیْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِیْمٍ» چیست؟

## پاسخ

«فداء» به چیزی می‌گویند که به جای چیزی دیگر قرار داده می‌شود تا ضرر از چیز اول برطرف شود. [۱] واژه «ذبح» در آیه «وَ فَدِیْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِیْمٍ»؛ [۲] (ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم)، [۳] به معنای مذبح (قربانی شده) است. [۴] لذا مقصود این است که ما یک قربانی را به جای حضرت اسماعیل (ع) قرار دادیم تا باعث فدیهِ و آزادی او شود. [۵]

در مورد این آیه چند مسئله شایان توجه است:

۱. درباره حیوانی که به جای اسماعیل (ع) ذبح شد، مفسران احتمالاتی را مطرح کرده‌اند:

۱-۱. آن قربانی، قوچی بود [۶] که از بهشت آورده شد. [۷]

۱-۲. قربانی، همان قوچی بود که «هابیل» آن را به قربان‌گاه آورد و در بهشت نگه‌داری می‌شد. [۸]

۲. همچنین درباره این که چرا به آن قربانی، «ذبح عظیم» و یا «قربانی بزرگ» گفته شده است، نظراتی از سوی مفسران ارائه شده است:

۲-۱. چون مورد قبول خداوند واقع شد. [۹]

- ۲-۲. چون اندازه آن بزرگ‌تر از قوچ‌های دیگر بوده است. [۱۰]
- ۲-۳. چون آن قوچ، چهل پائیز در بهشت چرا کرده است. [۱۱]
- ۲-۴. چون خداوند آن را بدون پدر و مادر به وجود آورده بود. [۱۲]
- ۲-۵. چون فدای بنده‌ای بزرگ شد. [۱۳]
- مانعی ندارد که تمام این جهات در «ذبح عظیم» جمع، و از دیدگاه‌های مختلف دارای عظمت باشد. [۱۴]
۳. آنچه گفته شد در ارتباط با تفسیر ظاهر آیه بود که خدا حیوانی را فرستاد تا فدای اسماعیل شود، اما روایات دیگری وجود دارند که با فرض پذیرش باید آن‌ها را تفسیری باطنی آیه قلمداد کرد. این روایات ناظر به آن هستند که اسماعیل زنده ماند تا از نسلش پیامبر آخر الزمان به وجود آید، اما از نسل آن پیامبر (ص)، فرزندی به وجود خواهد آمد که او به شهادت خواهد رسید و او همان قربانی بزرگ است، مانند این روایت:
- ای ابراهیم گروهی می‌پندارند که از ائمت محمدند، اما پس از وی، همان‌گونه که قوچی را سر می‌برند، فرزندش حسین را از روی ستم و دشمنی می‌کشند و باین کارشان مرا خشمگین می‌کنند. ابراهیم با شنیدن این سخن، بسیار اندوهگین شده، قلبش به درد آمد و آغاز به گریستن کرد، بعد از آن بود که به او وحی شد که ای ابراهیم! پادشاه اندوه تو برای شهادت حسین را برابر با پادشاه اندوه تو برای فرزندت اسماعیل قرار می‌دهم، اگر او را قربانی می‌کردی! و باین اندوه تو را به بالاترین پادشاه مصیبت‌زدگان می‌رسانم و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَّبْحٍ عَظِيمٍ». [۱۵]
- البته پذیرش این روایت، با قربانی کردن یک گوسفند به عنوان یک نماد منافاتی ندارد.

## پی نوشتها

- [۱]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۲۷، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۲]. صافات ۱۰۷.
- [۳]. ر. ک: «بررسی روایات مربوط به ذبیح بودن اسحاق (ع)»، ۹۵۸۱۲؛ «ذبیح اسماعیل یا اسحاق»، ۲۶۸۶۲؛ «حکمت جایگزینی گوسفند به جای حضرت اسماعیل»، ۱۰۴۱۴.
- [۴]. همان، ص ۳۲۶.
- [۵]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج ۸، ص ۷۰۸، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- [۶]. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۲۳۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۰۸.
- [۷]. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۵۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- [۸]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۰۸؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۵۱.
- [۹]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۰۸.
- [۱۰]. همان.
- [۱۱]. همان؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۵۱.
- [۱۲]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۰۸.
- [۱۳]. همان؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۵۱.
- [۱۴]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۱۶، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۱۵]. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۵۹، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ق.



## پرسش

منظور از انس با قرآن چیست؟ آیا تنها با تلاوت چند آیه در روز، انس با قرآن به دست می‌آید؟

## پاسخ

یکی از معانی «انس» آرامش و طمأنینه است که در نقطه مقابل «وحشت» قرار می‌گیرد. [۱] به این معنا نزدیک است «دیدن همراه با آرامش»؛ یعنی دیدن همراه با آرامش را نیز می‌توان از مصادیق «انس» دانست، چنان‌که در قرآن از زبان موسی (ع) آمده است هنگامی که به خانواده‌اش گفت: «... امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ»؛ [۲] هنگامی که موسی مدتش را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می‌روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله‌ای از آتش تا با آن گرم شوید.

«آنست» از ماده «ایناس» به معنای مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است. [۳]

بنابراین واژه‌ی «انس» در مقابل «وحشت» به کار می‌رود؛ از این رو کسی که با شخصی و یا چیزی مأنوس باشد، نه تنها در صدد فرار از آن نیست، بلکه همواره در شوق هم‌نشینی با او خواهد بود؛ چراکه انس با او مایه

آرامش خاطر و ازدیاد ایمان خواهد بود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا». [۴]

این گونه است که امام علی (ع) می فرماید: خدایا! تو با دوستانت از همه انس گیرنده تری، ... اگر تنهایی و غربت به وحشتشان اندازد، یاد تو آرامشان می کند. [۵]

براین اساس، قرائت قرآن به عنوان سخن و کلام خدای متعال، انس با قرآن است و مایه آرامش خواهد بود.

اما این که منظور از انس با قرآن چیست و راه های آن چگونه است؟ باید گفت؛ اگر چه تلاوت قرآن حتی بدون تفکر و خواندن روزانه چندین آیه خوب است و به آن سفارش شده است: «قرآن عهد خدا به سوی مردم است؛ بنابراین سزاوار است فرد مسلمان در عهد خدا نظر کند، و در روز پنجاه آیه از آن را بخواند». [۶]

اما چه بسیار کسانی بوده و هستند، در حالی که قرآن را قرائت می کنند، مورد لعن قرآن هستند: «وَقَالَ ص رَبِّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ». [۷]

چه بسیار قاریان و حافظان قرآن بودند که در صف باطل و برابر جبهه حق ایستادند، و منکر آیاتش شده، و سرانجام در راه باطل کشته شدند! لذا برای انس با قرآن و آرامش یافتن با آن، مجرد خواندن کافی نیست، و این انس ظاهری، مراد از انس با قرآن نمی تواند باشد، بلکه مراد تلاوت قرآن است پیوسته در اوقات شب، و در حال سجده، [۸] برای طهارت روح و عمل به دستورات آن.

انس با قرآن وقتی است که قرآن و آموزه هایش با زندگی انسان عجین گشته و تمام افکار و عقاید و اعمال و رفتارش بر اساس تعالیم قرآن باشد: امام صادق (ع) فرمود: «هر کس در حال جوانی قرآن بخواند و با ایمان هم باشد، قرآن با گوشت و خونس آمیخته شود، و خدای عز و جل او را با فرشتگان پیغام برنده و نیک رفتار رفیق کند، و قرآن برای او در روز قیامت پرده و مانعی از آتش باشد و گوید: بار پروردگارا! هر کارگری به مزد کار خویشتن رسیده جز کارگر من». [۹]

انس با قرآن، تدبیر و تفکر در آیات آن و به کار بستن آن در زندگی فردی و

اجتماعی است.

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ [۱۰] این قرآن کتابی است با برکت که به سوی تو فرود آوردیم تا آن که (افراد بشر) در آیات آن تدبر نمایند و صاحبان عقل و دانش پندگیرند و متذکر گردند. بنابراین با دقت و تفکر و تدبر در قرآن است که می‌توان از معارف بی‌کران آن بهره جست. و کامل‌ترین مرتبه انس با کلام خدا که در آیات و روایات فراوان بر آن تأکید شده، همین تفکر و سپس عمل به تعالیم آن است. چنان‌که امام صادق (ع) فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ آيَةً نَجَا بِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَأَعْمَلُوا بِهِ وَ مَا وَجَدْتُمْوه مِمَّا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَاجْتَنِبُوهُ»؛ [۱۱] بر شما باد به قرآن! پس چون نشانه‌ای را یافتید که کسی که پیش از شما بوده با عمل به آن نجات یافته است، به آن عمل کنید، و چون نشانه‌ای را سبب هلاک گذشتگان یافتید، از آن بپرهیزید. نتیجه آن‌که، انس با قرآن یعنی این‌که انسان همواره آن را تلاوت کند؛ در معنایش تدبر کند، و برای تنظیم رفتارهای خود با آموزه‌های قرآنی تلاش جدی و حداکثری به عمل آورد؛ یعنی قرآن با خون و گوشت او آمیخته شود. براین اساس، بیش از خواندن قرآن - که آن نیز در جای خودش لازم است - انس با قرآن زمانی معنا خواهد داشت که آموزه‌های قرآن با جان انسان عجین شود و عمل انسان با قرآن هماهنگ باشد.

## پی نوشتها

- [۱]. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق، مصحح، میر دامادی، جمال الدین، ج ۶، ص ۱۴، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- [۲]. قصص، ۲۹.
- [۳]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۷۴، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- [۴]. انفال، ۲.
- [۵]. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق، صبحی صالح، ۳۴۹، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- [۶]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۶۰۹، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق. «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً».
- [۷]. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، ص ۴۸، نجف، مطبعة حیدریه، چاپ اول، بی تا.
- [۸]. آل عمران، ۱۱۳.
- [۹]. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳. «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ ذَمِيهِ وَ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ».
- [۱۰]. صاد، ۲۰.
- [۱۱]. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، محقق، مصحح، رسولی محلاتی، هاشم، ج ۱، ص ۵، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.